

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

انتشارات انصار امام مهدي (ع)

الوصية المقدسة

الكتاب العاصم من الضلال

وصية مقدسة

نوشتارِ بازدارنده از گمراهی

السيد احمد الحسن

جمعه وعلق عليه

علاء السالم

جمع آوری و تعليق

علاء سالم

كتاب دو زبانه (عربی-فارسی)

وصیت مُقَدَّس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی	نام کتاب
احمد الحسن (ع)	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی	مترجم
اول	نوبت چاپ عربی
۱۴۳۳ هـ - ۲۰۱۲ م	تاریخ انتشار عربی
دوم	نوبت انتشار ترجمه
۱۳۹۴	تاریخ انتشار
۱۱۸/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه
امیر فهیمی	دوزبانه سازی
۱۴۰۰ شمسی	تاریخ دوزبانه سازی

لمعرفة المزيد حول دعوة

السيد أحمد الحسن (ع) يمكنكم الدخول إلى الموقع التالي :

www.almahdyoon.org

جهت كسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارك سيد احمد الحسن (ع) به تارنماهای زیر
مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

فهرست

تقديم.....	٥
مقدمة.....	٥
هذا الكتاب.....	١٣
داستان این کتاب.....	١٣
السؤال الأول و جوابه.....	١٧
سؤال اول و جواب آن.....	١٧
السؤال الثاني و جوابه:.....	٤٧
پرسش دوم و جواب آن:.....	٤٧
السؤال الملحق.....	٦١
پرسش پیوست.....	٦١
ملحق (١): بعض روایات كتابة الوصية أو الهم بكتابتها في كتب الشيعة والسنة.....	٦٤
پیوست ١: بعضی از روایات های کتابت وصیت یا تأکید بر نوشتن وصیت، در کتاب های شیعه و اهل سنت.....	٦٤
أولاً: في كتب الشيعة.....	٦٤
اول: کتاب های شیعه.....	٦٤
ثانياً: في كتب السنة.....	٧٧
ثانیاً: در کتاب های اهل سنت.....	٧٧
ملحق (٢): بعض روایات المهديين (ع) في كتب الشيعة والسنة.....	٨٦
پیوست ٢: بعضی از روایات مهدیین (ع) که در کتاب های شیعه و سنت آمده است.....	٨٦
أولاً: في كتب الشيعة.....	٨٦
اول: در کتاب های شیعه.....	٨٦
ثانياً: في كتب السنة.....	٩٥
ثانیاً: در کتاب های اهل سنت.....	٩٥
ملحق (٣): بعض روایات المهدي الأول (ع) في كتب الشيعة والسنة.....	٩٩
پیوست ٣: بعضی از روایات مهدی اول (ع) در کتاب های شیعه و اهل سنت.....	٩٩
أولاً: في كتب الشيعة.....	٩٩
اول: در کتاب های شیعه.....	٩٩
ثانياً: في كتب السنة.....	١١٤
ثانیاً: در کتاب های اهل سنت.....	١١٤
في الختام كلمة.....	١٢٠
سخن پایانی.....	١٢٠

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الأئمة والمهديين وسلم تسليماً

تقديم

مقدمة

لعل من نافلة القول أن ننوه إلى أهمية هذا الكتاب الذي يضم جوابين لسليل العترة الطاهرة السيد أحمد الحسن (ع)، والتأكيد على رزانة ما يحتويه من علم يتفجر الهدى من جوانبه ويفيض النور من مشاربه، فهو أثر من آثار الكرام ورشحة من بحور أئمة الأنام الذين لا يصدر عنهم إلا ما يحيى به الناس ويزيل عنهم الالتباس، ولكن من باب (وأما بنعمة ربك فحدث) وحرصاً على هداية طالبي الحق وتنبهها للغافلين، وإلا فالشمس لا تنفك ناصعة وإن سمجت محاسنها بعين الأرمد، كما يقول الشاعر.

شاید لازم باشد که به اهمیت این کتاب اشاره‌ای داشته باشیم؛ کتابی که در بردارنده دو پاسخ از سیداحمد الحسن (ع)، باقی‌ماده از نسل عترت پاک، می‌باشد، و همچنین باید بر استواری علمی که هدایت از آن می‌جوشد و نور را از سرچشمه‌اش دریافت کرده است، تأکید نمود. این کتاب، اثری از آثار اهل بیت کریم و گوشه‌ای از دریای امامان آفریدگان است؛ کسانی که از ایشان چیزی جز آنچه مردمان را زنده کند و کج‌فهمی‌هایشان را از بین ببرد، صادر نمی‌شود؛ آن هم صرفاً از جهت «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (نعمت پروردگارت را بازگو) و شدت علاقه به هدایت نمودن حق طلب‌ها و تنبیه و یادآوری برای بی‌خبرها، وگرنه خورشید همیشه پاکیزه و روشن است، اگرچه خوبی‌هایش به قول معروف - برای فرد بیمار، زشت بنماید^۱.

تکلم السيد أحمد الحسن (ع) عن وصية النبي محمد (ص) المقدسة صدوراً ودلالة بأجوبة مختصرة الألفاظ زاخرة بالبراهين القاطعة والأنوار الساطعة التي تنير درب المؤمنين وتعمي الحاسدين الحاقدين، قال تعالى: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيْمَانًا فَآمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۳﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۴﴾^۲

در این کتاب، سیداحمد الحسن (ع) از صدور و دلالت وصیت حضرت محمد (ص) با پاسخ‌هایی مختصر که آکنده از برهان‌ها و دلایل قطعی و پرتوهای روشن‌کننده‌ای می‌باشد که راه مؤمنین را روشن و حسودان کینه‌توز را کور می‌کند، سخن گفته‌اند. خدای متعال می‌فرماید: (و هنگامی که سوره‌ای فرستاده می‌شود، بعضی از آنها می‌گویند: کدام یک از شما به واسطه‌ی این (آیه) ایمانش زیاد شده است؟ افرادی که ایمان آوردند، ایمانشان زیاد می‌شود و (به یکدیگر) بشارت می‌دهند* ولی افرادی که در دل‌هایشان بیماری است، این آیه باعث افزایش پلیدی آنها می‌شود، و در حالی که کافرند می‌میرند)^۳.

۱ - اشاره به شعری عربی است (مترجم).

۲ - التوبة: ۱۲۴ - ۱۲۵.

۳ - توبه: ۱۲۴ و ۱۲۵.

فما عساي أن أتكلم أو أكتب أمام هذا الصرح الشامخ المستغني عن غيره مع احتياج الجميع اليه، وما عسى أن تنفع الظلمة أمام الشمس الساطعة.. ولذلك كُتِبَ لي أن أتكلم في الحواشي وفي الأمور التي لا تفتقر لها الوصية المقدسة، لسد أفواه المتشدين بها جهلاً وعناداً، ألا وهي مسألة صحة سند الوصية، فأقول:

با چه امیدى، در برابر این کاخ بلند که از دیگران بی نیاز است ولی همه به او نیازمند هستند، سخن بگویم! فایده‌ی بهره‌گرفتن از تاریکی، آن هم در حضور خورشید تابان چیست؟!... از من خواسته شد که در مورد مطالب جانبی و مواردی که وصیت مقدس از آنها بی نیاز است و صرفاً برای بستن دهان افرادی که از روی نادانی و دشمنی، به صحت سند وصیت طعنه می‌زنند و اشکال می‌گیرند، سخن بگویم.

الثابت عند القوم إن اثبات سند روایة ما لا یعنی اثبات قطعیت صدورها بل غایت ما یفیده السند الصحیح هو ظنیة الصدور المعمول بها فی الفقه دون العقائد، بل أحياناً رغم صحة السند يُترك العمل بالخبر لنكارة متنه أو شذوذه.. إذن، فمسألة صحة السند ليست أمراً جوهرياً في العقائد لأن العقائد يشترط فيها العلم أي القطع والجزم، وهذا لا يحصل من صحة السند كما تقدم، بل يحصل القطع والجزم بطريقتين رئيسيتين هما (التواتر) و (قرائن الصحة)، والتواتر ينقسم إلى قسمين؛ تواتر لفظي، وتواتر معنوي؛ وكلاهما يفيد القطع والجزم بلفظ الخبر أو معناه.

باید به این نکته توجه نمود که برای این افراد (رجالیون) ثابت شده است که حتی اگر صحت سند روایتی را ثابت کنیم، به معنای قطعی الصدور بودن آن روایت نیست، بلکه حداکثر ثمره‌ای که سند صحیح دارد، رسیدن به ظنی الصدور بودن آن روایت می‌باشد؛ که آن هم صرفاً در فقه (و احکام) به آن عمل می‌شود و نه در عقاید! حتی گاهی، با این که سند روایتی، صحیح است، ولی به دلیل ناشناخته بودن متن یا اندک بودن آن روایت، به آن خبر یا روایت عمل نمی‌شود.... بنابراین، مسأله‌ی صحت سند، مسأله‌ی اصلی در عقاید نیست، زیرا در عقاید، حصول علم یعنی حاصل شدن قطع و یقین، شرط است، و همان طور که بیان شد، این قطعیت به واسطه‌ی صحت سند، به دست نمی‌آید. برای حاصل شدن قطع و یقین، دو راه اصلی وجود دارد که عبارتند از «تواتر» و «قرائن صحت». «تواتر» خود به دو شاخه تقسیم می‌شود: تواتر لفظی و تواتر معنوی؛ که هر دو اینها، باعث قطع و یقین به لفظ خبر یا معنای آن می‌شوند.

فلو أردنا أن نبحث عن صحة صدور روایة عقائدية ينبغي أن نبحت عن الحجة التي تؤمن لنا الاعتماد عليها والعمل بها في الاعتقاد، أما الطريق الذي لا يفيد سوى الظن - صحة السند - فلا زيادة له هنا، لأنه لا يفي بالغرض بمجرد، إذن الأمر محصور في الطرق التي تفيد الجزم والقطع وهي التواتر وقرائن الصحة.

اگر بخواهیم از صحت صدور روایت‌های مربوط به عقاید صحبت کنیم، باید از دلیلی که با تکیه و عمل به آن، در اعتقاد

به آرامش می‌رسیم، سخن بگوئیم، اما راهی که به جز ظن و گمان، ثمره‌ای ندارد (یعنی همان مسأله‌ی صحت سند) سودمند نمی‌باشد، زیرا صرف حاصل شدن صحت سند، ما را به هدف نمی‌رساند. در نتیجه، این گونه مسایل، در حوزه‌ی روش‌هایی قرار می‌گیرد که باعث رسیدن به قطع و یقین می‌شوند، که همان تواتر و قراین صحت است.

ورواية الوصية موضوعها عقائدي كما لا يخفى، وبذلك لا بد أن نسلك الطرق التي تثبت بها العقائد لا الطرق القاصرة عن إثبات ذلك، بل اللجوء إلى الطرق القاصرة عن إفادة القطع يعتبر تطويلاً بلا طائل ومجانبة للموضوعية العلمية، ورواية الوصية متواترة معني ومحفوفة بعدة قرائن تفيد قطعاً صدورها عن النبي محمد (ص)، وبعبارة أخرى: قد اجتمع في الوصية كلا طريقي إثبات القطع والجزم وهما التواتر وقرائن الصحة، وبذلك فالوصية لا تفتقر إلى صحة السند، بل بعد حصول القطع لا ينبغي البحث عن الظن، بل البحث عن الظن عندئذ لا يعدو الجهل والتعسف، وتفصيل تواتر الوصية معني واحتفافها بالقرائن لا يسعه هذا الاختصار ومن شاء ذلك فليراجع كتاب (الوصية والوصي أحمد الحسن) و (دفاعاً عن الوصية) و (انتصاراً للوصية) و (الأربعون حديثاً في المهديين وذرية القائم).

پوشیده نیست که موضوع روایت «وصیت» از نوع عقایدی است و به همین دلیل باید راه‌هایی که به واسطه‌ی آن عقاید ثابت می‌شود را بیماییم، نه راه‌هایی که برای حصول چنین اثباتی، پناه بردن به راه‌هایی که منجر به حصول قطع و یقین نمی‌شوند، طولانی نمودن مطلب بدون حاصل شدن هیچ فایده‌ای است و بحث را از نظر علمی، به بی‌راهه می‌کشاند. روایت وصیت، «متواتر معنوی» است و قراینی دارد که قطعی الصدور بودن آن را از جانب پیامبر خدا حضرت محمد (ص) نتیجه می‌دهد؛ به عبارت دیگر: در مورد روایت وصیت دو راه برای اثبات قطع و یقین، وجود دارد، که «تواتر» و «قراین صحت» می‌باشند؛ به همین دلیل، وصیت، نیازی به صحت سند ندارد، چرا که بعد از رسیدن به قطعیت، جایی برای بحثی که به ظن منجر می‌شود، وجود ندارد؛ حتی بحث از ظن در این مورد، چیزی جز نادانی و به بی‌راهه رفتن، نمی‌باشد. بیان تفصیلی تواتر معنوی وصیت و قراین موجود آن، در این بحث مختصر نمی‌گنجد، هر کسی که خواهان تحقیق در این زمینه است می‌تواند به کتاب‌های «وصیت و وصی احمد الحسن (ع) و «دفاعی از وصیت» و «یاری وصیت» و «چهل حدیث در مورد مهدیین و فرزندان قائم» مراجعه نماید.

والأمر المهم الآخر هو أن موضوع تقسيم الأخبار باعتبار صفات الرواة إلى (صحيح وحسن وموثق وضعيف) هو (خبر الآحاد المجرد عن القرينة)، أي إن الخبر المتواتر أو المحفوف بالقرينة لا يدخل في هذا التقسيم الرباعي، لأن الخبر المحفوف أخذ قطعياً صدوره من القرينة لا من السند، وكذلك الخبر المتواتر أخذ قطعياً صدوره من كثرة رواته لا من السند، ولأن ما يفيد التواتر والقرائن أقوى مما يفيد السند الصحيح، وما يفيد صحة السند حاصل من التواتر والقرائن وزيادة.

نکته‌ی مهم دیگر این است که موضوع تقسیم خبرها و روایات با توجه صفات راوی‌هایشان به «صحيح، حسن، مؤثق و

ضعیف» صرفاً خبر واحد بدون قرینه است؛ یعنی خبر مُتواتر یا خبری که دارای قراین است، در این تقسیم‌بندی چهارگانه وارد نمی‌شود، به این دلیل که خبری که دارای قراین است، قطعیتش را از قراین دریافت نموده است، نه از سند و همچنین خبر متواتر، قطعی الصدور بودن خود را از زیاد بودن راوی‌هاش گرفته است نه از سند؛ به همین دلیل آنچه از تواتر و قراین حاصل می‌شود، قوی‌تر از چیزی است که از سند صحیح به دست می‌آید و هر آنچه که قرار است از سند حاصل شود، حتی بیشتر از آن، از تواتر و قراین حاصل شده، است.

قال الحر العاملي "رحمه الله": (أنهم — الأصوليون — اتفقوا على إن مورد التقسيم هو خبر الواحد الخالي عن القرينة وقد عرفت إن أخبار كتبنا المشهورة محفوفة بالقرائن...).^۱

حُرَّ عاملي (رحمه الله) می‌گوید: «أصولی‌ها اتفاق نظر دارند که تقسیم (خبرهای چهارگانه) خبر واحد و بدون قرینه است و دانستی خبرهای کتاب‌های مشهور ما، دارای قراین است...»^۲

وقال الشيخ الطوسي "رحمه الله": (... لأنه إن كان هناك قرينة تدل على صحة ذلك كان الاعتبار بالقرينة، وكان ذلك موجباً للعلم...)^۳

و شیخ طوسی (رحمه الله) می‌گوید: «...به این دلیل که اگر در اینجا موضوعی باشد که به صحّت این اعتبار دلالت کند، اعتبار به وسیله‌ی قراین است که موجب علم و یقین می‌شود...»^۴

فبعد أن أثبتنا وفي كتب عديدة تواتر مضمون الوصية واقترانها بقرائن الصحة، نعلم أنّ الذين يطالبون بصحة سند الوصية المقدسة إنما هم بين جاهل ومتجاهل مخادع، فالجاهل يجب عليه أن يعرف حدّه ويتعلم قبل أن يتكلم، والمتجاهل المخادع يعلم ويَعرف ما قدمته آنفاً ولكنه حاسد يفتقر إلى شرف الخصومة، وما على الناس إلا الاحتجاج عليه وسؤاله عمّا مسطر في كتب دراية الحديث التي يلتزم بها، مما يقره المتقدمون والمتأخرون والمعاصرون من أهل هذا الفن.

بعد از این که در کتاب‌های زیادی، تواتر مضمون وصیت و همراه بودن وصیت با قراین را ثابت کردیم، به این نتیجه می‌رسیم، کسی که تقاضای صحّت سند وصیت مقدس را می‌کند، یا نادان است و یا فردی است که خود را به نادانی می‌زند و قصد فریب‌کاری دارد؛ فرد نادان باید حدّ و اندازه‌ی خود را قبل از سخن گفتن بشناسد و فردی که خود را به نادانی می‌زند و قصد فریب دارد، مطالبی که گفتیم را می‌داند و می‌شناسد، ولی با این حال، کینه‌توزی می‌کند، حسد می‌ورزد و محتاج

^۱ - خاتمة الوسائل: ص ۱۰۲.

۱- خاتمة الوسائل: ص ۱۰۲

^۲ - قواعد الحديث: ص ۲۳.

۲- قواعد الحديث: ص ۲۳

شرافتِ خصومت و دشمنی می‌باشد؛ دیگران باید بر او احتجاج کنند و از مطالبی که در کتاب‌های «درایة الحدیث» (حدیث‌شناسی) نوشته شده است و او به آنها مُلزم است، از او پرسش نمایند؛ مطالبی که مُتقدّمین، مُتأخّرین و معاصرین این فنّ، به آن اقرار و اعتراف می‌نمایند.

فالخبر ينقسم ابتداءً الى قطعي الصدور وظني الصدور، وقطعي الصدور ينقسم إلى الخبر المتواتر والخبر المقرون، وكلا القسمين يفيد القطع ولا يحتاج إلى النظر إلى السند، وظني الصدور ينقسم باعتبار أحوال رواته إلى الأقسام الأربعة المتقدم ذكرها، فالبحث عن أحوال وصفات رجال السند يكون في الخبر الظني الصدور لا في الخبر القطعي الصدور، كما هو مقرّر في علم الدراية.

در مرحله‌ی اول، خبر به دو شاخه‌ی «قطعی الصدور» و «ظنی الصدور» بودن تقسیم می‌شود. قطعی الصدور به «خبر متواتر» و «خبر مقرون» (خبر دارای قرینه) تقسیم می‌شود که هر دو قسمت به قطع و یقین منجر می‌شود بدون این که نیازی به دقت در سند وجود داشته باشد. ظنی الصدور با توجه وضعیت راویان، به اقسام چهارگانه‌ای که قبلاً بیان شد، تقسیم می‌شود. همان طور که در علم درایه بحث شده است، بحث در مورد وضعیت و صفات رجال سند، در مورد خبر ظنی الصدور مطرح است، نه در مورد خبر قطعی الصدور!

ثم إنّ محاكمة سنة النبي (ص) وأهل بيته (ع) بميزان معين، لا بد أن يكون هذا الميزان نابعاً من صاحب الشرع نفسه، لا من الأهواء والآراء المتناقضة والمتعارضة والتي كثر الخطأ والوهم فيها بصورة منفرة، فالدين الكامل لا يكون كاملاً إن كان مفتقراً إلى ناقصي العقول ليضعوا له قانوناً ومنهجاً لقبول ورفض الأحاديث، فتجد بعضهم يعتمد منهجاً معيناً يصحح فيه مئات أو آلاف الأحاديث، والبعض الآخر يخالف ذلك المنهج فيضعّف هذه الأحاديث أو يتركها، وتجد بعض علماء الرجال يوثقون مجموعة رواة فيعتمدون على ما يروونه من عقيدة وفقه وأخلاق وسيرة، ويأتي آخرون ليخالفوهم في ذلك فيضعفون هؤلاء الرواة وبالتالي يرفضون تلك الروايات بما تحتويه من عقائد وفقه... الخ، وهكذا يبقى الدين وصاحب الدين محكوماً بغيره ينظر الى تراثه نهياً بين آراء وأهواء علماء الرجال واختلافهم!

بنابراین برای حکم دادن در مورد سنت نبوی (ص) و اهل بیت (ع)، براساس معیاری معین، خود این معیار و میزان باید از صاحب شرع نشأت گرفته باشد، نه از سر هواها و نظرات شخصی متناقض و مخالف و معیاری که اشتباه و توهم در آن به صورت نفرت‌آوری زیاد است. دین کامل، اگر به افرادی با عقل‌های ناقص محتاج باشد تا آنها برای دین، قانون و روشی برای قبول یا ردّ احادیث وضع نمایند، کامل نیست! گروهی از آنها با تکیه و اعتماد بر روشی معین، صدها یا هزاران حدیث را صحیح می‌شمارند، در حالی که گروهی دیگر، با این روش مخالف هستند و این احادیث را ضعیف می‌شمارند یا آنها را ترک می‌کنند. گروهی از علمای رجال، مجموعه‌ای از راویان را مؤثق و مورد اعتماد می‌شمارند و تمام روایت‌های آنها را قبول می‌کنند، چه عقیدتی باشند و چه فقهی، اخلاقی یا مربوط به سیره، در حالی که گروهی دیگر، با آنها مخالفت

می‌کنند و آن راویان را ضعیف می‌شمارند و در نتیجه، آن روایات عقایدی، فقهی و.... را ردّ می‌کنند! این چنین است که دین و صاحب دین، به وسیله‌ی دیگران محکوم می‌شود و می‌بیند که میراثش بین نظرات شخصی و هواهای علمای رجال و اختلاف آنها، غارت می‌شود.

فمن یطلع علی الأصول الرجالیة یجد الاختلاف حتی بین النجاشی والشیخ الطوسی فأحدهم یوثق بعض الرجال والآخر یضعفهم أنفسهم، بل تجد التناقض حاصلًا بین أقوال الرجل الواحد من علماء الرجال حیث یوثق رجلاً فی أحد کتبه ویضعفه فی کتاب آخر، وتجد القمیین مثلاً یضعفون کل من یشتهر بنقل ما یخالف اعتقادهم من منزلة الأئمة (ع) وما شابه ذلك، ویردّون أخبار هؤلاء الرواة والتي تصل إلى الآلاف، ثم یتضح لمن تأخر عنهم خطأ القمیین فی هذا المنهج وأن هؤلاء الرواة ثقات ویجب الاعتماد علی روایاتهم، وهكذا تبقى الروایات فی مهب الآراء والأهواء تارة تُرد الآلاف منها وتارة تُقبل، قال تعالی: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱

هر فردی که به کتاب‌های اصلی رجال آگاهی داشته باشد، متوجه اختلاف می‌شود، حتی بین نجاشی و شیخ طوسی! یکی از آنها بعضی از رجال را توثیق می‌کند و دیگری همان افراد را تضعیف می‌کند. حتی بین سخنان یک فرد از علمای رجال نیز تناقض وجود دارد، به این صورت که در یکی از کتاب‌هایش، فردی را توثیق نموده در حالی که در کتاب دیگری، او را ضعیف شمرده است؛ به عنوان مثال «قمی‌ها» هر فردی که روایاتی مخالف اعتقاد آنها در مورد جایگاه ائمه (ع) و هر چیزی شبیه این را نقل کند، ضعیف می‌شمارند و خبرهای این راویان را ردّ می‌کنند، هرچند به هزاران خبر رسیده باشد؛ ولی افرادی که بعد از آنها آمدند، اشتباه روش قمی‌ها برایشان روشن شد، و این که این راویان، ثقه هستند، و باید به روایت‌های آنان اعتماد نمود. این چنین است که روایت‌ها در معرض نظرات شخصی و هواها قرار می‌گیرد و باعث می‌شود، گاهی هزاران مورد از آنها ردّ شود و گاهی اوقات، قبول شود! خدای متعال می‌فرماید: (اگر (این قرآن) از سوی غیر خدا بود، اختلاف زیادی در آن می‌یافتی)^۲.

ثم أين هي الأصول الرجالیة التي نحاكم بها تراث آل محمد (ص)؟! فعمدة الأصول الرجالیة ثلاثه: فهرست النجاشی وفهرست الطوسی وكلاهما مصنفان لذكر المؤلفین والمصنفین من الرواة ولبس لذكر كل الرواة، والثالث رجال الطوسی وهو کتاب طبقات ولم یتعرض للجرح والتعديل إلا نادراً، ولم تتعرض هذه الأصول الرجالیة إلا لعدد قليل جداً من الرواة الذين تجاوز عددهم فی المستدرکات الرجالیة المعاصرة الخمسة عشر ألفاً حسب ترقیم معجم رجال الحدیث للسید الخوئی ومستدرکات علم رجال الحدیث للشیخ النمازی،

^۱. النساء: ۸۲.

^۲ - نساء: ۸۲

والمترجم لهم جرحاً أو تعديلاً في جميع الأصول الرجالية لا يبلغ الألف! ومن شاء التفصيل بالمصادر والأرقام فليراجع كتاب (انتصاراً للوصية).

اصول رجالی ای که با آنها درباره‌ی میراث آل محمد (ع)، حکم می‌کنیم، کجا است؟ اصلی‌ترین کتاب‌های رجالی سه تا هستند: فهرست نجاشی و فهرست طوسی که هر دوی این کتاب‌ها برای ذکر نام‌های راوی‌های مؤلف و نویسندگان کتاب‌ها می‌باشد و همه‌ی راوی‌ها را دربر نمی‌گیرند. کتاب سوم، رجال طوسی است که «کتاب طبقات» می‌باشد که به جز برخی موارد اندک، به جرح و تعدیل مُتعرض نشده است؛ درواقع این کتاب‌های اصلی رجالی، فقط تعداد اندکی از راویان را بررسی نموده است؛ تعداد افراد در مُستدرک‌های رجالی معاصر، به پانزده هزار نفر می‌رسد درحالی که براساس «معجم رجال الحدیث» سید خوئی و «مستدرکات علم رجال الحدیث» شیخ نمازی، و افرادی که در تمام کتاب‌های اصلی رجالی، جرح و تعدیل شدند، به هزار نفر هم نمی‌رسند! هر کسی که می‌خواهد به صورت تفصیلی منابع و تعداد آن را بداند، به کتاب «یاری وصیت»^۱ مراجعه نماید.

إذن، في الحقيقة لا توجد أصول للجرح والتعديل معتد بها لكي نحاكم بها جميع الرواة بحيث من لم تذكره تلك الأصول نعتبره ضعيفاً أو مجهولاً، وحتى ما تضمنته كتب الطوسي والنجاشي من جرح أو تعديل إما أن يكون اجتهاداً أو نقلاً؛ والاجتهاد لا يعتمد عليه بمجرد ولا يحتاج به، والنقل يفترق إلى السند ثم وثاقته رجال السند، وكل ما في كتب الطوسي والنجاشي الرجالية لا سند له إلا نوادر، وبذلك يكون علم الرجال بلا رجال، فلا يستأهل البحث.

درواقع کتاب‌های اصلی که برای جرح و تعدیل بتوان به آنها اعتماد کرد، تا به واسطه‌ی آن بتوانیم نسبت به همه‌ی راویان حکم کنیم، وجود ندارد تا به این ترتیب هر راوی‌ای که در این کتاب‌های اصلی ذکر نشده باشد، ضعیف یا مجهول محسوب گردد. حتی جرح و تعدیلی که در کتاب‌های طوسی و نجاشی وجود دارد، یا از روی اجتهاد و نظر شخصی است یا از روی نقل نمودن از فرد دیگر؛ درحالی که به صرف اجتهاد نمی‌توان اعتماد و به آن احتجاج نمود، و نقل نمودن نیز خود نیاز به سند دارد، و باید رجال سند را توثیق و بررسی کنیم درحالی‌که تمام مطالبی که در کتاب‌های رجالی طوسی و نجاشی وجود دارد، سند ندارد، مگر تعداد اندکی از آنها. به این ترتیب، علم رجال، خود، بدون رجال می‌شود و درنتیجه در شأن بحث کردن نمی‌باشد.

ورغم كل ما تقدم فقد تنزلنا جدلاً وأثبتنا اعتبار سند الوصية من خلال علم الرجال المزعوم، ويكفينا شهادة الميرزا النوري باعتبار سند الوصية في كتابه النجم الثاقب، حيث قال: (روى الشيخ الطوسي بسند معتبر

عن الإمام الصادق (ع) خبراً ذكرت فيه بعض وصايا رسول الله (ص) لأمر المؤمنين (ع) في الليلة التي كانت فيها وفاته، ومن فقراتها إنه قال: "فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المقربين... إلى آخره".^١ وتفصيل ذكر توثيق ومدح رواية الوصية مفصّل في كتاب (انتصاراً للوصية)، فمن أحب التفصيل فليراجع هناك.

برخلاف تمام مطالبی که گفته شد، از موضع خود، پایین آمدم و معتبر بودن سند وصیت را با توجه به علم بیهوده‌ی رجال، ثابت نمودیم. شهادت میرزای نوری، در کتاب «نجم الثاقب» مبنی بر معتبر بودن سند وصیت، برای ما کافی است؛ آنجا که می‌گوید: «شیخ طوسی با سند معتبر، خبری را نقل می‌کند که در آن بعضی از وصیت‌های رسول الله (ص) در شب وفاتشان به امیرالمؤمنین (ع) ذکر شده است. در یکی از قسمت‌های آن، می‌فرماید: «وقتی وفات او (امام دوازدهم (ع)) فرا رسد، وصیت را به فرزندش که اولین نزدیکان است تسلیم می‌کند... تا آخر روایت».^٢ شرح توثیق و مدح راویان وصیت در کتاب «یاری وصیت» (انتصاراً للوصية) به صورت مفصل آمده است و کسانی که خواهان توضیح بیشتر می‌باشند می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

والنتيجة أن رواية الوصية قطعية الصدور عن النبي محمد (ص) لتواتر معناها ولاحترافها بعدة قرائن أهمها موافقتها للقرآن الكريم والسنة المطهرة للنبي محمد (ص) ولأهل بيته الأطهار (ع)، وبذلك فهي مستغنية عن تزكية علم الرجال بتزكية الله ورسوله والأئمة الأطهار (ع).
والحمد لله رب العالمين.

نتیجہ‌ی نهایی: روایت وصیت، به دلیل تواتر معنوی و دارا بودن تعدادی از قرائن، به طور قطع از پیامبر محمد (ص) صادر شده است (قطعی الصدور است)؛ مهم‌ترین قرینه‌ها، موافقت وصیت با قرآن کریم و سنت پاک پیامبر حضرت محمد (ص) و اهل بیت پاکش (ع) است؛ به همین دلیل، وصیت از جهت صحت و پاک شدن به واسطه‌ی علم رجال بی‌نیاز است، زیرا به واسطه‌ی خدا و پیامبرش و ائمه پاک (ع)، نیکو و پاک شده است.
والحمد لله رب العالمين

الشيخ ناظم العقيلي

الرابع من ذي الحجة المبارك ١٤٣٣ هـ

شيخ ناظم عقيلي ٤؛ ذي الحجة ١٤٣٣

^١ - نجم الثاقب: ج ٢ ص ٧١.

^٢ - نجم الثاقب: ج ٢ ص ٧١.

هذا الكتاب ..

داستان این کتاب

کثر لغط البعض في زماننا هذا على وصية رسول الله (ص) المقدسة، بل تجرأ بعض أعياء العلم منهم ليطلق عليها أوصافاً يندى لها جبين الغيور على سيد الخلق ودين الله، كل هذا يحصل في محضر آل محمد (ص) بعد ابتداء دعوتهم الإلهية الكبرى اليوم واحتجاج ابنهم يمانى آل محمد بها، وهو ما يذكرنا باللغظ وقلّة الأدب الذي مارسه البعض في محضره (ص) في أول زمان الإسلام في رزية الخميس سيئة الصيت.

در روزگار ما، فریاد بعضی‌ها علیه وصیت مقدس رسول الله (ص) بلند شده است، تا جایی که بعضی از مدعیان علم، جرأت نمودند تا وصیت را به گونه‌ای توصیف کنند که بر پیشانی فرد باغیرت نسبت به سید مخلوقات و دین خدا، عرق شرم نشیند. تمام این مسایل، در حضور آل محمد (ع) پیش آمد، بعد از این که در این روزگار، دعوت بزرگ الهی خودشان را آغاز نمودند و فرزندشان یمانى آل محمد (ع) - به آن، احتجاج نمود. این موضوع، ما را به یاد فریاد و بی ادبی بعضی‌ها در آغاز اسلام، در حضور پیامبر (ص) می‌اندازد؛ ماجرای «رزية الخميس» (مصیبت پنج شنبه) مصیبت بار.

وغرض الفاعلين في كلا الموقفين واحد، وهو التشويش على الناس وحملهم على الاستخفاف بدليل الأوصياء، وبالتالي تحقيق غرضهم الشيطاني في إبعاد الخلق عن دين الله الحق واتباع آل محمد (ص). فإذا كان قصد أولئك من التهريج الذي افتعلوه هو صدّ الناس عن ولاية وطاعة أول الأئمة الاثني عشر؛ الإمام علي (ع)، فإنّ غرض المهرجين اليوم هو إبعادهم عن ولاية وطاعة أول المهديين الاثني عشر؛ الإمام أحمد (ع). ليستمر بعد هذا مسلسل الخطف والارتهان لأمة محمد (ص) عموماً واتباع أهل البيت (ع) منهم بالخصوص، من قبل فقهاء السوء وأبواقهم، تلبيةً لأهوائهم وشهواتهم، وطمعاً في دنيا قذرة. ولذا فهم ليسوا من محمد (ص) ولا هو منهم، بل هم نتج الهرج، قال: «.. وكيف تهلك أمة أنا أولها واثنان عشر من بعدي من السعداء وأولي الألباب، والمسيح عيسى بن مريم آخرها، ولكن يهلك بين ذلك نتج الهرج ليسوا مني ولست منهم»¹.

هدف افراد هر دو گروه یکسان است: مُشوّش نمودن ذهن مردم و تا دلیل اوصیا را خوار و خفیف نمایند تا در نهایت، هدف شیطانی خود را که همان دور نمودن مردم از دین خدا و پیروی از آل محمد (ع) می‌باشد، محقق سازند. اگر هدف آنها از ایجاد فتنه‌ای که (درحضور رسول الله (ص)) انجام دادند، بازداشتن مردم از ولایت و اطاعت اولین دوازده نفر یعنی امام علی (ع)، بود، امروز نیز هدف فتنه‌گران، دور نمودن آنها از ولایت و اطاعت اولین از مهدیین دوازده‌گانه یعنی امام احمد (ع)، می‌باشد، تا بعد از آن، به طور کلی، دزدی کردن از امت محمد (ص) و به طور خاص از پیروی اهل بیت (ع)، از

سوی فقهای سوء (بد) و سخن‌گویان آنها، به جهت تأیید و پاسخ‌دادن به امیال و شهوت‌های خود و با طمع به دنیای آلوده، ادامه یابد. به همین دلیل آنها از محمد (ص) نیستند و محمد (ص) نیز از آنها نیست، بلکه آنان، نتیجه‌ی فتنه و آشوب هستند؛ پیامبر (ص) فرمود: (... و چگونه امتی هلاک می‌شود، در حالی که من اولین آنها و دوازده فرد بعد از من، از خوشبخت‌ها و صاحبان خرد، و مسیح (ع) (عیسی بن مریم) آخرین آنها است، ولی افرادی که دنبال آشوب هستند، در بین اینها هلاک می‌شوند؛ آنها از من نیستند و من نیز از آنها نیستم).^۱

(یهلك بين ذلك): أي بين وقت الأئمة الاثني عشر، وتحديداً بعد غيبة الإمام الثاني عشر وبين ابتداء المسيح بدعوته في آخر الزمان، والتي تتحقق بإرسال الامام المهدي (ع) لوصيه ورسوله ويمانيه إلى الناس وابتداء الدعوة الالهية الكبرى، (نتج الهرج): أي هرج علماء الضلال.

(بين اینها هلاک می‌شود): یعنی دوره‌ی بین زمان دوازده امام (ع) و به خصوص بعد از غیبت امام دوازدهم (ع)، و آغاز دعوت مسیح (ع) در آخرالزمان؛ دعوتی که با فرستادن وصی و فرستاده و یمانی امام مهدی (ع) از سوی ایشان به سوی مردم و آغاز دعوت بزرگ الهی محقق می‌شود. (نتیجه فتنه و آشوب): یعنی فتنه‌ی علمای گمراه.

وأکید أنّ من علائم هلاك الانسان واتصافه بأنه نتاج للهرج، أنك تراه يدعي الانتساب إلى محمد وآله (ع) ثم في نفس الوقت يتجرأ على وصيته المقدسة (وهي ذخره ورميته التي لا تخطئ صاحبها) ويصفها بأنها كلام عجائز أو فاسدة أو متهاكّة الخ، من كلمات يهتز لها عرش الله تعالى لشدة قبحها. والحال، أنّ الوصية متواترة معنيّ ومحفوظة بعشرات القرائن القرآنية منها والروائية وحتى العقلية، كما يتضح ذلك لمن يطالع هذا السفر الكريم.

به طور قطع یک از نشانه‌های هلاکت انسان و مُتَّصِف شدن به نتیجه فتنه‌ی آشوب بودن، در این است که این فرد، خودش را به محمد (ص) و آل محمد (ع) مُتَّسِب می‌داند ولی در همان حال، نسبت به وصیت مقدس جرأت می‌کند و آن را به اوصافی مانند سخن‌پیرزن‌ها، کلام فاسد، یا سخن بی‌فایده... و نظایر آن وصف می‌کند، کلماتی که به دلیل زشتی آنها، عرش خداوند متعال می‌لرزد؛ در حالی که وصیت، ذخیره و نشانه‌ای است که صاحبش را در اشتباه نمی‌اندازد. در عین حال، وصیت، متواتر معنوی است و دارای ده‌ها قرینه‌ی قرآنی، روایی و حتی عقلی است، همان طور که برای فردی که این کتاب ارزشمند را مطالعه نماید، روشن می‌شود.

وإذا كان مصير أولئك الطرد من قبل النبي (ص) والضلال، فإنّه ذاته مصير هؤلاء إن لم يتوبوا؛ ذلك أنّ طالب الهداية والنجاة لا سبيل له إلا التمسك بما جعله النبي عاصماً للأمة من الضلال أبداً، ولأنّ للوصية المقدسة خطر عظيم عند الله وخلفائه فإنّ يمانی آل محمد (ص) وأنصاره قد بيّنوا في عدة كتب الوصية وخطرها

وقرائنها وكيفية الاحتجاج بها، كما أجابوا عن الاشكالات التي أثرت ضدها، وقد ضمَّ الموقع الرسمي للدعوة اليمانية المباركة تلك الاصدارات.

وقتی عاقبت آنها طرد شدن از سوی پیامبر (ص) و گمراهی بوده باشد، عاقبت این افراد نیز در صوت توبه نکردن، به همین این گونه خواهد بود؛ به این سبب که فردی که درخواست هدایت و نجات می کند، راهی جز چنگ زدن به آنچه پیامبر (ص) تا ابد به عنوان بازدارنده برای اُمت قرار داده است، ندارد و همچنین وصیت مقدس، جایگاه بزرگی نزد خداوند و خلفای او دارد. یمانی آل محمد (ع) و انصارش، در تعدادی از کتابها، وصیت، جایگاه آن، قراین آن و چگونگی احتجاج به آن را روشن ساختند و به اشکالهایی که علیه وصیت مطرح شده است، پاسخ دادند که در سایت رسمی دعوت مبارک یمانی، منتشر شده و موجود است.

وبين يدي الجميع هذا السفر المبارك أيضاً، والذي يضمُّ بين دفتيه جوابين للإمام أحمد الحسن فيما يتعلق بالوصية المقدسة، وهما كغيرهما من أجوبته الشريفة انطويا على الحق الواضح والصريح والذي ليس بوسع مؤمن التنكر له إلا بالخروج من ربة المؤمنين والعياذ بالله.

این کتاب ارزشمند که در حضور شما قرار دارد، کتابی است که در بردارندهی دو پاسخ از امام احمد الحسن (ع) در مورد وصیت مقدس می باشد. این دو پاسخ، مثل بقیه پاسخهای شریف ایشان، در بردارندهی حق روشن و صریح است، که هیچ مؤمنی نمی تواند آن را انکار کند، مگر این که از حلقهی مؤمنین بیرون رفته باشد؛ پناه بر خدا!

وكان لي تعليق مختصر على بعض الموارد رغبة في نفع طلاب الحق والهدى، وتأكيداً لتلك الرغبة وقطعاً لبعض الأعذار الواهية لدى البعض وضعت ثلاث ملاحق في آخر الكتاب ضمّت بعض الروايات التي تؤكد كتابة الوصية من جهة، وتواتر مضمونها الشريف في الإشارة إلى المهديين الأوصياء وأولهم بالذات صلوات الله عليهم أجمعين، من جهة أخرى.

به جهت منفعت رساندن به طالبان حق و هدایت و از بین بردن بعضی از عذرهای واهی بعضی افراد، بنده توضیح مختصری به بعضی از عبارتها افزودم. سه پیوست در آخر کتاب قرار دادم که در آنها بعضی از روایاتی که به نوشته شدن وصیت تأکید دارد و از جهت دیگر روایاتی که به تواتر معنوی روایت وصیت که اشاره به مهدیین اوصیا و به خصوص در مورد اولین آنها (ع) اشاره دارد، آورده شده است.

هذا، ورجائي من الرب الكريم العفو والمغفرة، ومن صاحب الوصية المقدسة القبول والرحمة،
ومن ابنه أحمد المظلوم الدعاء والشفاعة لعبد أسرف في حق ربه وأوليائه الشيء الكثير.
والحمد لله رب العالمين.

۱۵ ذی القعدة ۱۴۳۳ هـ

علاء

از پروردگار کریم، طلب بخشش و آمرزش، از صاحب وصیت مقدس، قبول و مهربانی و از فرزندش احمد ستمدیده (ع)، دعا و شفاعت برای بنده‌ای که در حق پروردگار و اولیای او زیاده‌روی و اسراف نموده است، تقاضا می‌کنم.

و الحمد لله رب العالمین

۱۵ ذو القعدة ۱۴۳۳ هـ

علاء

السؤال الأول و جوابه

سؤال اول و جواب آن

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾، ما معنى هذا الآية، وهل لها علاقة

بأصحاب المهدي (ع) أو المهديين؟

السلام عليكم ورحمت الله وبركاته

اللهم صلّ على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً.

(و اگر می خواستیم، از میان شما ملائکه ای قرار می دادیم که در زمین خلافت کنند). معنای این آیه

چیست؟ آیا با یاران مهدی (ع) یا مهدیین، ارتباطی دارد؟

الجواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً

كثيراً.

﴿وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ * وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا

جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا

مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ * وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ

مُسْتَقِيمٌ﴾ [الزخرف: ٥٧-٦١].

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً كثيراً

(وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می شود، قوم تو از آن مثال، باز می دارند و (در پاسخ)

می گوید: آیا خدای ما بهتر است یا او؟ آنها این سخن را برای مجادله می گویند، بلکه آنها قومی هستند که (با

تو دشمنی می‌کنند. فرزند مریم، بنده‌ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند، و این قرارداد الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، نسبت به آن شک نکنید، و از من دنباله روی کنید که این است راه مستقیم).^۱

قریش و العرب كانوا يجادلون بمغالطة يصيغونها على أنها سؤال يطلبون جوابه من محمد (ص)، وسؤالهم يقارن بين ألوهية أصنامهم التي يدعونها وألوهية عيسى- التي يدعيها المسيحيون لعيسى (ع)، في حين أن المسؤول (ص) الذي ينكر عليهم تأليه الأصنام أيضاً لا يقر بألوهية عيسى (ع) المطلقة، بل يقول إن عيسى- (ع) إنسان وعبد من عباد الله وخليفة من خلفاء الله في أرضه، ولهذا وصف الله حالهم بأنهم مجادلون، حيث إن السؤال مبني على فرض غير صحيح ولا يقره ولا يقول به المسؤول، وهذا الأسلوب يستخدمه أئمة الكفر دائماً عندما يجدون أن أدلة الدعوة الإلهية قد أخذت بأعناقهم فيصيغون سؤالاً مبنياً على مغالطة وفرض غير صحيح لا يقره ولا يقول به المسؤول ليشكلون على الدعوة الإلهية ويطلبون جواباً لمغالطتهم وسؤالهم الخاطئ والمبني على الخطأ، وهؤلاء جوابهم يكون في بيان أن السؤال مبني على فرض خاطئ ليتضح أنهم مجرد مجادلين كما وصفهم القرآن: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾.

قریش و عرب، به صورتی مغالطه‌آمیز، مُجادله می‌کردند و این مجادله را در قالب سؤالی که پاسخ آن را از محمد (ص) درخواست می‌کردند، مطرح می‌نمودند. سؤال آنها قیاسی بود بین الوهیت (خدا بودن) بت‌هایشان که مخاطب‌شان بود و خدا بودن عیسی (ع) که مسیحیان برای عیسی (ع) مدعی هستند، در حالی که فرد سؤال شونده (ص)، همان‌طور که خدا بودن بت‌ها را انکار می‌کند، خدا بودن مطلق عیسی (ع) را نیز منکر می‌شود؛ حتی می‌گوید که عیسی (ع) انسان و بنده‌ای از بندگان خدا و خلیفه‌ای از خلفای خدا در زمینش می‌باشد. به همین جهت خداوند حالت آنها را به «جَدَل کَنَدَه» توصیف نموده است؛ زیرا سؤال آنها، بر مبنای فرضی غیرصحيح بنا شده است و فرد سؤال شونده، نه به آن اقرار می‌کند و نه آن را قبول دارد. این روشی است که امامان کفر (پیش‌روهای کفر) به طور مرتب از آن استفاده می‌کنند؛ وقتی که می‌بینند، دلایل دعوت الهی آنها را مُلزم نموده است، سؤالی مبنی بر فرضی غیرصحيح و مغالطه‌آمیز مطرح می‌کنند که فرد سؤال شونده، نه به آن اقرار می‌کند، و نه آن را قبول دارد، تا بر دعوت الهی اشکال بگیرند. آنها پاسخی برای مغالطه و سؤال اشتباه خود می‌خواهند که بر یک مبنای غلط پایه‌گذاری شده است. پاسخ این افراد به این

صورت است که سؤال، بر فرضی اشتباه پایه‌گذاری شده است، تا روشن شود که آنها فقط قصد جدال دارند، همان‌طور که قرآن آنها را این‌گونه توصیف نموده است: (آنها این سخن را نمی‌گویند جز برای جدل بلکه آنها قومی ستیزه‌جویند).

ومن ثم انتقل النص الإلهي إلى القول: ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ﴾: أي لو نشاء لجعلنا منكم خلفاء - كالملائكة معصومين أنقياء أطهار - يخلقون الله سبحانه وتعالى بعد محمد (ص)، ويخلقون محمداً (ص) بعد انتقاله إلى الملائكة الأعلى، ويخلق بعضهم بعضاً، كما أنه سبحانه جعل قبل هذا عيسى - (ع) عبد الله خليفة لله في أرضه، فإله سبحانه وتعالى قال عن عيسى - (ع): ﴿وَجَعَلْنَاهُ﴾، ثم قال: ﴿لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ والجعل فيهما واحد، ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ @ وَكَوْنُ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ...﴾ أي جعل عيسى، (ع) مثلاً وقُدوةً وقائداً يقتدي به بنو إسرائيل ويتبعونه، ولو شاء الله لجعل منكم خلفاء في هذه الأمة تقتدون بهم وتتعلمون منهم وتتخذونهم مثلاً يحتذى به كما جعل الله عيسى (ع) ﴿مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾.

به این دلیل است که نص الهی به این سخن منتقل شده است: (و اگر می‌خواستیم، از میان شما ملائکه‌ای قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند)؛ یعنی اگر می‌خواستیم از میان شما خلفایی قرار می‌دادیم، که مثل فرشتگان، معصوم و پاک هستند، تا بعد از محمد (ص)، جانشین خدای سبحان و متعال شوند و بعد از رفتن محمد (ص) به ملاً اعلی، جانشین او شوند؛ بعضی از آنها جانشین بعضی دیگر شوند، همان‌گونه که خدای سبحان، قبل از این هم عیسی (ع) را بنده و خلیفه‌ی خدا در زمین قرار داد. خدای سبحان و متعال، در مورد عیسی (ع) فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُ» «او را قرار دادیم»، سپس فرمود: «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» «از میان شما قرار دادیم». عبارت «جَعَلَ» (قرار دادن) در هر دو یکسان است. (او بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم و اگر می‌خواستیم، از میان شما قرار می‌دادیم...) «؛ یعنی عیسی (ع) به عنوان مثال، الگو و رهبری قرار داده شده است تا بنی اسرائیل به او اقتدا و از او دنباله‌روی کنند و اگر خداوند می‌خواست از میان شما، خلفایی در این امت قرار می‌داد تا به آنها اقتدا کنید و از آنها بیاموزید و آنها را به عنوان مثالی برای خود بگیرید تا مثل آنها شوید، همان‌طور که خداوند، عیسی (ع) را (الگوی) قرار داد: (مثالی برای بنی اسرائیل).

وحقيقة أنّ العجب لا ينقضي- ممن يسمّون أنفسهم مفسري القرآن، ويقولون إنّ المراد هنا هو "بدلاً منكم"^١، فلو كان يمكن أن تقلب المعاني بهذه الصورة القبيحة بإضافة ألفاظ تغير معنى الكلام تماماً بحيث يقلب النفي إيجاباً والإيجاب نفيّاً، لما بقي للكلام معنى، فكيف لعاقل أن يقول إنّ معنى (منكم) هو (بدلاً منكم)، هذا كمن يقول إنّ معنى (نعم) هو (لا)، ومعنى (لا) هو (نعم)؟!!!! في حين أنّ عدّ فرد من الجن أو الإنس بأنه من الملائكة لسبب، كمشابهتهم في الطاعة أو نقاء وطهارة باطنه أو لارتقائه معهم في السماوات، قد ذكر في القرآن، فالله قد عدّ إبليس من الملائكة لأنه كان قبل أن يعصي وبحسب ارتقائه في السماوات يُحسب من الملائكة:

واقعاً تعجب از کسانی که خود را مُفسر قرآن می نامند و می گویند منظور از «منکم» (از شما) در اینجا، «بدلاً منکم» (به جای شما) است، پایان ندارد. اگر قرار باشد، معانی (آیات) به این شکل زشت و قبیح، وارونه شود و به این گونه کلماتی را اضافه کنیم تا معنی جمله را به کلی تغییر دهد و «منفی» تبدیل به «مثبت» و «مثبت» تبدیل به «منفی» شود، دیگر برای جملات، معنایی باقی نمی ماند. چگونه فرد عاقلی

^١ - هذه بعض أقوال المفسرين:

من الشيعة:

الطبرسي: [ولو نشاء لجعلنا منكم] أي بدلاً منكم معاشر بني آدم (ملائكة في الأرض يخلفون) بني آدم أي يكونون خلفاء منهم. والمعنى: لو نشاء أهلكناكم، و جعلنا الملائكة بدلکم سكان الأرض، يعمرونها، ويعبدون الله [مجمع البيان: ج ٩ ص ٩٠].
مكارم الشيرازي: [ولئلا يتوهما أن الله سبحانه محتاج لعبوديتهم، وأنه يصر عليها، فإنه تعالى يقول في الآية التالية: "ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون" ملائكة تخضع لأوامر الله، ولا تعرف عملاً إلا طاعته وعبادته] الأمثل: ج ١٦ ص ٨١.

ومن السنة:

الطبرسي: [...] عن مجاهد، قوله: لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون قال: يعمرّون الأرض بدلاً منكم [جامع البيان: ج ٢٥ ص ١١٥].

ابن كثير: [وقوله عز وجل "ولو نشاء لجعلنا منكم" أي بدلکم "ملائكة في الأرض يخلفون"] تفسير ابن كثير: ج ٤ ص ١٤٣.

٢ - سخنان برخی از مفسرين:

شيعة:

طبرسي: «(اگر می خواستیم، از میان شما قرار می دادیم)» یعنی به جای شما، گروه بنی آدم «(فرشتگانی که در زمین خلافت کنند)» در میان بنی آدم، تا جانشینان آنها شوند، و معنای آیه به این صورت می باشد: «اگر می خواستیم، آنها را هلاک می کردیم و فرشتگان را به جای شما، ساکنان زمین قرار می دادیم، تا آن را آباد کنند و خدا را بپرستند». (مجمع البيان: ج ٩ ص ٩٠)

مكارم شيرازي: تا آنها فكر نکنند، خداوند به پرستش آنها نیازمند است و خداوند بر آن اصرار دارد. خداوند متعال در آیه بعدی می گوید: «(اگر می خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می دادیم تا در زمین خلافت کنند)» فرشتگانی که فرمان خدا را می پذیرند، و کاری جز اطاعت و پرستش خدا نمی شناسند. (الأمثل (تفسیر نمونه): ج ١٦ ص ٨١)

اهل سنت:

طبری: مجاهد، می گوید: «(اگر می خواستیم از میان شما، فرشتگانی قرار می دادیم تا در زمین خلافت کنند)» می گوید: زمین را به جای شما آباد کنند. (جامع البيان: ج ٢٥ ص ١١٥)

ابن كثير: سخن خدای عزوجل: «(اگر می خواستیم از میان شما قرار می دادیم)» یعنی به جای شما «(فرشتگانی که در زمین خلافت کنند)». (تفسیر ابن كثير: ج ٤ ص ١٤٣)

می‌تواند بگوید معنای «منکم» (از شما)، «بدلاً منکم» (به جای شما) است؟! این درست مثل این است که فردی بگوید: معنای «بله»، «نه» است و معنای «نه»، «بله» است!!! در حالی که به حساب آوردن فردی از جنیان یا یک انسان به عنوان یکی از فرشتگان، دلیلی دارد، مثل مشابهت با آنها در اطاعت، پاکیزگی، طهارت باطن یا ارتقا به همراه آنها در آسمان‌ها. در قرآن، خداوند، ابلیس را به عنوان یکی از فرشتگان یاد کرده است، به این دلیل که ابلیس قبل از سرپیچی، و به سبب ارتقاییش در آسمان‌ها، از فرشتگان محسوب می‌شد:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ [طه: ۱۱۶].

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾

[البقرة: ۳۴].

(و زمانی که به فرشتگان گفتیم، به آدم سجده کنید، آنها سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد) ^۱،
(و زمانی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید، همگی سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران بود) ^۲.

والجعل في الآيات المتقدمة هو نفسه الجعل الأول لآدم (ع) خليفة الله في أرضه ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۳۰]، وهو نفسه جعل الله لداود (ع) خليفة في الأرض ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [ص: ۲۶].

«جعل» (قراردادن) در آیات قبلی، همان اولین «جعل» (قراردادن) آدم (ع) به عنوان خلیفه‌ی خدا در زمینش است: (و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم، (فرشتگان) عرض کردند: آیا فردی را قرار می‌دهی که در زمین فساد می‌کند و خون‌ها را می‌ریزد، در حالی که ما تو را حمد و تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. (خداوند) فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید) ^۳ و این مانند همان «جعل» (قراردادن) داوود (ع) توسط خداوند، به عنوان خلیفه‌ای در زمین

۱ - طه: ۱۱۶

۲ - بقره: ۳۴

۳ - بقره: ۳۰

است: (ای داوود! ما تو را به عنوان خلیفه‌ای در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن، و از هوا (ی نفس) دنباله‌روی نکن که تو را از راه خدا بازمی‌دارد. افرادی که (انسانها را) از راه خداوند گمراه می‌کنند (و باز می‌دارند) به جهت فراموش کردن روز حساب، برایشان عذابی شدید است).^۱

فلو رتبنا الآيات وقرآناها بالتوالي سنجد أنّ القرآن ينص بوضوح على أنّ أمر الاستخلاف بدأ بآدم (ع) وهو مستمر بعد محمد (ص) ﴿... وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ... إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ... وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾.

اگر آیات را کنار هم قرار دهیم و پشت سر هم بخوانیم، می‌فهمیم که قرآن به روشنی تأکید دارد که مسأله‌ی تعیین جانشین، از آدم (ع) آغاز شد و تا محمد (ص) ادامه دارد (... و زمانی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم... ای داوود ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس در میان مردم، به حق، حکمرانی کن.... (فرزند مریم)، فقط بنده‌ای است که به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم... و اگر می‌خواستیم، از میان شما فرشتگانی را قرار می‌دادیم که در زمین خلافت کنند).

وقد شاء سبحانه وتعالى وفعل ما أراد وجعل ملائكة في الأرض يخلفون بعد محمد (ص) كما أنه جعل عيسى سابقاً قبل محمد (ص)، وهؤلاء هم آل محمد (ص) الأئمة والمهديون.^۲

خداوند سبحان و متعال خواست و آنچه را اراده نمود، به انجام رسانید و فرشتگانی در زمین قرار داد تا بعد از محمد (ص) در زمین خلافت کنند، همان گونه که عیسی (ع) را قبل از محمد (ص) قرار داده بود، و این

۱ - ص: ۲۶

^۲ - روی الکلینی: [۱۸... عن أبي بصير قال: بيننا رسول الله (ص) ذات يوم جالسا إذ أقبل أمير المؤمنين (ع) فقال له رسول الله (ص): إن فيك شبيها من عيسى ابن مريم ولولا أن تقول فيك طوائف من أممي ما قالت النصارى في عيسى ابن مريم لقلت فيك قولاً لا تمر بملأ من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك بلمسوس بذلك البركة، قال: فعضب الأعرابيان والمعبرة بنو شعبة وعدة من قريش معهم فقالوا: ما رضي أن يضرب لابن عمه مثلاً إلا عيسى ابن مريم فأنزل الله على نبيه (ص) فقال: (ولما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون وقالوا ألهتنا خيبر أم هو ما ضربوه لك إلا جدلاً بل هم قوم خصمون إن هو إلا عبد أنعمنا عليه وجعلناه مثلاً لبيبي إسرائيل ولو نشاء لجعلنا منكم) يعني من بني هاشم: (ملائكة في الأرض يخلفون) قال: فعضب الحارث بن عمرو الفهري فقال: (اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك) أن بني هاشم يتوارثون هرقلاً بعد هرقل (فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم) فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية: (وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون) ثم قال له: يا ابن عمرو إما تبت وإما رحلت فقال: يا محمد بل تجعل لسائر قريش شبيها مما في يدك فقد ذهب بنو هاشم بمكرمة العرب والعجم فقال له النبي (ص): ليس ذلك إني ذلك إلى الله تبارك وتعالى فقال: يا محمد قلبني ما يتابعني على التوبة ولكن أرحل أرحل عنك فدعا برأجلته فركبها فلما صار بظهر المدينة أتته جندلة فرصخت هامته... [الكافي: ج ۸ ص ۵۷].

(فرشته)ها، همان آل محمد (ع) هستند، امامان و مهديين^۱.

لهذا^۲ أتم سبحانه بقوله: ﴿وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾: أي إنَّ هذا الجعل الإلهي ﴿لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ﴾ — والذي نقل بنص وصية محمد (ص) الوحيدة ليلة وفاته^۳ — علمٌ يعرف به دين الله الحق إلى يوم القيامة، أي كما وصفه رسول الله (ص) بأنه كتاب عاصم من الضلال أبداً ﴿وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾^۴، والله يقول هو كذلك فلا تشكوا بأنه عاصم لكم من الانحراف والضلال عند ساعة القيامة الصغرى وظهور من يحتج بهذا النص، فمن يحتج بهذا النص فهو صاحبه وإلا لما صحَّ أن يوصف النص بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فلو لم يكن محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه^۵ لكان وصفه بأنه عاصم

۱ - كلینی روایت می کند: ۱۸ - ابو بصیر می گوید: یک روز رسول الله (ص) نشسته بودند که امیرالمؤمنین (ع) آمد. رسول الله (ص) به ایشان فرمود: «تو به عیسی بن مریم (ع) شباهتی داری. اگر گروهی از امت من در مورد تو سخنانی که نصاری در مورد عیسی بن مریم (ع) گفته بودند، نمی گفتند، در مورد تو سخنی می گفتم که هر وقت از جلوی گروهی از مردم عبور کنی، خاک زیر پاهایت را به عنوان تبرک بگیرند» (راوی) می گوید: دو اعرابی و مُغیره بن شُعبه و گروهی از قریش که با آنها بودند، خشمگین شدند و گفتند: برای پسر عمویش راضی نشد که مثالی کمتر از عیسی بن مریم (ع) بزند. خداوند بر پیامبرش (ص) (این آیه را) فرستاد و فرمود: «وقتی فرزند مریم، به عنوان مثالی برای قوم تو زده می شود، قوم تو، از آن مثال بازمی دارند، و (در پاسخ) می گویند: آیا خدای ما بهتر است یا او. آنها این سخن را برای مجادله می گویند؟ بلکه آنها قومی هستند که (با تو) دشمنی می کنند. او (فرزند مریم) بنده ای است که به او نعمت دادیم، و او را مثالی برای بنی اسرائیل قرار دادیم، و اگر می خواستیم، از شما (یعنی از بنی هاشم) فرشتگانی قرار می دادیم که در زمین خلافت کنند». (راوی) می گوید: «حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا اگر این حق و از جانب تو است (یعنی بنی هاشم مانند پادشاهی، بعد از پادشاهی دیگر (حکومت را) به ارث می برند) سنگی از آسمان بر ما پبار یا برای ما عذابی دردناک بیاور خدا». خداوند پاسخ سخن حارث را فرستاده شد: «(خدا) آنها را تا زمانی که بین آنها هستی، عذاب نمی کند، و خداوند تا زمانی که درخواست آموزش می کنند، آنها را عذاب نمی کند». بعد، پیامبر (ص) به او فرمود: «ای ابن عمرو، یا توبه کن یا برو» گفت: «ای محمد (ص)، برای بقیه ی قریش چیزی قرار می دهی که (اختیار آن) در دستان تو است. بنی هاشم، کرامت عرب و عجم را می برند». پیامبر (ص) به او فرمود: «این به اختیار من نیست، این مربوط به خدای تبارک و تعالی است». گفت: «ای محمد، دلم به توبه راضی نمی شود، ولی از نزد تو می روم». مرکب خود را گرفت و سوار آن شد. وقتی پشت مدینه رسید، جندله آمد و سر او را شکست.... (کافی: ج ۸ ص ۵۷)

^۲ - هذا تليل لكون المقصود بالملائكة في الآية (ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة) هم آل محمد (ع).

^۳ - سیاتی ذکرها.

^۴ - إنَّ ارتباط الآية بال محمد الأوصياء (بل وفي المهدي منهم بالخصوص) أمر أكدته روايات الفريقين؛ [عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله عز وجل: (وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِّلسَّاعَةِ)، قال: عنى بذلك أمير المؤمنين (ع). وقال: قال رسول الله (ص): يا علي، أنت علم هذه الأمة، فمن اتبعك نجا، ومن تخلف عنك هلك وهوى البرهان: ج ۴ ص ۸۹۷.

و[عن زرارة بن أعين، قال: سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله عز وجل: (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً)، قال: هي ساعة القائم (ع) تأتيهم بغتة] تأويل الآيات الظاهرة: ج ۲ ص ۵۷۱.

وأخرج الحاكم [عن جابر رضي الله عنه قال قال: رسول الله (ص) "وإنه لعلم للساعة" فقال: النجوم أمان لأهل السماء فإذا ذهب أمانها ما يوعدون، وأنا أمان لأصحابي ما كنت فإذا ذهب أمانها ما يوعدون، وأهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أمانهم ما يوعدون. صحيح الاسناد ولم يخبراه] المستدرک: ج ۲ ص ۴۴۸.

وقال المناوي: [قال مقاتل في (وإنه لعلم للساعة) إنه المهدي يكون في آخر الزمان] فيض القدير: ج ۵ ص ۳۸۳.

^۵ - قيد (حتى يدعيه صاحبه) يوضح أنَّ الحفظ الإلهي للنص غايته تتحقق باحتجاج صاحبه به وكشفه له، وأي ادعاء له بعد ذلك من قبل غيره يعتبر ادعاء سفيه ولا قيمة له، إذ لو كان النص له لاهتدى إليه قبل أن يهديه إليه من كشفه، وسيكون حاله تماماً كحال من يأتي اليوم ويزعم أنه من اكتشاف النظرية النسبية، وأقل ما يقال عنه إنه مجنون وسفيه !!

من الضلال كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه.

از این رو^۱، خداوند سبحان سخنش را این گونه به پایان می‌رساند: (و این جعل (قرار دادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری)، نسبت به آن شک نکنید، از من دنباله روی کنید، این راه مستقیم است) یعنی این «جعل» (قراردادن) الهی «لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ» (از میان شما قرار می‌دهیم) که تنها با متن وصیت محمد (ص) در شب وفاتش نقل شده است^۲، علمی است که به واسطه‌ی آن، دین حق خداوند، تا روز قیامت شناخته می‌شود، یعنی همان گونه که رسول الله (ص) آن را به «نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد» توصیف کرده است «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ» (و این جعل (و قراردادن) الهی، علمی است برای ساعت (قیامت صغری))^۳. خداوند می‌فرماید که این وصیت این گونه است، پس شک نکنید که هنگام ساعت قیامت صغری، این وصیت شما را از انحراف و گمراهی، باز می‌دارد؛ (هنگام) ظهور فردی که با این نص احتجاج می‌کند. هر کسی که به این نص احتجاج نمود، صاحب آن است، وگرنه توصیف نص به این که فردی که به آن چنگ بزند را از گمراهی باز می‌دارد، اشتباه است؛ بنابراین اگر از سوی خداوند از این که دروغ‌گوهای باطل، نتوانند آن را ادعا کنند، تا این که صاحب آن، وصیت را مدعی شود، مورد حفاظت نباشد^۴، این توصیف که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، دروغ و فریب دادن افراد مکلف برای پیروی از باطل محسوب می‌شود و این موردی است که از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق، صادر نمی‌شود.

۱ - به این دلیل منظور از فرشتگان در آیه، آل محمد (ع) هستند: «(اگر می‌خواستیم، از میان شما افرادی مثل فرشته قرار می‌دادیم)».

۲ - این موضوع (در آینده) خواهد آمد.

۳ - ارتباط این آیه به آل محمد (ع) اوصیا (به خصوص مهدی (ع)) مسأله‌ای است که روایات هر دو گروه (شیعه و اهل سنت) به آن تأکید دارد؛ زراره بن اعین می‌گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن خدای عزوجل پرسیدم: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «منظور ایشان امیرالمؤمنین (ع) است». (امام صادق (ع)) فرمود: «رسول الله (ع) فرمود: ای علی، تو علم این امت هستی، هر فردی از تو دنباله روی کند، نجات می‌یابد، هر فردی از تو سرپیچی نماید، هلاک می‌شود و از بین می‌رود»: برهان: ج ۴ ص ۸۹۷.

زراره می‌گوید: از امام باقر (ع) در مورد این سخن خدای عزوجل پرسیدم: «آیا منتظر ساعت هستند که به یک باره بیاید» فرمود: «این ساعت قائم (ع) است که به یک باره می‌آید»: تاویل آیات ظاهره: ج ۲ ص ۵۷۱

حاکم از جابر^۸ نقل می‌کند که رسول الله (ص) فرمود: «این علمی برای ساعت است». فرمود: «ستاره‌ها برای اهل آسمان، (مایه) امان هستند، وقتی بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید و من تا زمانی که هستم، برای یارانم (مایه) امانم، وقتی بروم، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید و اهل بیت (ع) من (مایه) امان امت من هستند، وقتی اهل بیت من بروند، آنچه به آن وعده داده شده بودند برایشان می‌آید»: مستدرک: ج ۲ ص ۴۸۸.

منوای می‌گوید: مقاتل در مورد آیه‌ی «و این علمی برای ساعت است» می‌گوید: او مهدی آخرالزمان (ع) است: فیض القدير: ج ۵ ص ۳۸۳.

۴ - قید «تا این که صاحب آن، مدعی وصیت شود» روشن می‌کند که عرض محافظت خداوند از نص، به واسطه‌ی احتجاج صاحب آن و آشکار شدن آن، مُحقق می‌شود، و هر ادعایی بعد از آن، از سوی دیگران، ادعایی سفیهانه و بی‌ارزش است؛ زیرا اگر نص برای او بود، قبل از این که به فردی که وصیت را آشکار کرده است، هدایت کند، به او (فرد مدعی دوم) هدایت می‌کرد. وضعیت چنین فردی مثل کسی است که امروز می‌آید و فکر می‌کند که نظریه‌ی نسبیست را کشف کرده است؛ کمترین چیزی که در مورد او گفته می‌شود این است که چنین فردی دیوانه و نادان است!

إذن، فلا تشكوا أنها ساعة القيامة الصغرى عندما يرفع هذا الكتاب صاحبه ﴿فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا﴾، فمن يرفع هذا الكتاب فهو صاحبه، فإذا كنتم تريدون النجاة من الضلال والانحراف اتبعوا محمداً (ص) بقبول وصيته التي أوصاها ليلته وفاته والتي فيها العلم الذي يكفيكم للنجاة أبداً، وفيها علم الساعة ومعرفة الحق عند القيام، وتشخيص المدعي عندما يرفع هذا الكتاب الموصوف بأنه عاصم من الضلال^١.

پس وقتی صاحب این نوشتار (وصیت) آن را آورد، شک نکنید که ساعت قیامت صغری فرا رسیده است: (به آن شک نکنید). هر فردی که این نوشتار را آورد، صاحب آن است، پس اگر می‌خواهید از گمراهی و انحراف نجات پیدا کنید، از محمد (ص) با قبول وصیتش که در شب وفاتش آن را نوشت، تبعیت کنید؛ وصیتی که علمی در آن است که باعث نجات شما تا ابد می‌شود؛ در آن علم ساعت و شناخت حق به هنگام قیام است، و همچنین تشخیص مدعی، هنگامی که این نوشتار بازدارنده از گمراهی را بیاورد.^٢

﴿وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ أي اتبعوا محمداً (ص) في نصه من الله على من يخلفونه من

بعده.

(از من دنباله روی کنید، این راه مستقیم است)، یعنی از محمد (ص) در وصیتش که از جانب خداوند است به افرادی که بعد او جانشین او می‌شوند، پیروی کنید.

والوصية كتاب كتبه رسول الله (ص) في آخر لحظات حياته امثالاً لقوله تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ١٨٠]، ووصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به أبداً، وأؤكد في آخر لحظات حياته؛ لأنه نبي يوحى له فما يقوله في آخر لحظات حياته هو خلاصة رسالته وما يحفظ الدين بعده، فما بالك إذا كان مع شدة مرضه وأوجاع السم التي كانت تقطع كبده مهتماً أشد الاهتمام أن يكتب هذا الكتاب ويصفه بأنه عاصم من الضلال، فهذا الكتاب من الأهمية بمكان بحيث إن الله سبحانه وتعالى الذي كان يرحم محمداً (ص) إلى درجة أنه يشفق عليه من كثرة العبادة التي تتعب بدنه فيخاطبه بقوله: ﴿طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ نجده

^١ - بيّن آل محمد (ع) في رواياتهم أنّ صاحب الأمر يعرف باحتجاجة بالوصية، [عن الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): بم يعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية] الخصال للصدوق: ص ٢٠٠.

^٢ - آل محمد (ع) در روایات خود روشن کرده‌اند که صاحب الأمر با احتجاج به وصیت شناخته می‌شود. حارث بن مغیره نصری می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: صاحب الأمر چگونه شناخته می‌شود؟ فرمود: «با آرامش و سنگینی و علم و وصیت»: خصال صدوق: ص ٢٠٠.

سبحانه مع شدة رحمته بمحمد (ص) وإشفاقه عليه يكلف محمداً (ص) في آخر لحظات حياته أن يملي كتاباً ويصفه بأنه عاصم من الضلال على رؤوس الأشهاد رغم ما كان يعانيه محمد (ص) من آلام السم الذي كان يسري في بدنه ويقطع كبده.^۱

وصیت، نوشته‌ای است که رسول الله (ص) آن را در آخرین لحظات زندگی‌اش به پیروی از سخن خداوند، نوشته‌است: « (هنگامی که وفاتتان برسد، بر شما واجب است، اگر خیر (و خوبی) به جای گذاشتید، به والدین و نزدیکان، وصیت نیکو کنید، (وصیت کردن) حقی است بر پرهیزگاران)^۲، و (رسول الله (ص)) این وصیت را برای فردی که به آن چنگ زند، تا ابد، بازدارنده از گمراهی وصف می‌کند. تأکید می‌کنم، در آخرین لحظات زندگی‌اش؛ از آنجا که ایشان پیامبری است که به او وحی می‌شود، آنچه در آخرین لحظات زندگی‌اش می‌گوید، چکیده‌ی رسالتش و وسیله‌ای برای حفظ دین بعد از او می‌باشد. حال چه فکر می‌کنید، وقتی که ایشان، با شدت بیماریش و درد سم که کبدش را قطعه قطعه کرده است، بسیار اهتمام داشت تا این نوشتار را بنویسد و آن را به «وصیت بازدارنده از گمراهی» توصیف می‌کند؟! اهمیت این نوشتار به حدی است که خداوند سبحان و تعالی که به محمد (ص) رحم می‌کند تا اندازه‌ای که از زیادی عبادتی که بدنش را به سختی می‌اندازد، به او خطاب می‌کند: (طه، ما این قرآن را نفرستادیم تا خود را به سختی بیندازی)، با این که می‌بینیم خدای سبحان با این شدت رحمتی که به محمد (ص) دارد و نسبت به ایشان مهربان است، ولی در آخرین لحظات زندگی ایشان، به او دستور می‌دهد تا نوشتاری بنویسد و آن را جلوی همه این گونه توصیف نماید: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ با وجود این که از سم، دردهای بسیاری متحمل شده است و سم در بدنش جریان دارد و کبد او را قطعه قطعه نموده است.^۳

^۱- روی الکلبینی: [۳... عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَمَّتِ الْيَهُودِيَّةُ النَّبِيَّ (ص) فِي ذِرَاعِ وَكَانَ النَّبِيُّ (ص) يُجَبُّ الذَّرَاعَ وَالْكَتِفَ وَيَكْرَهُ الْوَرَكَ لِقُرْبِهَا مِنَ الْمَبَالِ [الكافي: ج ۶ ص ۳۱۵].

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ: [.. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ يَهُودِيَّةً أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا فَجِئَ بِهَا فَقِيلَ: أَلَا تَقْتُلُهَا، قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا زِلْتَ أَعْرِفُهَا فِي لَهَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] صحيح البخاري: ج ۳ ص ۱۴۱.

قال الشيخ المفيد عن النبي (ص): (وقبض بالمدينة مسموماً يوم الاثنين لليلتين بقيتا من صفر) المقنعة: ص ۴۵۶. ومثله العلامة الحلي في المنتهى: ج ۲ ص ۸۸۷.

۲ - بقر: ۱۸۰

۳ - کلینی روایت می‌کند: امام صادق (ع) فرمود: «یک زن یهودی به پیامبر (ص) سمّ در بازو (ی گوشت بره) داد. پیامبر (ص) (گوشت) بازو و کتف را دوست داشت و بالای ران را به خاطر نزدیکی به محل ادرار، دوست نداشت»: کافی: ج ۶ ص ۳۱۵.

بخاری می‌گوید: انس بن مالک (رض) می‌گوید: زنی یهودی، بزه‌ی مسمومی نزد پیامبر (ص) آورد. از آن خورد. آن زن را آوردند. به او گفته شد: آیا او را بکشیم. (پیامبر (ص)) فرمود: «خیر،...»: صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۴۱.

شیخ مفید در مورد پیامبر (ص) می‌گوید: در مدینه، مسموم از دنیا رفتند، روز دوشنبه، دو شب از (ماه) صفر باقی مانده بود: المقنعة: ص ۴۵۶ و علامه حلی نظیر آن را در المنتهى ج ۲ ص ۸۸۷ آورده است.

وهذه بعض النصوص التي وصف فيها الرسول محمد (ص) كتاب الوصية بأنه عاصم من الضلال وفي آخر لحظات حياته، ففي يوم الخميس أراد كتابته لكل الأمة وأراد أن يشهد عليه عامة الناس ولكن منعه جماعة وطعنوا في قواه العقلية وقالوا إنه يهجر (أي يهذي ولا يعرف ما يقول)^۱، فطردهم وبقي رسول الله بعد يوم الخميس إلى يوم وفاته الاثنين، فكتب في الليلة التي كانت فيها وفاته وصيته وأملاها على علي (ع) وشهدها بعض الصحابة الذين كانوا يؤيدون كتابتها يوم الخميس:

این بعضی از روایت‌هایی است که رسول (الله) محمد (ص)، نوشتارِ وصیت در آخرین لحظات زندگی‌اش را به بازدارنده از گمراهی توصیف می‌کند. در روز پنجشنبه می‌خواست وصیت را برای همه‌ی امت بنویسد و می‌خواست همه‌ی مردم را بر آن شاهد بگیرد، ولی گروهی او را بازداشتند و در قوای عقلانی ایشان طعنه زدند و گفتند: ایشان هذیان می‌گویند (یعنی هذیان می‌گویند و نمی‌فهمند، چه می‌گویند)^۲. پیامبر (ص) آنها را طرد نمود و رسول الله (ص) بعد از پنجشنبه تا روز وفاتش که دوشنبه بود، زنده بودند. در شبی که وفاتشان بود، وصیتش را نوشت و برای علی (ع) املا نمود و بعضی از صحابه را که نوشتن آن را در پنجشنبه تأیید نمودند، شاهد بر آن گرفت:

في كتب السنة:

^۱- قال ابن الأثير عن (هجر): [أي اختلف كلامه بسبب المرض، على سبيل الاستفهام، أي هل تغير كلامه واختلط لأجل ما به من المرض؟ وهذا أحسن ما يقال فيه، ولا يجعل إخباراً، فيكون إما من الفحش أو الهذيان. والقائل كان عمر، ولا يظن به ذلك] النهاية في غريب الحديث والأثر: ج ۵ ص ۲۴۶. ولا يخفى أن الكلمة بصورة الإخبار وردت في صحيح مسلم وغيره.

قال عبد الرحمن ابن الجوزي (ت: ۵۹۷ هـ): [اتفق العلماء في الذين أراد أن يكتب له رسول الله على وجهين؛ أحدهما: أراد أن ينص على الخليفة من بعده، والثاني: أن يكتب كتاباً في الأحكام يرتفع معه الخلاف، والأول أظهر. وقوله: "حسبكم كتاب الله": وإنما خاف عمر أن يكون ما يكتبه في حالة غلبة المرض الذي لا يعقل معها القول ولو تيقنوا أنه قاله مع الافاقة لبادروا إليه] كشف المشكل من حديث الصحيحين: ج ۲ ص ۳۱۵، تحقيق علي حسين البواب.

^۲- ابن اثير در معنای «هجر» می‌گوید: یعنی به خاطر بیماری، سخنانش دچار اختلاف شد، البته (این جمله) سؤالی است، یعنی: آیا سخنانش تغییر کرده است و به خاطر بیماری دچار تناقض شده است؟ این بهترین معنایی است که در مورد این می‌توان گفت. این جمله خبری نیست، چون در این صورت، فحش یا هذیان می‌شود. گوینده‌ی سخن، عمر بود، و نمی‌توان (از او) چنین معنایی را انتظار داشت. (النهاية في غريب الحديث و الاثر: ج ۵ ص ۲۴۶). پوششیده نیست که این جمله در صحیح مسلم و غیر آن، به صورت (جمله) خبری است.

عبد الرحمن بن جوزی می‌گوید (تولد: ۵۹۱ هـ): علما در مورد مطلبی که رسول الله (ص) می‌خواست بنویسد، اتفاق نظر دارند که یکی از این دو صورت است: اول: ایشان می‌خواست، خلیفه‌ی بعد از خودش را تعیین کند. دوم: ایشان می‌خواست نوشتاری در (باب) احکام بنویسد که به واسطه‌ی آن اختلاف از بین برود؛ که اولین مورد بهتر است. سخن عمر که گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است» به این دلیل است که او می‌ترسید، آنچه در حالت بیماری نوشته می‌شود، مطلبی باشد که عاقلانه نباشد ولی اگر می‌دانستند ایشان در حالت هوش‌یاری این سخن را می‌فرماید، به آن مبادرت می‌کرد (و از رسول الله (ص) می‌خواست که آن را بنویسد). (کشف المشكل من حديث الصحيحين: ج ۲ ص ۳۱۵، تحقيق علي حسين البواب).

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي نزاع، فقالوا ما شأنه؟ أهرجر، استفهموه، فذهبوا يردون عليه، فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه، وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم وسكت عن الثالثة أو قال فنسيتها) [صحيح البخاري: ج ۴ ص ۴۱۶۸].

در کتاب های اهل سنت:

ابن عباس می گوید: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه ای! درد به رسول الله (ص) فشار آورد، (و) فرمود: «برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». (آنها) دعوا کردند و نزد پیامبر نزاع جایز نیست. گفتند: پیامبر (ص) را چه می شود، آیا هذیان می گوید؟! به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر (ص)) فرمود: «من را رها کنید. حالتی که من در آن هستم، بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید. شما را به سه مطلب وصیت می کنم: مشرکین را از جزيرة العرب (شبهه جزیره ی عربستان) بیرون نمایید، از هیأت های بیگانگان همان طور که من پذیرایی می کردم، پذیرایی نمایید و...»، گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.»^۱

عن ابن عباس، قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ائتوني بالكثف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر) [صحيح مسلم - كتاب الوصية].

ابن عباس می گوید: «روز پنجشنبه و چه پنجشنبه ای! بعد از آن، اشک هایش جاری شد به گونه ای که برگونه هایش مثل دانه های مروارید می ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله (ص) فرمود: «کثف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، گفتند: رسول الله هذیان می گوید.»^۲

في كتب الشيعة:

۱ - صحيح بخاري: ج ۴ ص ۴۱۶۸

۲ - صحيح مسلم - كتاب الوصية

عن سليمان بن قيس الهلالي، قال: (سمعت سلمان يقول: سمعت علياً (ع) بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال وغضب رسول الله (ص) ودفعت الكتف: ألا نسأل رسول الله (ص) عن الذي كان أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان) [كتاب سليمان بن قيس: ص ۳۹۸].

در کتاب های شیعه:

سليم بن قيس می گوید: «از سلمان شنیدم که می گفت: از علی (ع) شنیدم، بعد از این که آن مرد (عمر) آن جمله را گفت و رسول الله (ص) خشمگین شد و کتف را انداخت: آیا از رسول الله (ص) در مورد چیزی که می خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟! چیزی که اگر می نوشت هیچ فردی گمراه نمی شد و دو فرد هم اختلاف نمی کردند.....!»^۱

عن سليمان بن قيس الهلالي، قال الإمام علي (ع) لطلحة: (ألسنت قد شهدت رسول الله (ص) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: "إن نبي الله يهجر" فغضب رسول الله (ص)) [كتاب سليمان بن قيس: ص ۲۱۱].

سليم بن قيس هلالی می گوید: امام علی (ع) فرمود: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله (ص) کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: پیامبر خدا هذیان می گوید. رسول الله (ص) خشمگین شدند.....»^۲

عن سليمان بن قيس إنَّ علياً (ع) قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين والأنصار بمناقبهم وفضائلهم: (يا طلحة، أليس قد شهدت رسول الله (ص) حين دعانا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة بعده ولا تختلف فقال صاحبك ما قال إنَّ رسول الله يهجر فغضب رسول الله (ص) وتركها؟ قال: بلى قد شهدت) [الغيبة للنعماني: ص ۸۱].

سليم بن قيس می گوید: علی (ع) در حدیثی طولانی که در آن ذکر تفاخر مهاجرین و انصار نسبت به مناقب و فضایل آنها است، به طلحه می فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد رسول الله (ص) نبودی، هنگامی که از ما کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که باعث می شود امت گمراه نشوند و اختلاف نکنند، ولی دوست تو آن سخن خود را گفت، (گفت:) رسول الله (ص) هذیان می گوید. رسول الله (ص) خشمگین شد و آن

۱ - کتاب سليمان بن قيس: ص ۳۹۸

۲ - کتاب سليمان بن قيس: ص ۲۱۱

(نوشته) را ترک کرد»، (طلحه) گفت: بله شاهد بودم.)^١

وفي كتاب الغيبة للطوسي نقل النص الوحيد المروي للكتاب العاصم من الضلال الذي أراد رسول الله (ص) كتابته كما ثبت في أصح كتب السنة البخاري ومسلم، ومن نقل الوصية عن الرسول محمد (ص) هم آل محمد (ص):

در کتاب غیبت طوسی، تنها متنی که از نوشتار بازدارنده از گمراهی روایت شده است، وجود دارد؛ همان نوشتاری که رسول الله (ص) می خواست آن را بنویسد؛ نوشتاری که در صحیح ترین کتاب های اهل سنت، مثل بخاری و مسلم، وجود دارد. آل محمد (ع) وصیت را از محمد رسول (الله) (ص)، نقل فرمودند:

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذي الثنات سيد العابدين، عن أبيه الحسين الزكي الشهيد، عن أبيه أمير المؤمنين (ع)، قال: (قال رسول الله (ص) — في الليلة التي كانت فيها وفاته — لعلي (ع): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله (ص) وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي إثنا عشر إماماً ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي أول الاثني عشر إماماً، سماك الله تعالى في سمائه: علياً المرتضى، وأمير المؤمنين، والصديق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدي، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غيرك. يا علي، أنت وصيي على أهل بيتي حيهم وميتهم، وعلى نسائي؛ فمن ثبتها لقيتني غداً، ومن طلقها فأنا برئ منها، لم ترني ولم أرها في عرصة القيامة، وأنت خليفتي على أمتي من بعدي، فإذا حضرته الوفاة فسلمها إلى ابني الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الشهيد الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني سيد العابدين ذي الثنات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد المستحفظ من آل محمد (ص). فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني أول المقربين (وفي مصادر أول المهديين)،

له ثلاثه أسامي: اسم كاسمي واسم أبي وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث: المهدي، هو أول المؤمنين [كتاب الغيبة - الشيخ الطوسي رحمه الله].

از ابی عبدالله جعفر بن محمد (ع) از پدرش باقر (ع) از پدرش زین العابدین (ع) از پدرش سید الشهدا (ع) از پدرش امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) روایت شد که آن حضرت در همان شبی که شب رحلتش بود به علی (ع) فرمود: «ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور» و حضرت رسول اکرم (ص) وصیت خود را املا فرمود و علی (ع) می نوشت تا به این جا رسید که فرمود: «ای علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی هستند. پس تو ای علی اولین دوازده امام می باشی. خدای تعالی تو را در آسمان، علی مرتضی، امیرمؤمنان، صدیق اکبر، فاروق اعظم، مأمون و مهدی نامید و این نامها برای غیر تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من بر خاندانم هستی چه زنده باشند و چه مرده، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر يك را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار می کند و هر يك را که تو طلاق دهی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید؛ و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی. هرگاه وفاتت رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او برّ و صول^۱ است. چون او وفاتش رسید آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکی شهید مقتول بسپارد. چون هنگام وفات حسین رسید آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثّنات علی^۲ بسپارد. چون هنگام وفات او برسد آن را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون وفات او رسد آن را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون وفات او فرا رسد، آن را به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش علی رضا بسپارد؛ و چون وفات او فرا رسد آن را به فرزندش محمد تقی واگذارد، و چون هنگام وفات او رسد آن را به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون وفات او رسد آن را به فرزندش حسن فاضل واگذارد، و چون وفات او برسد آن را به فرزندش محمد که مستحفظ از آل محمد (ع) است، تسلیم می کند. ایشان دوازده امامند. بعد از آنها دوازده مهدی می باشند. پس وقتی که وفات او رسید آن را به فرزندش که نخستین مقربین (نخستین مهدیین) است می سپارد؛ و برای او سه نام است: يك نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد الله و احمد هستند، و نام سوّم او مهدی است و او اولین مؤمنان است»^۳.

ووصف الرسول له بأنه عاصم من الضلال أبداً يجعل من المحال أن يدعيه مبطل، ومن يقول إنّ ادعاءه من المبطلين ممكن فهو يتهم الله سبحانه بالعجز عن حفظ كتاب وصفه بأنه عاصم من

۱ - بز به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان (مترجم).

۲ - ثفته به معنای پینه ای است که سر زانو می بندد و آن حضرت را به واسطه ی پینه ی زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست، ذی الثّنات می گفتند (مترجم).

۳ - کتاب غیبت - شیخ طوسی رحمه الله

الضلال لمن تمسك به، أو يتهم الله بالكذب؛ لأنه وصف الكتاب بأنه عاصم من الضلال أبداً، ومن ثم لم يكن كذلك!! أو يتهم الله بالجهل؛ لأنه وصفه بوصف لا ينطبق عليه جاهلاً بحاله، وحاشاه سبحانه من هذه الأوصاف وتعالى الله عما يقول الجاهلون علواً كبيراً.

این که رسول الله (ص) این وصیت را به (وصیت) بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف نموده است، محال است که فرد باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر فردی که بگوید: ادعای وصیت از سوی (مدعیان) باطل، امکان دارد، خدای سبحان را به ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که ایشان آن را برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی می‌داند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، چون خداوند این نوشتار را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد، توصیف کرده است، و اگر فرد (باطلی) بتواند ادعای وصیت کند، این نوشتار بازدارنده از گمراهی نخواهد بود!! و یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را به صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! از خدای سبحان، این خصوصیت‌ها به دور است و خداوند، خیلی بلند مرتبه‌تر از آنچه این جاهلان می‌گویند، می‌باشد (تعالی الله عما یقولون الجاهلون علواً كبيراً).

فلا بد أن يحفظ العالم القادر الصادق الحكيم المطلق سبحانه النص — الذي وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به — من ادعاء المبطلين له حتى يدعيه صاحبه ويتحقق الغرض منه، وإلا لكان جاهلاً أو عاجزاً أو كاذباً مخادعاً ومغرياً للمتمسكين بقوله باتباع الباطل. ومحال أن يكون الله سبحانه جاهلاً أو عاجزاً؛ لأنه عالم وقادر مطلق، ويستحيل أن يصدر من الحق سبحانه وتعالى الكذب؛ لأنه صادق وحكيم، ولا يمكن وصفه بالكذب، وإلا لما أمكن الركون إلى قوله في شيء ولا تنتقض الدين.

در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق سبحان، باید نصی که آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، برای هر فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است، از ادعا نمودن توسط افراد باطل بازدارد، تا این که صاحب (اصلی) آن، مدعی آن شود و هدف از نص، محقق شود؛ والا خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و افرادی که باتوجه به سخن او (به وصیت) چنگ زدند را به تبعیت از باطل، کشانده است. محال است که خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد، چون او دانا و توانای مطلق است، و محال است که از حضرت حق سبحان و تعالی، دروغ سر بزند، چون او راست‌گو و حکیم است، و نمی‌توان او را به دروغ‌گو بودن توصیف کرد، والا نمی‌توان در هیچ مسأله‌ای به سخنش اعتماد کرد، و دین از بین می‌رود.

ونص خليفة الله في أرضه على من بعده مع وصفه بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به — نصاً إلهياً — لا بد أن يكون محفوظاً من الله أن يدعيه الكاذبون المبطلون حتى يدعيه صاحبه وإلا فسيكون كذباً وإغراءً للمكلفين باتباع الباطل، وهذا أمر لا يصدر من العالم الصادق القادر الحكيم المطلق سبحانه.

نص خليفه‌ی خدا در زمین نسبت به فرد بعد از خودش که آن را به بازدارنده از گمراهی برای افرادی که به آن چنگ بزنند، توصیف نموده است و نصی الهی است^۲، باید از سوی خداوند، از ادعا نمودن توسط افراد دروغ‌گو و باطل، محافظت شود، تا این که صاحب (اصلی)، آن را ادعا کند، وگرنه به سبب امکان تبعیت از (مدعی) باطل، دروغ و فریب برای مکلفین محسوب می‌شود، و این (چنین متنی) از دانای راست‌گوی توانای حکیم مطلق سبحان صادر نمی‌شود.

فلو قال لك إنسان عالم بالغيب ومآل الأمور: إذا كنت تريد شرب الماء فاشرب من هنا وأنا الضامن أنك لن تسقى السم أبداً من هذا الموضع، ثم إنك سقيت في ذلك الموضع سماً فماذا يكون الضامن؟ هو إما جاهل، وإما كاذب من الأساس، أو عجز عن الضمان، أو اخلف وعده، فهل يمكن أن يقبل من يؤمن بالله أن يصف الله بالجهل أو بالكذب أو العجز أو خلف الوعد؟! تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً.

اگر انسانی که دانای به غیب و فرجام امور است، به تو بگوید: اگر می‌خواهی آب بنوشی، از اینجا بنوش و من تضمین می‌کنم که هیچ وقت در اینجا سم نباشد؛ سپس شما آنجا سم بنوشی، آن ضامن، چگونه فردی است؟ او یا نادان است، یا از پایه و اساس دروغ‌گو است یا از ضمانت کردن ناتوان است و یا خُلف وعده نموده است! آیا کسی که به خدا ایمان دارد می‌تواند خدا را به نادانی، دروغ‌گویی، ناتوانی یا خُلف وعده توصیف کند؟! خدا از این موارد، خیلی بالاتر است (تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً).

^۱ - إن نص النبي (ص) على من يخلفه إنما هو بأمر الله سبحانه، وقد تقدم قوله (ص) للحارث بن عمرو في رواية الكافي المتقدمة: [لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى]. والله تعالى يقول عن نبيه: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) [النجم: ۳-۴]. وروى الكليني: [۲-... عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: أَنْتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيْهِ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (ص) لِرَجُلٍ فَرَجَلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ] الكافي: ج ۱ ص ۲۷۸.

۲ - نص پیامبر (ص) بر فردی که جانشین او می‌شود، فقط به دستور خدای سبحان است. در روایت قبل که از کافی نقل شد سخن پیامبر (ص) به حارث بن عمرو: «(این مسئله به اختیار من نیست، این به اختیار خدای تبارک و تعالی است)». خداوند در مورد پیامبرش می‌فرماید: «(از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه سخنان او وحی است که به او می‌رسد)». کلینی روایت می‌کند: ۲-... از عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ که گفت: «(امام صادق (ع) می‌فرماید: «آیا فکر می‌کنید فردی از ما که وصیت می‌کند، به هر شخصی که خودش دوست دارد وصیت می‌کند؟! به خدا قسم نه! این عهدی از خدا و پیامبرش (ص) است، تا این که امر به صاحبش برسد»» (کافی: ج ۱ ص ۲۸۷).

وقد تكفل الله في القرآن وفيما روي عنهم (ع) بحفظ النص الإلهي من أن يدعيه أهل الباطل، فأهل الباطل مصروفون عن ادعائه، فالأمر ممتنع كما قال تعالى: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۚ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ [الحاقة: ٤٤-٤٦].

خداوند، در قرآن و روایاتی که از آنها (ع) وارد شده است، حفاظت از نص الهی را بر عهده گرفتند است، تا این که اهل باطل نتوانند آن را ادعا نمایند. اهل باطل از ادعای نص، به دور هستند؛ این رخدادی غیرممکن است، همان طور که خدای متعال فرموده است: (اگر او بعضی از سخنان (دروغ) را به ما نسبت دهد، با قدرت از او می‌گیریم، سپس رگ گردنش را می‌زنیم).^۱

ومطلق التقوّل على الله موجود دائماً ولم يحصل أن منعه الله، وليس ضرورياً أن يهلك الله المتقولين مباشرة، بل أنه سبحانه أمهلهم حتى حين، وهذا يعرفه كل من تتبع الدعوات الظاهرة البطلان كدعوة مسيلمة، فأکید ليس المراد في الآية مطلق التقول على الله، بل المراد التقول على الله بادعاء القول الإلهي الذي تقام به الحجة، عندها يتحتم أن يتدخل الله ليدافع عن القول الإلهي الذي تقام به الحجة، وهو النص الإلهي الذي يوصله خليفة الله لتشخيص من بعده والموصوف بأنه عاصم من الضلال؛ حيث إنّ عدم تدخله سبحانه مخالف للحكمة، ومثال هذا القول أو النص: وصية عيسى (ع) بالرسول محمد (ص)، ووصية الرسول محمد (ص) بالأئمة والمهديين (ع)^۲.

«تَقَوَّل» (دروغ بستن) به خدا، همیشه بوده است ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است، و ضروری نیست که خداوند، بعد از «گفتن»، سریعاً آنها را هلاک کند، بلکه خداوند سبحان، به آنها فرصتی می‌دهد، و این موضوعی است که در افرادی که دعوت‌هایی که باطل بودنشان روشن است را دنبال می‌کنند (مانند دعوت مسیلمه)، مشخص است. قطعاً منظور در آیه، صرفاً «تَقَوَّل» (گفتن) نیست، بلکه منظور از «تَقَوَّل» (و دروغ بستن) برخداوند، موردی از «تَقَوَّل» است که فرد ادعای سخن الهی‌ای بکند که دلیل بر آن آورده شده است؛ اینجا است که قطعاً خداوند وارد (کار) می‌شود، تا از سخن الهی که دلیل بر آن آورده شده است، حمایت کند، و این نصی است که خلیفه‌ی خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا خلیفه‌ی بعد از خودش شناخته شود، و آن را به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف نموده است. عدم دخالت خدای سبحان به جهت حمایت از نص، مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص: وصیت عیسی (ع) به محمد رسول (الله) (ص) و

۱- حاقه: ٤٤ - ٤٦

۲- لذا وصفها رسول الله (ص) بأنها كتاب عاصم من الضلال لمن تمسك بها، وعدّ الحق سبحانه وصية عيسى (ع) بمحمد (ص) بينة إلهية من بين البيّنات التي جاء بها، قال تعالى: (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ) [الصف: ٦]، ولا تكون الوصية بينة إلهية لو أمكن ادعاؤها من قبل مدعٍ مبطل.

وصيت محمد رسول الله (ص) ، به امامان و مهديين می باشد^۱.

فالأية في بيان أنّ هذا التقول ممتنع، وبالتالي فالنص محفوظ لصاحبه ولا يدعيه غيره، وتوجد روايات تُبين أنّ الآية في النص الإلهي على خلفاء الله بالخصوص، فهو نص إلهي لا بد أن يحفظه الله حتى يصل إلى صاحبه، فهو نص إلهي محفوظ من أي تدخل يؤثر عليه سواء كان هذا التدخل في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، أم في مرحلة — أو مراحل — وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه^۲.

آیه بیان می دارد که این نوع «تقول» (ادعا)، ممتنع (غیرممکن) است و در نتیجه نص برای صاحبش مورد حفاظت است و فردی غیر از او ادعای آن را نمی کند. روایاتی وجود دارد که روشن می کند، این آیه، اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند، تا به صاحب آن برسد، و این نصی الهی است که از هر دخالتی که روی آن تاثیر بگذارد، محفوظ است، چه این دخالت در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه ای باشد که وصیت به او می رسد، یا در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه ای که آن را ادعا می کند^۳.

وهناك روايات بيّنت هذه الحقيقة، وهي أنّ التقول في هذه الآية هو بخصوص النص الإلهي: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ"، قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: "وَاللَّهِ مَتِمُّ نُورِهِ"، قَالَ: وَاللَّهِ مَتِمُّ الْإِمَامَةِ قُلْتُ: قَوْلُهُ: "إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ"، قَالَ: يَعْنِي جَبْرَائِيلَ عَنِ اللَّهِ فِي وَلايَةِ عَلِيٍّ

۱ - به همین دلیل رسول الله (ص) این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی برای فردی که به آن چنگ بزند، توصیف کرده است. حق تعالی، وصیت عیسی (ع) به محمد (ص) را دلیل روشنی از دلایلی که آورده است، شمرده است. خدای متعال فرمود: «(و زمانی که عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود: ای بنی اسرائیل، من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، و آنچه از تورات (و) پیش از من است را تصدیق می کنم، و به شما بشارت پیامبری که بعد از من می آید را می دهم، (که) نام او احمد است. وقتی دلایل روشن را آورد گفتند: این سحری آشکار است)». (صف: ۶). در صورتی که مدعی باطلی بتواند ادعای وصیت کند، وصیت دلیل روشنی از سوی خدا نخواهد بود.

۲ - اما حفظ النص في مرحلة نقله إلى الخليفة الذي سيوصله، فمثاله نقل الوصية بمحمد (ص) من قبل الله إلى عيسى (ع)، أو نقل الوصية بعلي وولده الطاهرين (ع) من قبل الله إلى محمد (ص)، وأما حفظ النص على مستوى وصوله إلى الخليفة الذي سيدعيه فهو قد يمر بمرحلة واحدة كما في وصول وصية رسول الله (ص) إلى الامام علي (ع)، أو يمر بعدة مراحل كما في وصولها إلى المهدي الأول (أحمد) أو وصول وصية عيسى بمحمد إلى محمد (ص)، والحفظ الإلهي للنص موجود في جميع تلك الحالات والمراحل.

۳ - اما حفظ نص، در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه ای که وصیت به او می رسد ، مثل انتقال وصیت به محمد (ص) از سوی خدا به عیسی (ع) ، یا انتقال وصیت به علی و فرزندان پاکش (ع) ، از سوی خدا به محمد (ص) ، می باشد. اما حفظ نص، در مرحله رسیدن به خلیفه ای که آن را ادعا می کند، گاهی یک مرحله را طی می کند، مثل رساندن وصیت رسول الله (ص) ، به امام علی (ع) ، و گاهی از مراحل متعددی عبور می کند مثل رسیدن به مهدی اول (احمد) یا رسیدن وصیت عیسی (ع) نسبت به محمد (ص) ، به محمد (ص) ، و حفاظت نص الهی در همه‌ی این حالات و مراحل برقرار است.

(ع). قَالَ: قُلْتُ: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ»، قَالَ: قَالُوا إِنَّ مُحَمَّدًا كَذَّابٌ عَلَى رَبِّهِ وَمَا أَمْرُهُ اللَّهُ بِهَذَا فِي عَلِيٍّ فَأَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا، فَقَالَ: إِنَّ وَلايَةَ عَلِيٍّ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا مُحَمَّدٌ بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [الكافي: ج ۱ ص ۴۳۴].

روایاتی وجود دارد که این حقیقت را روشن می‌کنند: این که «تقول» در این آیه، مربوط به نص الهی است:

محمد بن فضیل از ابوالحسن (ع) روایت می‌کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند». فرمود: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین (ع) را با دهان‌هایشان خاموش کنند». عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می‌کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می‌کند...». عرض کردم: سخن خداوند: (قرآن سخن فرستاده‌ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در مورد ولایت علی (ع). (راوی) می‌گوید: عرض کردم: (سخن شاعر نیست، تعداد کمی ایمان می‌آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می‌بندد و خداوند او را به این موضوع در مورد علی، امر نکرده است، به همین دلیل خداوند (این آیه از) قرآن را فرستاد». فرمود: «ولایت علی، از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم»^۱.

كما أنّ الإمام الصادق (ع) يقول: (إنّ هذا الأمر لا يدعيه غير صاحبه إلا تبر الله عمره) [الكافي - للكليني: ج ۱ ص ۳۷۲].

همان‌طور که امام صادق (ع) می‌فرماید: «این امر را جز صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر این که عمرش کوتاه می‌شود»^۲.

فالمبطل مصروف عن ادعاء الوصية الإلهية الموصوفة بأنها تعصم من تمسك بها من الضلال، أو أنّ ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر هذا الادعاء للناس، حيث إنّ إمهاله مع ادعاءه الوصية يترتب عليه إما جهل وإما عجز أو كذب من وعد المتمسكين به بعدم الضلال، وهذه أمور محالة بالنسبة للحق المطلق سبحانه، ولهذا قال تعالى: ﴿لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾. وقال الصادق (ع): (تبر الله عمره).

فرد باطل از ادعا به وصیت الهی، بازداشته شده است؛ وصیتی که مُتَّصِف به این شده است، که هر فردی

۱- کافي: ج ۱ ص ۴۳۴

۲- کافي - کليني: ج ۱ ص ۳۷۲

که به آن چنگ زند را گمراه نمی‌کند؛ ادعای فرد باطل، باعث هلاک شدن او می‌شود، قبل از این که این ادعا را برای مردم، ظاهر کند، زیرا فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شود، دلیل بر نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی فردی است که به افرادی که وعده‌ی عدم گمراهی به خاطر چنگ زدن به وصیت را داده است، می‌باشد و این مواردی است که برای (خدای) حق مطلق سبحانه محال است، و به همین دلیل خدای متعال فرموده است: (با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) و امام صادق (ع) فرمود: «خدا عمر او را کوتاه می‌کند.»

وللتوضیح أكثر أقول: إِنَّ الآیة تطابق الاستدلال العقلي السابق وهو أَنَّ الادعاء ممتنع وليس ممكناً، فإن قوله تعالى: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۖ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۚ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾، معناه أَنَّ الهلاك ممتنع لامتناع التقول أي أنه لو كان متقولاً لهلك، والآیة تتكلم مع من لا يؤمنون بمحمد (ص) والقرآن، وبالتالي فالاحتجاج بالكلام في الآیة ليس بها كونها كلام الله؛ لأنهم لا يؤمنون بهذا، بل الاحتجاج هو بمضمون الآیة، أي احتجاج بما هو ثابت عندهم عقلاً وهو أَنَّ النص الإلهي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به لا يمكن أن يدعيه غير صاحبه؛ لأن القول بأنه يمكن أن يدعيه غير صاحبه يلزم منه نسب الجهل أو العجز أو الكذب لله سبحانه وتعالى.

برای توضیح بیشتر می‌گوییم: آیه، منطبق بر استدلال عقلی گفته شده می‌باشد؛ این که ادعا (ی وصیت) محال است و (اصلاً) ممکن نمی‌باشد. سخن خداوند متعال: (و اگر (محمد) بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می‌گیریم، سپس رگ قلبش را می‌زنیم) به این معنا است که هلاک نمودن (توسط خداوند) غیرقابل اجتناب است؛ یعنی اگر او «تَقَوَّلَ كُنْد» (ادعا کند)، هلاک می‌شود. مخاطب این آیه افرادی هستند که به محمد (ص) و قرآن ایمان ندارند، بنابراین احتجاج نمودن به این سخن، در آیه، به این دلیل که سخن خداوند است، نمی‌باشد، چون آنها به خداوند ایمان ندارند، بلکه احتجاج به مضمون آیه است، یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آنها ثابت شده است؛ یعنی این که نص الهی که به بازدارنده از گمراهی بودن آن برای فردی که به آن چنگ می‌زند، اشاره شده است، غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم فردی غیر از صاحب (اصلی) آن بتواند آن را ادعا کند، لازم می‌شود به خدای سبحانه و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی داده شود.

^۱- قال ابن منظور: [قال الجوهري: (لو) حرف تمنّ، وهو لامتناع الثاني من أجل امتناع الأوّل، تقول: لَوْ جِئْتَنِي لِأَكْرَمْتُكَ] لسان العرب: ج ۱۵ ص ۴۷۰. والأوّل في الآیة هو التقول (تقول علينا ..) والثاني هو الهلاك (لأخذنا منه باليمين ..)، و(لو) تقيد أَنَّ الهلاك ممتنع لأجل امتناع التقول.

۲- ابن منظور می‌گوید: جوهری می‌گوید: «لو» حرف تمنّی (آرزو) است، و معنایش این است که (جمله‌ی) دوم به خاطر نشدنی بودن (جمله‌ی) اول اتفاق نمی‌افتد، می‌گویی: «اگر نزد من بیایی، تو را اِکرام می‌کنم». (جمله‌ی) اول در آیه، «تقول» است، «اگر بر ما سخنانی ببندد» و (جمله‌ی) دوم هلاک نمودن است، «با قدرت او را می‌گیریم» و «لو» (اگر) در اینجا به این معنا است که هلاک نمودن اتفاق نمی‌افتد، زیرا «تقول» رخ نمی‌دهد.

إذن فلا يمكن – عقلاً وقرآناً وروايةً – أن يحصل ادعاء النص الإلهي التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، أي أنّ النص محفوظ من الادعاء حتى يدعيه صاحبه ليتحقق الغرض من النص وهو منع الضلال عن المكلف المتمسك به كما وعده الله سبحانه.

بنابراین، از جهت عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد که فردی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعا کند؛ (نصی که) مُتَّصَف به این شده است که برای فردی که به آن چنگ زند، بازدارنده از گمراهی است؛ یعنی نص، از این که فردی بتواند آن را ادعا کند، حفظ شده است تا این که صاحبش آن را ادعا کند و هدف از نص، محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگ زده‌اند؛ همان‌طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

وللتوضيح والتفصيل أكثر أقول:

برای توضیح و تفصیل بیشتر می‌گوییم:

إنّ مدعی المنصب الإلهي:

مدعی منصب و جایگاه الهی:

إما أن يكون مدعياً للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، فهذا المدع محق ولا يمكن أن يكون كاذباً أو مبطلاً؛ لأن هذا النص لا بد من حفظه من ادعاء الكاذبين والمبطلين، وإلا فسيكون الله قد أمر الناس بالتمسك بما يمكن أن يضلهم، ورغم هذا قال عنه بأنه عاصم من الضلال أبداً، وهذا كذب يستحيل أن يصدر من الله.

یا این فرد، مدعی نص تشخیصی است که متصف به بازدارنده از گمراهی بودن برای فردی که به وصیت چنگ زند، می‌باشد، که در این صورت این مدعی حق است و امکان ندارد دروغ‌گو یا باطل باشد؛ زیرا که نص باید از ادعای دروغ‌گویان و افراد باطل در امان باشد، وگرنه خداوند مردم را به چیزی دستور داده است که ممکن است گمراهشان کند، و در عین حال گفته است که وصیت، بازدارنده از گمراهی است، و این دروغی است که غیرممکن است از خداوند صادر شود.

وإما أن يكون مدعياً للمنصب الإلهي ولكنه غير مدعٍ للنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وهكذا مدعي: إما أن يكون ادعاؤه فيه شبهة على بعض المكلفين

لجهلهم ببعض الأمور، وهذا ربما يمضي الله به الآية ويهلكه رحمة بالعباد وإن كان بعد ادعائه بفترة من الزمن رغم أنه لا حجة ولا عذر لمن يتبعه. وإما أنه لا يحتمل أن يشتهبه به أحد إلا إن كان طالباً للباطل فيتبع شخصاً بدون نص تشخيصي كما بينت، ومع هذا تصدر منه سفاهات كثيرة ويجعل الله باطله واضحاً وبيّناً للناس، وهذا لا داعي أن تطبق عليه الآية بل ربما أمهل فترة طويلة من الزمن فهو يترك لمن يطلبون الباطل بسفاهة.

يا این که این فرد، مدعی جایگاه الهی است ولی مدعی نص تشخيصی، نصی که متصف به این شده است که برای فردی که به آن چنگ زند، باعث عدم گمراهی می شود، نیست. این چنین مدعی ای، یا در ادعایش برای بعضی از مکلفین، شبهه وجود دارد، به دلیل این که آنها نسبت به بعضی امور نادان هستند، و چه بسا خداوند به خاطر مهربانی نسبت به بندگان، بر چنین فردی (عذاب و) آیه ای بفرستد و او را هلاک کند، هر چند این هلاکت بعد از گذشت مدتی از ادعای او باشد؛ با توجه به این که این چنین فردی دلیل و حجتی برای ادعای خود ندارد و افرادی که از او دنباله روی می کنند نیز عذری ندارند. یا این که ممکن نیست فردی به واسطه ای (ادعای) او گمراه شود، مگر این که چنین فردی خودش دنبال باطل باشد، و همان طور که گفتیم از فردی بدون داشتن نص تشخيصی دنباله روی کند؛ با این حال مسایل باطل زیادی از (مدعی باطل) او صادر می شود، و خداوند ادعای باطل او را برای مردم، روشن و واضح می کند. این چنین فردی، دلیلی ندارد تا این آیه بر او تطبیق کند و شاید مدت زیادی از زمان سپری شود و این فرد رها شود تا افرادی که دنبال باطل هستند، با بی خردی از او دنباله روی کنند.

وهذا تقرب لیتوضح الأمر أكثر: نفرض أنّ هناك ثلاث دوائر؛ بيضاء، ورمادية، وسوداء. فالدائرة البيضاء محمية من أن يدخل لها كاذب، وبالتالي فكل من دخلها فهو مدع صادق ويجب تصديقه، فالآية: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ واجبة التطبيق في هذه الدائرة.

مثالی برای نزدیک کردن و توضیح بیشتر: فرض کنیم سه دایره داریم: سفید، خاکستری، سیاه. دایره سفید از ورود افراد دروغ گو در امان است، در نتیجه هر فردی وارد آن شود، مدعی راست گویی است و واجب است او را تصدیق کنیم. آیه ای: (و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما بیند، با دست راست (و با قدرت) از او می گیریم، سپس رگ قلبش را می زنیم) بر این دایره قابل تطبیق است.

والرمادية غير محمية من أن يدخل لها الكاذب، فلا يصح الاعتماد على من كان فيها وتصديقه، ورغم هذا فيمكن أن تحمي بعض الأحيان من الكاذب بعد دخوله رحمة بالعباد رغم

أنهم لا عذر لهم باتباع من كان في هذه الدائرة، فالآية ممكنة التطبيق على هذه الدائرة وليس واجبة التطبيق.

دایره‌ی خاکستری از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و اعتماد و تایید هر کسی که در داخل آن است، صحیح نیست، زیرا این امکان وجود دارد که بعضی اوقات از افراد دروغ‌گو حمایت شود. بعد از این که (فرد دروغ‌گو) وارد دایره شد، (این حمایت) به دلیل مهربانی بر بندگان به رغم این که عذری برای آنها برای پیروی از افرادی که در این دایره هستند، وجود ندارد، می‌باشد. این آیه می‌تواند بر (افراد) این دایره تطبیق کند و تطبیق آن واجب و الزام‌آور نیست.

والثالثة سوداء غير محمية من أن يدخل لها الكاذب، بل هي دائرة الكاذبين وواضحة بأنها دائرة الكاذبين، فلا داعي لحمايتها أصلاً من الكاذبين لا قبل دخولهم ولا بعد دخولهم، فالآية ليس موضعها هذه الدائرة.

دایره‌ی سوم، از ورود افراد دروغ‌گو در امان نیست و حتی دایره‌ی دروغ‌گوها می‌باشد و کاملاً واضح است که این دایره، دایره‌ی دروغ‌گویان است؛ اصلاً دلیلی برای حمایت از این دایره از دروغ‌گوها نیست، نه قبل از ورود آنها و نه بعد از ورود آنها و مصداق آیه، این دایره نیست.

فلا بد إذن من الانتباه إلى أنّ كلامنا في منع ادعاء النص التشخيصي- الموصوف بأنه عاصم من الضلال وليس في ادعاء المنصب الإلهي عموماً، فادعاء المنصب الإلهي أو النبوة أو خلافة الله في أرضه باطلاً بسفاهة ودون الاحتجاج بالوصية (النص التشخيصي- حصل كثيراً وربما بقي حياً من ادعى باطلاً فترة من الزمن، ومثال لهؤلاء مسيلمة الكذاب ادعى أنه نبي في حياة رسول الله محمد (ص) وبقي مسيلمة حياً بعد موت رسول الله محمد (ص)، فالادعاء بدون شهادة الله ونص الله وبدون الوصية لا قيمة له وهو ادعاء سفیه، فمن يصدق هكذا مدعٍ مبطل لا عذر له أمام الله.

در نتیجه، باید توجه داشت که سخن ما در مورد غیر ممکن بودن ادعای نص تشخیصی است؛ نصی که به بازدارنده از گمراهی بودن، توصیف شده است؛ ولی ادعای جایگاه الهی داشتن به طور کلی، ممنوع نیست. ادعای جایگاه الهی یا پیامبری یا خلافت الهی در زمین، باطل و سفیهانه است و بدون احتجاج به وصیت (نص تشخیصی) بسیار اتفاق افتاده است و چه بسا فردی که ادعای باطل کند، مدت زمانی زنده بماند. مثال این افراد، مسیلمه‌ی کذاب است که در زمان رسول الله (ص) ادعای پیامبری نمود و مسیلمه بعد از وفات رسول الله محمد (ص) نیز زنده بود. ادعای بدون شهادت خدا و نص خدا و بدون وصیت، فایده‌ای ندارد و ادعایی سفیهانه است و هر فردی که این مدعی باطل را تصدیق کند، عذری در محضر خداوند ندارد.

إذن، فالمقصود ليس منع أهل الباطل من الادعاء مطلقاً، بل منعهم من ادعاء النص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم لمن تمسك به من الضلال وهو وصية خليفة الله للناس، وهذا المنع الذي أثبتناه عقلاً وأكد عليه النص القرآني والروائي يؤكد أيضاً الواقع، فمرور مئات السنين على النص دون أن يدعيه أحد كافٍ لإثبات هذه الحقيقة، فقد مرّ على وصايا الأنبياء في التوراة ووصية عيسى (ع) مئات السنين ولم يدعيها غير محمد (ص) وأوصيائه من بعده، كما ولم يدع وصية النبي غير الأئمة (ع)، وقد احتج الإمام الرضا (ع) بهذا الواقع على الجاثليق فبعد أن بين النص من الأنبياء السابقين على الرسول محمد (ص) من التوراة والإنجيل احتج الجاثليق بأن النصوص يمكن أن تنطبق على أكثر من شخص، فكان احتجاج الإمام الرضا (ع) على الجاثليق أنه لم يحصل أن ادعى الوصايا المبطلون، وهذا هو النص موضع الفائدة قال الجاثليق: (.....) ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة أنه محمد هذا، فأما اسمه محمد فلا يصح لنا أن نقر لكم بنبوته ونحن شاكون أنه محمدكم فقال الرضا (ع): "احتججتم بالشك، فهل بعث الله من قبل أو من بعد من آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ وتجدونه في شيء من الكتب التي أنزلها على جميع الأنبياء غير محمد؟" فأحجموا عن جوابه [إثبات الهداة: ج ١ ص ١٩٤ - ١٩٥].

بنابراین، منظور، ممنوع بودن ادعای اهل باطل به صورت مطلق نیست، بلکه منظور ممنوع بودن ادعای «نص تشخيصی» است، نصی که به بازدارنده از گمراهی برای فردی که به آن چنگ می‌زند، توصیف شده است که همان وصیت خلیفه‌ی خدا برای مردم است. این ممنوع بودن را به صورت عقلی ثابت نمودیم و نص قرآنی و روایی نیز آن را تأیید می‌کند. این موضوع را واقعیت نیز تأیید می‌کند؛ گذشت صد‌ها سال بر این نص، بدون این که فردی آن را ادعا کند، برای اثبات این حقیقت کافی است! از وصیت‌های پیامبران در تورات و از وصیت عیسی (ع) صد‌ها سال گذشته است و فردی غیر از محمد (ص) و اوصیای بعد از او، ادعای آن را نکردند، همان طور که وصیت پیامبر (ص) را غیر از امامان (ع) کسی ادعا نکرده است. امام رضا (ع) این واقعیت را بر جاثلیق احتجاج کرده است. بعد از این که از تورات و انجیل، نص از پیامبران قبلی بر محمد رسول (الله) (ص) را بیان نمود، جاثلیق این گونه احتجاج کرد که امکان ادعای نص‌ها بر بیشتر از یک فرد امکان دارد، احتجاج امام رضا (ع) بر جاثلیق این بود که وصایا را افراد باطل ادعا نکردند، این نص، برای تشخیص مدعی است. جاثلیق گفت: «.... ولی برای ما ثابت نشده است که این فرد، همان محمد (ص) است. به صرف این که نام او محمد (ص) است، نمی‌توانیم به پیامبر بودن او اقرار کنیم، و ما شک داریم که این فرد، همان محمد (ص) است....». (امام رضا (ع) فرمود: «به شک احتجاج کردید! آیا خدا قبل یا بعد از آن، از زمان آدم تا امروز، پیامبری که نامش محمد باشد، برانگیخت؟ در حالی که او را در همه‌ی

کتاب‌هایی که بر همه‌ی پیامبران فرستاده شد، غیر از محمد (ص) می‌بینید؟!» (آنها) از پاسخ بازماندند.^۱

فاحتجاج الأوصياء السابقين بهذا النص حجة على من يؤمن بهم، وقد احتج عيسى - ومحمد صلوات الله عليهما به، فعيسى - (ع) احتج بنص الأنبياء السابقين عليه رغم عدم مباشرتهم له، ومحمد (ص) كما في القرآن احتج بنص عيسى - (ع) عليه ونص الأنبياء قبل عيسى - (ع) عليه، قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ [الصف: ٦].

احتجاج اوصیای قبلی به این نص، بر افرادی که به او ایمان دارند، حجت است. عیسی (ع) و محمد (ص) به آن احتجاج کردند. عیسی (ع) به نص پیامبران قبلی احتجاج کرد، با توجه به این که بلافاصله بعد از آنها نبود. همان طور که در قرآن ذکر شده است، محمد (ص) به نص عیسی (ع) احتجاج کرده است و همین طور به نص پیامبران قبل از عیسی (ع) به او. خدای متعال فرمود: (و زمانی که عیسی بن مریم فرمود: ای بنی اسرائیل، من رسول خدا به سوی شما هستم، و توراتی که پیش روی من است را تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش احمد است، بشارت می‌دهم. وقتی دلایل روشن را آورد، گفتند: این سحری آشکار است.)^۲

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَا مَرْهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ١٥٧].

(افرادی که از پیامبر اهل ام القرى (مکه) تبعیت می‌کنند، همان فردی که (نام) او را که در تورات و انجیل نوشته شده است، دیدند، آنها را به (انجام) معروف دستور می‌داد و از (انجام) منکر بازمی‌داشت، پاکی‌ها را برای آنها حلال می‌کند و خبائث را بر آنها حرام می‌کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیرها را از آنها برمی‌دارد. افرادی که ایمان آوردند و از او حمایت کردند و او را یاری نمودند و از نوری که با او فرستاده شد،

۱- إثبات الهداة: ج ١ ص ١٩٤ - ١٩٥

تبعیت کردند، آنها همان رستگارانند.^۱

والله بين في القرآن أنّ ادعاء محمد (ص) لو كان باطلاً — وحاشاه — لما تركه يدعيه؛ لأن الله متكفل بحفظ النص وصونه من ادعاء المبطلين، أو يمكن أن نقول إنّ الله متكفل بصرفهم عن النص ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۖ وَمَا لَا تَبْصِرُونَ ۖ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۖ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ ۖ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ۖ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۖ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ۖ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۖ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۖ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ۖ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ۖ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ ۖ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ۖ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ۖ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ [الحاقة: ٣٨ - ٥٢].

خداوند در قرآن بیان کرده است که اگر ادعای محمد (ص) باطل بود (که هرگز این طور نیست) خدا او را با ادعا نمودنش رها نمی کرد، زیرا خداوند وظیفه‌ی حفظ نص و نگه داشتن از ادعای اهل باطل را بر عهده دارد، یا می توان این گونه گفت که خداوند وظیفه دارد آنها را از (ادعای) نص باز دارد. (قسم به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید، این سخن فرستاده‌ای کریم است و سخن شاعر نیست، تعداد اندکی ایمان می آورند، و سخن کاهن نیست، تعداد اندکی یاد می کنند، از جانب پروردگار جهانیان فرستاده شده است، و اگر محمد بعضی از این سخنان را به ما ببندد، با دست راست (و با قدرت) از او می گیریم، سپس رگ قلبش را می زنیم، و هیچ یک از شما نمی تواند از آن بازدارد، و این تذکری برای پرهیزگاران است، و می دانیم که بعضی از شما تکذیب می کنید، و این حسرتی برای کافرین است، و حقی آشکار است، پروردگار بزرگت را ستایش کن.^۲)

وها هو كتاب الوصية الذي كتبه الرسول محمد (ص) ليلة وفاته موجود منذ أكثر من ألف عام في الكتب، ويستطيع أي إنسان أن يقرأه ويطلع عليه ولكن لم يتمكن مبطل من ادعائه مع كثرتهم، فالله صرف عنه كل مدع كاذب حيث ادعى كثيرون النبوة والإمامة والمهدوية ولكن أبداً لم يتمكن أحدهم من خرق حجاب الله المضروب على هذا الكتاب فيدعيه، وهذا الواقع يؤكد ما بينته فيما تقدم من أنّ وصف هذا الكتاب بأنه عاصم من الضلال بذاته يعني أنه لا يدعيه غير صاحبه الذي ذكره الرسول محمد (ص)، ومن يدعيه فهو صادق وهو صاحبه.

این، وصیتی است که محمد رسول الله (ص) آن را در شب وفاتش نوشته است و از هزاران سال پیش، در کتابها موجود می باشد. هر کسی می تواند آن را بخواند و از آن آگاه شود، ولی برای افراد باطل ادعای آن

۱ - اعراف: ۱۵۷

۲ - حاقه: ۳۸ تا ۵۲

امکان نداشته است، با این که آنها زیاد هستند. خداوند هر مدعی دروغ‌گویی را از (ادعای به) وصیت بازداشته است. با این که تعداد زیادی ادعای پیامبری، امامت و مهدویت نموده‌اند، ولی هیچ وقت برای آنها چنین امکانی وجود نداشت که حجاب خدا را که بر این وصیت وجود دارد، از بین ببرند، و ادعا به وصیت کنند. این واقعیت، مطلبی را که قبلاً گفتم تأکید می‌کند؛ این که توصیف این نوشتار به این که در ذات خودش، بازدارنده از گمراهی است، به این معنا است که فردی غیر از صاحب (اصلی) آن نمی‌تواند آن را ادعا کند؛ فردی که محمد رسول (الله) (ص) آن را ذکر کرده است. در نتیجه هر فردی ادعای وصیت کند، راست‌گو و صاحب (اصلی) آن است.

وهذا كافٍ كدليل تام وحجة قائمة على أحقية هذه الدعوة، فمن أراد الحق ومعرفة أحقية هذه الدعوة تكفيه الوصية وادعائي أني المذكور فيها، وهناك أدلة كثيرة غيرها، كالعلم بدین الله وبحقائق الخلق، والانفراد برأية البيعة لله، وأيضاً النص من الله مباشرة بالوحي لعباده بالرؤيا وغيرها من سبل شهادة الله عند خلقه لخلفائه في أرضه، فكما شهد للملائكة بخلافة آدم (ع) بالوحي فقد شهد الله عند عدد كبير من الناس المتفرقين بحيث يمتنع تواطؤهم على الكذب بأن أحمد الحسن حق وخليفة من خلفاء الله في أرضه^٢، وقد قال تعالى: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ٧٩].

این مطلب به عنوان دلیلی کامل و حجتی بر حقانیت این دعوت، کافی است. هر فردی حق را می‌خواهد و می‌خواهد حق بودن این دعوت را بشناسد، وصیت برای او کفایت می‌کند، و این که من ادعا کردم که در آن ذکر شدم! دلایل زیاد دیگری نیز وجود دارد، مانند علم به دین خدا و حقایق آفرینش، و انفراد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البيعة لله» (بیعت فقط از آن خدا است) و همچنین نص مستقیم از جانب خداوند، با وحی نمودن به بندگان در رؤیا^٣ و بقیه‌ی راه‌های شهادت خدا نزد مردم، برای خلفای الهی در زمین، همان‌طور که فرشتگان به خلافت آدم (ع) به واسطه‌ی وحی شهادت دادند. خداوند برای بسیاری از مردم مُتَفَرِّق و جُدای از هم به گونه‌ای که هم‌دستی آنها بر دروغ محال است، شهادت داده است که احمدالحسن (ع)، حق و خلیفه‌ی خدا در زمینش است^٤. خداوند متعال فرمود: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ

^١ - روی أبو الفتح الكراچكي: [عن علي (ع) قال: رؤيا المؤمن تجري مجرى كلام تكلم به الرب عنده] كنز الفوائد: ص ٢١١.

^٢ - وقد قص أنصار الامام المهدي (ع) رؤاهم التي شهد الله لهم فيها صوتاً وكتابة، وهم من بلدان وخليقات وقوميات مختلفة، وضمت المواقع الرسمية للدعوة اليمانية المباركة الكثير من تلك الشهادات.

^٣ - ابوالفتح كراچي روايت می‌کند: علی (ع) فرمود: «رؤیای مؤمن، در حکم سخنی است که پروردگار با او می‌گوید» (کنز الفوائد: ص ٢١١).

^٤ - انصار امام مهدي (ع) رؤیاهای خود را که خداوند در آنها شهادت داده است، به صورت صوتی و مکتوب، تعریف نمودند، در حالی که آنها جُدای از هم و درکشورها و اقوام مختلف می‌باشند. در سایت رسمی دعوت مبارک یمانی بسیاری از این شهادت‌ها وجود دارد.

شَهِيداً»^١ (و تو را به عنوان فرستاده‌ای فرستادیم و خداوند به عنوان شاهد کافی است).

وقال تعالى: ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾ [النساء: ١٦٦].

خداوند متعال فرمود: (ولی خداوند به آنچه بر تو فرستاد، شهادت می‌دهد، با علم خود آن را فرستاده است و فرشتگان شهادت می‌دهند و خدا به عنوان شاهد کافی است)^٢.

وأيضاً بالنسبة للمسلمين السنة فقد حثهم رسول الله (ص) على نصره المهدي وأسماءه (خليفة الله المهدي) كما في الروايات الصحيحة في كتب السنة^٣، وقد جئتهم واسمي يواطئ اسم رسول الله (ص) (أحمد)، واسم أبي يواطئ اسم أب رسول الله (إسماعيل) كما نصت الروايات والرسول (ص) قال: (أنا ابن الذبيحين عبد الله وإسماعيل)^٤، وقد جئتمكم بالنص التشخيصي الموصوف بأنه عاصم من الضلال لمن تمسك به، وجئت بالعلم، والانفراد برأية البيعة لله.

همچنین برای مسلمانان اهل سنت، رسول الله (ص) آنها را به یاری مهدی تشویق نموده است و او را «خليفة الله المهدي» نامید، همان‌طور که در روایات صحیح کتاب‌های اهل سنت آمده است^٥. من نزد آنها آمدم در حالی که نامم شبیه نام رسول الله (ص) (احمد) است و نام پدرم شبیه نام پدر رسول الله (ص) (اسماعیل) است، همان‌طور که در روایات به آن اشاره شده است^٦ و رسول (الله) (ص) فرمود: «من فرزند دو

١ - نساء: ٧٩

٢ - نساء: ١٦٦

٣ - أخرج ابن ماجه: [.. عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم "يقتل عند كنزكم ثلاثة. كلهم ابن خليفة. ثم لا يصير إلى واحد منهم. ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق. فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم". ثم ذكر شيئاً لا أحفظه. فقال: "إذا رأيتموه فبابعوه ولو حبواً على الثلج. فإنه خليفة الله، المهدي". في الزوائد: هذا إسناد صحيح. رجاله ثقات. ورواه الحاكم في المستدرک، وقال: صحيح على شرط الشيخين [سنن ابن ماجه: ج ٢ ص ١٣٦٧].

٤ - أخرج الحاكم: [.. عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن النبي (ص) أنه قال: لا تذهب الأيام والليالي حتى يملك رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه أبي فيملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً المستدرک: ج ٤ ص ٤٤٢.

٥ - الخصال للصدوق: ص ٥٦، عيون أخبار الرضا (ع): ج ١ ص ١٨٩، المستدرک للحاكم: ج ٢ ص ٥٥٩، نيل الأوطار للشوكاني: ج ٩ ص ١٦٤. ولا يشك مسلم في أن النبي (ص) من ولد إسماعيل وليس من ولد إسحاق كما يدعيه اليهود.

٦ - ابن ماجه می‌گوید: ثوبان گفت: رسول الله (ص) فرمود: «نزد کنج شما، سه فرد می‌میرند که همه‌ی آنها فرزند خلیفه هستند و به هیچ کدام (خلافت) نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آید و با شما می‌جنگند، به گونه‌ای که با گروهی (این گونه) نجات‌بخشند». بعد مطلبی را ذکر نمود که در ذهنم نیست، سپس گفت: «وقتی او را دیدید، با او بیعت کنید، هر چند سینه خیز بر روی برف‌ها، زیرا ایشان خلیفه خدا، مهدی است». در زوائد: سند این حدیث صحیح و رجالش ثقة هستند. حاکم در مستدرک نیز آن را روایت نموده و گفته است: با شرط شیخین، صحیح است. (سنن ابن ماجه: ج ٢ ص ١٣٦٧).

٧ - حاکم می‌گوید: از عبدالله ابن مسعود (رض): پیامبر (ص) فرمود: «روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا این که مردی از خانواده‌ی من به فرمان‌روایی برسد، نام او شبیه نام من است و نام پدرش شبیه نام پدر من است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده است» (المستدرک: ج ٤ ص ٤٤٢).

قربانی هستم، عبدالله و اسماعیل». ^۱ برای شما نص تشخیصی آوردم که به این خصوصیت وصف شده است که برای هر فردی که به آن چنگ بزند، بازدارنده از گمراهی است. با علم آدم، و منفرد و تک بودن در برافراشتن پرچم «البيعت لله».

فاتقوا الله يا أمة محمد (ص) وأذعنوا للحق واتبعوا خليفة الله المهدي الذي دعاكم رسول الله (ص) لنصرته ولو زحفاً على الثلج، وأمنوا بوصية نبيكم الوحيدة لتنجوا في الدنيا والآخرة.

ای امت محمد (ص)! از خدا بترسید و به حق اعتراف کنید و از خلیفه‌ی خدا، مهدی تبعیت کنید؛ همان فردی که رسول الله (ص) شما را به یاری او خوانده است هرچند کِشان کِشان بر روی برف (و یخ‌ها). به وصیت یگانه‌ی پیامبرتان ایمان آورید تا در دنیا و آخرت نجات پیدا کنید.

* * *

۱ - خصال صدوق: ص ۵۶ ؛ عیون اخبار رضا (ع) ج ۱ ص ۱۸۹ ؛ مستدرک حاکم: ج ۲ ص ۵۵۹ ؛ نیل الأوطار شوکانی: ج ۹ ص ۱۶۴. مسلمان تردید نمی‌کند که پیامبر (ص) فرزند اسماعیل است و آن گونه یهودیان که ادعا می‌کنند، فرزند اسحاق نیست.

السؤال الثاني و جوابه:

پرسش دوم و جواب آن:

عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أحدهما (عليهما السلام)، في قوله تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾. قال: (هي منسوخة، نسختها آية الفرائض التي هي المواريث، ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾ يعني بذلك الوصي)^{٧٦}.

از ابن مسكان از ابوبصير از امام باقر (ع) يا صادق (ع)، در مورد سخن خداوند متعال: (اگر خير و خوبي به جای گذاشتيد، بر شما هنگام وفاتتان وصيت نيكو به والدين و نزديكان واجب است، اين حقی است بر پرهيزگاران است) فرمودند: «اين آیه نسخ شده است. آیهی فرائض، که در مورد ارث است، آن را نسخ کرده است: (هر فردی آن را تغيير دهد، گناهش فقط بر گردن فردی است که آن را تغيير می دهد) یعنی بر آن وصی»^{٧٧}.

هل الآیة منسوخة؟ وما هي الوصیة الواجبة على المكلف؟

آیا این آیه نسخ شده است؟ وصیتی که بر مکلف واجب است، چیست؟

الجواب:

الخير غير محصور بالأموال والممتلكات^{٧٨}، فلو كانت الآیة منسوخة لما تعدى النسخ حکمها فيما يخص الأموال والأموال التي هي موضوع القسمة بين الورثة، أي كون الوصیة بالأموال والأموال المادية التي تقسم بين الورثة غير واجبة بعد نزول آيات المواريث أي غير واجبة بالثلثين^{٧٩}، أما حکم الآیة فيما عدا هذا فهو سارٍ وجارٍ ولا يمكن ادعاء أن آيات المواريث ناسخة له.

^{٧٦} - تفسير العياشي: ج ١ ص ٧٧.

^{٧٧} - تفسير عياشي: ج ١ ص ٧٧.

^{٧٨} - وهذا أمر واضح، فالله سبحانه يصف الحكمة بأنها خير كثير وهي ليست أموالاً ولا ممتلكات، قال تعالى: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) [البقرة: ٢٦٩].

^{٧٩} - بمعنى: أن أموال الميت ثلاثة أثلاث؛ ثلثان منها للورثة تُقسم بينهم بعد موته، وثلث تنفذ فيه وصاياه، فقبل نزول آية المواريث كان يجب عليه أن يوصي في ماله كله بحكم الآیة: (كتب عليكم إذا حضر أحدكم الموت ..)، ولكن بعد نزولها نسخ وجوب الوصية بالثلثين أي بالمال الذي يقسم بين الورثة، وأما الوصية بالثلث الباقي وكذلك الوصية بتقوى الله ونصرة خليفة الله فباقى على حکمه ولم ينسخ بأية المواريث.

پاسخ:

«خیر» (خوبی) در این آیه، فقط به اموال و دارایی‌ها اطلاق نمی‌شود^{۸۰}، اگر آیه نسخ شده باشد، حکم نسخ آن از اموال و املاکی که مورد تقسیم بین ورثه است، تجاوز نمی‌کند، یعنی بعد از فرستاده شدن آیه‌های مربوط به ارث، وصیت بر اموال و دارایی‌های مادی که بین ورثه تقسیم می‌شود، واجب نیست، یعنی وصیت بر ۲/۳ اموال واجب نیست^{۸۱}؛ اما حکم آیه برای غیر از این مقدار، ساری و جاری است و امکان این ادعا وجود ندارد که (بگوییم) آیه‌های ارث، آن را نسخ کرده است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: (سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ، فَقَالَ: تَجُوزُ. قَالَ: ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ") [الكافي: ج ۷ ص ۱۰]

محمد بن مسلم می‌گوید: در مورد وصیت برای وارث از ابی جعفر امام محمد باقر (ع) سؤال کردم. ایشان فرمود: «جایز است»، سپس این آیه را خواندند: (اگر خیری به جای گذاشتند، وصیت نمودن برای والدین و نزدیکان واجب است)^{۸۲}.

والآية تبين أيضاً للمؤمن حال الثلث الذي يحق له أن يوصي به وأنه يجب أن يوصي به أو ببعضه لخليفة الله في أرضه في زمانه كما ورد عنهم (ع). نعم، يحق لخليفة الله أن يسقط هذا الفرض كما يحق له إسقاط الخمس؛ لأنها أموال تخصصه فله إسقاطها متى شاء، فهي أموال يعيل بها الأمة وفقراءها ويتقوم بها حكم خليفة الله في أرضه^{۸۳}.

همچنین آیه به روشنی، برای مؤمن، وضعیت یک سومی که واجب است به آن وصیت کند را بیان می‌کند

۸۰ - این مطلب روشنی است. خدای سبحان، حکمت را به «خیر کثیر» (خوبی زیاد) توصیف کرده است، درحالی که حکمت، نه مال است و نه دارایی. خدای متعال می‌فرماید: «(به هر فردی بخواهد حکمت می‌دهد، و به هر فردی حکمت داده شده است، خیر زیادی به او داده شد، و جز صاحبان خرد مُتَذَكَّر نمی‌شوند)» (بقره: ۲۶۹).

۸۱ - به این معنا که اموال میت به سه قسمت تقسیم می‌شود: دو سوم آن برای ورثه است که بعد از وفات او، بین آنها تقسیم می‌شود، و یک سوم آن برای اجرای وصیت‌های میت است. قبل از نزول آیه‌ی ارث، بر میت واجب بود که به حکم آیه، برای تمام اموالش وصیت کند: «(هنگام مرگتان واجب است...)»؛ ولی بعد از فرستادن آیه‌ی ارث، وجوب وصیت از دو سوم برداشته شد، یعنی مالی که بین ورثه تقسیم می‌شود، اما وصیت به یک سوم باقی مانده است و وصیت به تقوای الهی و یاری خلیفه‌ی خدا، بر حکم خود باقی می‌ماند و با آیه‌ی ارث، نسخ نمی‌شود.

۸۲ - الكافي: ج ۷ ص ۱۰.

۸۳ - روی الكليني: [۲۵ - ... مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ قَالَ: كَتَبَ رَجُلٌ مِنْ تَجَارِ فَارَسَ مِنْ بَعْضِ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع) يَسْأَلُهُ الْإِدْنَ فِي الْخُمْسِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ ضَمِنَ عَلَيَّ الْعَمَلِ النَّوَابِ وَعَلَى الضَّيْقِ إِلَيْهِمْ، لَا يَجُلُ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَخِي اللَّهِ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنًا عَلَيَّ دِينًا وَعَلَى عِبَائِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا ...] الكافي: ج ۱ ص ۵۴۷.

مبنی بر این که واجب است به آن وصیت کند، یا به قسمتی از آن، برای خلیفه‌ی خدا در زمانش وصیت کند، همان‌طور که از آنها وارد شده است. بله، خلیفه‌ی خدا، اجازه دارد این واجب را ساقط کند، همان‌گونه که حق دارد خمس را ساقط کند چون اموالی است که به او اختصاص دارد و هر وقت بخواهد آن را ساقط می‌کند؛ این اموالی است که با آن از امت و فقرا سرپرستی می‌کند و با آن حکم خلیفه‌ی خدا در زمینش، اجرا می‌شود.^{۸۴}

عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ("الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ"، قَالَ: هُوَ شَيْءٌ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. قُلْتُ: فَهَلْ لِدَلِكْ حَدٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: أَدْنَى مَا يَكُونُ ثُلُثُ الثُّلُثِ) [من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٢٣٥].

سماعة بن مهران از امام صادق (ع) در مورد سخن خداوند عزوجل: (وصیت کردن نیکو به والدین و نزدیکان، حقی است بر پرهیزگاران) می‌فرماید: «این چیزی است که خداوند برای صاحب‌الامر قرار داده است»، عرض کردم: آیا این مقداری دارد؟ فرمود: «بله»، عرض کردم: چه قدر است؟ فرمود: «کم‌ترین مقدار آن یک سوم از یک سوم».^{۸۵}

عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ"، قَالَ: حَقٌّ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ. قَالَ: قُلْتُ: لِدَلِكْ حَدٌّ مَحْدُودٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: كَمْ؟ قَالَ: أَدْنَاهُ السُّدُسُ وَأَكْثَرُهُ الثُّلُثُ) [مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ١٤٣].

عمار بن مروان می‌گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن خداوند پرسیدم: (اگر خیری به جای گذاشت، وصیت کند). فرمود: «حقی است که خدا در اموال مردم برای صاحب‌الامر قرار داده است»، (راوی) می‌گوید: عرض کردم: چه مقدار؟ فرمود: «کم‌ترین مقدار آن یک ششم و بیشترین مقدار آن یک سوم است».^{۸۶}

۸۴ - کلینی روایت نموده است: ۲۵ - محمد بن زید طبری می‌گوید: مردی از تاجرهای فارس که یکی از دوست‌داران امام رضا (ع) بود، به ایشان نامه‌ای نوشت و (در نامه) از ایشان اجازه در خمس را خواستار شد، ایشان (در پاسخ نامه) نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند وسعت دهنده و کریم است، او ضمانت کرده است که در برابر عمل (ها) ثواب بدهد، و بر فقر، اندوه، مالی حلال نیست مگر از جایی که خدا آن را حلال کرده است، و خمس کمکی است برای ما و دین ما و خانواده‌های ما و دوست‌داران ما....» (کافی: ج ۱ ص ۵۴۷).

۸۵ - من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٢٣٥

۸۶ - مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ١٤٣

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيُّ فِي كِتَابِ التَّنْزِيلِ وَالتَّحْرِيفِ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ"، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (ع): (وَهُوَ حَقٌّ فَرَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ التُّلْثِ. قِيلَ لَهُ: كَمْ هُوَ؟ قَالَ: أَذْنَاهُ ثُلُثُ الْمَالِ وَالْبَاقِي فِيمَا أَحَبَّ الْمَيِّتُ) [مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ١٤٣].

احمد بن محمد یساری در کتاب تنزیل و تحریف در مورد سخن خداوند متعال «اگر خیری به جای گذاشت، وصیت کند» می گوید: امام صادق (ع) فرمود: «این حقی است که خدای عزوجل، برای صاحب الأمر از یک سوم واجب کرده است». به ایشان عرض شد: چه مقدار؟ فرمود: «کمترین مقدار آن، یک سوم مال، و بقیه‌ی مال در آنچه میت دوست دارد (وصیت کند).»^{۸۷}

أيضاً: الوصية بتقوى الله وحث الناس على نصره خليفة الله في أرضه خصوصاً لمن يظن أنّ لكلامه أو وصيته أثراً على بعض من يقرأها بعد موته في معرفة الحق ونصرة خليفة الله، فأمر المؤمنين (ع) لم يأمر شخصاً مقلداً أن يترك الوصية بل أمره أن لا يتركها ويوصي بتقوى الله.

همچنین وصیت به تقوای الهی و تشویق مردم به یاری خلیفه‌ی خدا در زمینش، مخصوصاً برای فردی که فکر می کند سخن یا وصیت او برای بعضی از افرادی که آن را بعد از مرگش می خوانند، در شناخت حق و یاری خلیفه‌ی خدا، تأثیری دارد، واجب است. امیرالمؤمنین (ع) به فردی که اموالی نداشت دستور ترک کردن وصیت را نداد، بلکه به او دستور داد تا آن را ترک نکند و به تقوای الهی وصیت کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): (أَنَّهُ حَضَرَهُ رَجُلٌ مُقَلٌّ فَقَالَ: أَلَا أُوصِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أَوْصِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَمَّا الْمَالُ فَدَعُهُ لِيُورَثَكَ فَإِنَّهُ طَفِيفٌ يَسِيرٌ، وَإِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا" وَأَنْتَ لَمْ تَتْرُكْ خَيْرًا تُوَصِّي فِيهِ) [مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ١٤١].

امام صادق (ع) از پدرش از پدران‌شان از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند: «مرد فقیری نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد. عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (ع)، آیا وصیت کنم؟ فرمود: «به تقوای الهی وصیت کن، اما مال را برای ورثه‌ات بگذار، زیرا اندک و از بین رفتنی است، خدای عزوجل فرمود: «اگر خیری به جای گذاشت» و تو خیری به جای نگذاشتی که به آن وصیت کنی.»^{۸۸}

۸۷- مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ١٤٣

۸۸- مستدرک الوسائل: ج ١٤ ص ١٤١

أما فيما يخص خليفة الله في أرضه أو رسول الله (ص) بالخصوص فواضح أنه يترك خيراً كثيراً وهو منصب خلافة الله في أرضه^{٨٩} بعد انتقاله إلى الرفيق الأعلى، وخليفة الله هو طريق إيصال التكليف للناس، فكيف يترك الوصية بمن يخلفه؟!!

أما در مورد خليفه‌ی خدا در زمین یا رسول الله (ص) به خصوص، روشن است که او خیر زیادی به جای گذاشته است که همان جایگاه خلافت خدا در زمینش است^{٩٠}، بعد از این که به ملاً اعلی رفت. خلیفه‌ی الهی، کسی است که راه رسیدن تکلیف به مردم است، حال چگونه نسبت به فردی که جانشین او است، وصیت نمی‌کند؟!!

هذا، والآية فيها لفظان واضحان في أنّ الوصية فرض واجب عند حضور الموت: (كَتَبَ، وَحَقًّا عَلَى)، فلا يصح أن يعرض عنها صاحب الشريعة؛ لأنّ الإعراض عنها أمر قبيح^{٩١}، فكيف يعرض محمد (ص) عن الوصية عند الموت مع أنه كان لديه الوقت الكافي لكتابتها حتى بعد أن مُنِعَ من كتابتها على رؤوس الأشهاد يوم الخميس^{٩٢}، فهل أعدم رسول الله شاهدين عدلين من الأصحاب مع وجود علي (ع) وسلمان وأبي ذر والمقداد وعمار وغيرهم ممن كانوا يؤيدون كتابة الكتاب^{٩٣}؟! أم هل أعدم الوقت وكان عنده قرابة ثلاثة أيام لبليالها؟!!

^{٨٩} - إن الامامة وهداية الخلق خير كثير وفضل إلهي كبير خصّ الله به سادة خلفائه في أرضه، لذا أصبح الائمة (ع) موضع حسد الناس، روى الكليني: [١-] ... عَنْ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)، فَكَانَ جَوَابُهُ: (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) نَحْنُ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ عَلَى مَا آتَانَا اللَّهُ مِنَ الْإِمَامَةِ دُونَ خَلْقِ اللَّهِ أَجْمَعِينَ. (فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) يَقُولُ: جَعَلْنَا مِنْهُمْ الرُّسُلَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْإِمَمَةَ فَكَيْفَ يُقْرُونَ بِهِ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ (ع) وَيُنَكِّرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ (ص) [الكافي: ج ١ ص ٢٠٥].

^{٩٠} - امامت و هدايت مردم، خير بسيار و فضيلت الهی بزرگی است که خداوند آن را مخصوص آقايان و خلفايش در زمينش قرار داده است، به همين دليل ائمه (ع) مورد حسادت مردم واقع شدند. كليني روايت می‌کند: بُرَيْدِ عِجْلِي مَيَّ كُنْد: از امام باقر (ع) در مورد سخن خداوند عزوجل پرسيدم: «(و از خداوند و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید)». پاسخ ایشان این بود: «(آیا مردم نسبت به فضیلتی که خداوند به آنها داده است، حسادت می‌کنند)». ما گروهی هستيم که به دليل امامتی که به ما داده شده است و نه به هيچ کدام از ساير مردم، مورد حسادت واقع شدیم، «(به خاندان ابراهيم، کتاب و حکمت دادیم و فرمان‌روایی بزرگ به آنان دادیم)». فرمود: «از میان آنها پیامبران و رسولان و امامان را قرار داده است، چگونه به این موضوع در خاندان ابراهيم (ع) اقرار می‌کنند، ولی در مورد آل محمد (ص) آن را انکار می‌کنند.....».

^{٩١} - لأن فيه مخالفة صريحة لكتاب الله الناطق بوجوب الوصية عند حضور الموت، إضافة إلى أنه (ص) وصف الوصية بأنها كتاب عاصم للامة من الضلال إلى يوم القيامة، وترك بيان كتاب هذا وصفه أمر قبيح بكل تأكيد.

^{٩٢} - تقدمت بعض روايات رزية الخميس من صحيح البخاري ومسلم، وكذلك من كتب الشيعة، فراجع.

^{٩٣} - بلى والله، أوصى وأشهد عليها الرهط الصالح، عن سليم بن قيس الهلالي، قال الإمام علي (ع) لطلحة: [أست قد شهدت رسول الله (ص) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: إن نبي الله يهجر، فغضب رسول الله (ص) ثم تركها؟ قال: بلى، قد شهدت ذلك. قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله (ص) بالذي أراد أن يكتب فيها وأن يشهد عليها العامة فأخبره جبرئيل: إن الله عز وجل قد علم من الأمة الاختلاف والفرقة، ثم دعا بصحيفة فأملى عليّ ما أراد أن يكتب في الكتف وأشهد على ذلك ثلاث رهط: سلمان وأبا ذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة... [كتاب سليم بن قيس: ص ٢١١، تحقيق الأنصاري.

علاوه بر این، در این آیه دو لفظ صریح وجود دارد که وصیت هنگام مرگ را واجب می‌کند: «كُتِبَ، حقاً علی» «واجب شد، حقی است بر»، پس صحیح نیست که صاحب شریعت از آن روی برگرداند، چون روی برگرداندن از آن، عملی قبیح و ناپسند است^{۹۴}؛ چگونه محمد (ص) از وصیت کردن هنگام وفات، روی برمی‌گرداند، با این که وقت کافی برای نوشتن آن داشت، حتی بعد از این که او را از نوشتن آن جلوی مردم و شهود در روز پنج شنبه بازداشتند^{۹۵}. آیا با وجود علی (ع)، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و غیر از آنها، افرادی که نوشتن وصیت را تایید کردند، رسول الله (ص) دو شاهد عادل از یاران خود نداشت؟!^{۹۶} آیا وقت نداشتند، درحالی که نزدیک سه شبانه روز وقت داشتند!؟

لا أعتقد أنّ شخصاً يحترم رسول الله (ص) سيقول إنه ترك كتابته (الوصية) وصفه هو (ص) بأنه عاصم للأمة من الضلال إلى يوم القيامة.

فکر نمی‌کنم، کسی که به رسول الله (ص) احترام می‌گذارد، بگوید: ایشان نوشتن نوشتار «وصیت» را ترک کردند؛ نوشتاری که تا روز قیامت به بازدارنده بودن امت از گمراهی توصیف شده است.

وغير صحيح قول بعض من يدعون العلم من الشيعة: (إنّ ترك كتابة الوصية مطلقاً راجح لأنّ من اعترضوا — أي عمر وجماعته — في رزية الخميس على كتابتها وقالوا يهجر أو غلبه الوجد لن يتورعوا بعد وفاة رسول الله عن الطعن بسلامة قواه العقلية عند كتابته للوصية كما فعلوا في رزية الخميس)^{۹۷}.

سخن بعضی افراد از شیعه که ادعای علم می‌کنند، صحیح نیست: «قطعاً، ترک کردن نوشتن وصیت بهتر است، چون افرادی که نسبت به نوشتن آن در پنج شنبه اعتراض کردند و گفتند: او هذیان می‌گوید، یا

۹۴ - چون این کار مخالفت صریح با کتاب ناطق خدا است، مخالفت با این که هنگام وفات، وصیت کردن واجب است. به علاوه این که پیامبر (ص) وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی تا روز قیامت توصیف کرده است، ترک نمودن بیان این نوشتار، قطعاً عمل قبیحی است.

۹۵ - بعضی از روایات رزیه الخميس (مصیبت پنج شنبه)، از کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم و همچنین از کتاب‌های شیعه، بیان شد؛ به آن قسمت‌ها مراجعه نمایید.

۹۶ - بله به خدا قسم رسول الله (ص) وصیت کردند و چند فرد شایسته را به عنوان شاهد گرفتند. سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: امام علی (ع) می‌فرماید: «ای طلحه، آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله (ص) کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید» رسول الله (ص) خشمگین شدند و آن کار را انجام ندادند؟» (طلحه) گفت: بله، شاهد این جریان بودم. علی (ع) فرمود: «وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله (ص) مرا از آنچه می‌خواست بنویسد و مردم را بر آن شاهد بگیرد، آگاه نمود. جبرئیل به او خبر داد: خدای عزوجل، اختلاف و جدایی امت (تو) را دانست، سپس صحیفه‌ای خواست و بر من، آنچه می‌خواست در کتف بنویسد را املا (دیگته) نمود و بر آن سه فرد را به عنوان شاهد گرفت: سلمان، ابوذر و مقداد، و نام امامان هدایت، کسانی که به اطاعت از آنها امر شدیم را تا روز قیامت بیان نمود...» (کتاب سلیم بن قیس: ج ۳ ص ۷۲۲).

^{۹۷} - انظر: المراجعات للسید شرف الدین: ص ۳۵۷، مکاتیب الرسول للمیانجی: ج ۳ ص ۷۲۲.

درد بر او غلبه نموده است (یعنی عمر و جماعت او) بعد از وفات رسول الله (ص) (نیز) از طعنه زدن به سلامت قوای عقلانی پیامبر (ص) هنگام نوشتن وصیت، دست بر نمی داشتند، همان طور که در «رزیه الخميس» (مصیبت پنجشنبه) این کار را انجام دادند.^{۹۸}

وقولهم هذا غير صحيح؛ لأنّ هذا يمكن أن يحصل فيما لو كتبت الوصية وأبرزت وأظهرت لهؤلاء المعارضين، أما لو كتبت لعلّي وأشهد عليها من أصحاب دون أن تبرز لهؤلاء المعارضين فلن يكون هناك طعن بالرسول (ص)، وفي نفس الوقت يحقق الغرض من كتابة الوصية وهو أن تصل إلى الخلف من هذه الأمة وتنفي الضلال عن هذه الأمة إلى يوم القيامة.

این سخن آنها صحیح نیست، چون این مطلب زمانی امکان داشت که وصیت برای این معترضین، نوشته و آشکار شود، ولی اگر برای علی (ع) و یارانی که آن را قبول می کنند، نوشته شود، بدون این که برای این معترضین آشکار گردد، طعنه ای به رسول الله (ص) نیست و در عین حال، هدف از نوشتن وصیت محقق می شود؛ این که این وصیت به افراد بعد این امت برسد و تا روز قیامت، گمراهی را از این امت نفی کند.

نعم، يجوز لمن يدعون الفقه أن يسوقوا الكلام السابق لتعليل عدم إصرار رسول الله (ص) على كتابة الوصية في نفس الموقف، أي في حادثة الخميس لا مطلقاً.

بله، برای این افرادی که ادعای «فقه» می کنند، جایز است که این سخن را بگویند، به جهت دلیل آوردن برای این که رسول الله (ص) بر نوشتن وصیت در همان موقع اصرار نورزید، یعنی در حادثه ی پنجشنبه اما نه به طور مطلق و همیشگی!

وهذا أمر بدیهي، فهل من يشقّ عليه صيام يوم من شهر رمضان يُعرض عن صيام هذا اليوم مطلقاً، أم يصومه في يوم آخر يمكنه صيامه فيه؟ وهل من لا يتمكن من أداء الصلاة في مكان لوجود النجاسة فيه يمتنع عن الصلاة، أم يصلّيها في مكان آخر؟

این مطلب روشنی است! آیا فردی که نمی تواند یک روز از ماه رمضان را روزه بگیرد، مطلقاً از روزه گرفتن این روز دوری می کند، یا در روز دیگری که امکان روزه گرفتن در آن برایش وجود دارد، روزه می گیرد؟ آیا فردی که در مکانی، به دلیل وجود نجاست، نمی تواند نماز بخواند، دیگر نماز نمی خواند یا در مکان دیگری نماز می خواند؟

وكتاب رسول الله عند الاحتضار (الوصية) أمر عظيم أعظم من الصوم والصلاة فرضه الله على الرسول بقوله تعالى: (كُتِبَ، وحقاً على)، ووصفه رسول الله بأنه يعصم الأمة من الضلال إلى يوم القيامة، فكيف يتركه رسول الله (ص) مطلقاً بمجرد أن اعترض عليه جماعة في يوم الخميس؟

نوشتار رسول الله (ص) هنگام وفات (وصیت)، مسأله‌ای بسیار بزرگتر از روزه و نماز است، و خداوند متعال با این سخن خود، آن را بر پیامبر واجب کرده است: «كُتِبَ، وحقاً على» (واجب است، حقی بر) و رسول الله (ص) این وصیت را این گونه توصیف کرده است که امت را تا روز قیامت از گمراهی بازمی‌دارد؛ حال چگونه امکان دارد رسول الله (ص) به محض این که گروهی به نوشتن آن در پنجشنبه اعتراض کردند، آن را به طور مطلق ترک نماید؟!

في الحقيقة أنه أمر عظيم وخطر أن يُتهم رسول الله (ص) بترك كتابة الوصية عند الاحتضار، حيث إنه يمثل اتهاماً للرسول بأنه ترك ما أمره الله به مع تمكنه من أدائه والقيام به، فالله يوجب كتابة الوصية على سيد وإمام المتقين محمد مرتين بآية واحدة بقوله: (كتب، حقاً على) ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ١٨٠]، ويأتي فلان أو فلان اليوم ليقول: إنَّ محمداً ترك الوصية التي تُشخِّص الثقلين!!

در حقیقت این مسأله‌ی بزرگ و خطرناکی است که رسول الله (ص) را به نوشتن وصیت هنگام مرگ، متهم می‌کنند؛ زیرا این اتهام بر رسول الله (ص) وارد می‌شود که، آنچه خدا به او دستور داده را رها کرده است با این که امکان انجام و برپا داشتن دادن آن برای ایشان مهیا بوده است در حالی که خداوند نوشتن وصیت را به آقا و امام پرهیزگاران در یک آیه، دو بار واجب کرده است، با این سخن: «كتب، حقاً على» (واجب است، حقی است). (اگر خیر و خوبی به جای گذاشتید، بر شما هنگام وفاتتان وصیت نیکو به والدین و نزدیکان واجب است، (این) حقی بر پرهیزگاران است)^{۹۹}. امروز فلانی یا فلانی می‌آید و می‌گوید: محمد، وصیتی که ثقلین را مشخص می‌کند، نوشته است!!

وهكذا بكل بساطة يتهم رسول الله بأنه يعصي الله؛ لأنّ الوصية الوحيدة المروية لا توافق هواه، ولأنّ فيها ذكر المهديين واسم أولهم، هكذا فقط لأنها لا تعجبه يقول إنّ رسول الله (ص) لم يوص، هل هناك اتباع للهوى أبين من هذا؟!؟

این فرد به راحتی رسول الله (ص) را متهم می‌کند که از خداوند سرپیچی می‌کند؛ چون تنها حدیث وصیت که روایت شده است، با هوای نفس او موافق نیست زیرا در آن، مهدیین و نام اولین آنها آمده است. به همین دلیل جای تعجب ندارد که او بگوید: رسول الله (ص) وصیت نکرده است. آیا دنباله‌روی از هوای نفس، آشکارتر از این می‌تواند باشد؟!؟

والمصيبة أنّ بعضهم يدعون أنهم يعلمون ما في وصية رسول الله التي لم يكتبها حسب زعمهم وبأنها مجرد تأكيد لبيعة الغدير ولحديث الثقلين المجلد^{١١}، ولهذا فهو (ص) لم يهتم لكتابتها ولم يكتبها بعد حادثة الرزية بحسب زعمهم ولو للمساکين الذين يقبلونها كعمار وأبي ذر والمقداد، ولم يكتبها حتى لعلي لتصل لمن يقبلونها بعده لكي لا يضيع ويضل كل من في أصلاب الرجال وتعصم الأمة من الضلال^{١٢}.

مصیبت این است که بعضی‌ها ادعا می‌کنند مطالبی را که در وصیت رسول الله (ص) که به حسب گمانشان نوشت، می‌دانند؛ مبنی بر این که وصیت، فقط تأکیدی برای بیعت غدیر و حدیث مختصر ثقلین بود^{١٢}؛ به همین دلیل بعد از حادثه‌ی مصیبت (پنج شنبه)، ایشان (ص) اهمتانی به آن نداشت و آن را به حسب گمانشان نوشتند؛ حتی برای افراد مسکینی که آن را قبول می‌کنند، مثل عمار، ابوذر و مقداد، و حتی آن را برای علی نوشت تا آن را به افرادی که آن را می‌پذیرند، برساند و همه‌ی افرادی که در پشت‌های مردان هستند، ضایع و گمراه نشوند و امت از گمراهی در امان بماند!^{١٣}

ولا أدري من أين علموا أنّ الوصية مجرد تكرر أو تأكيد لحادثة الغدير أو غيرها من الحوادث والأقوال السابقة لرسول الله (ص) كحديث الثقلين المجلد، مع أنه (ص) نبي ورسول من الله

^{١٢٠} - حث النبي (ص) في حديث الثقلين على التمسك بكتاب الله والعترة، ولكن لم يُبين أسماء الأوصياء من عترته، ولذا فالحدیث مجمل من هذه الناحية.
^{١٢١} - ورد في احتجاج الامام الباقر (ع): [.... إن خلیفة رسول الله (ص) مؤید، ولا یستخلف رسول الله (ص) إلا من یحکم بحکمه وإلا من یكون مثله إلا النبوة، وإن كان رسول الله (ص) لم یستخلف في علمه أحداً فقد ضیع من في أصلاب الرجال ممن یكون بعده....] الكافي: ج ١ ص ٢٤٥.
^{١٢٢} - پیامبر (ص) در حدیث ثقلین، به چنگ زدن به کتاب خدا و عترت تشویق کرده است، ولی نام‌های اوصیای عترتش را بیان نفرموده است؛ به همین دلیل، حدیث از این جهت، «مختصر» است.

^{١٢٣} - در احتجاج امام باقر (ع) آمده است: «... قطعاً خلیفه‌ی رسول الله (ص) تایید شده است، فقط کسی رسول الله (ص) می‌شود که به حکم او حکم کند، و فردی است که مانند او است به جز در پیامبری، و اگر رسول الله (ص) در علم خود فردی را تعیین نمی‌کرد، افرادی که بعد از او و از پشت مردان بودند را ضایع می‌کرد» (کافی: ج ١ ص ٢٤٥)

والوحي مستمر له، ورسالته لهداية الناس مستمرة حتى آخر لحظة من حياته، فهل أنّ الله أخبرهم مثلاً أنه لم يوحّ لمحمد قبل احتضاره بيوم أو بشهر أو بشهرين شيئاً جديداً وتفاصيل جديدة تخصّ أحد الثقلين وهو الأوصياء من بعده وأسماء وصفات بعضهم بما يضمن عدم ضلال الأمة إلى يوم القيامة، مع أنّ هذا الأمر موافق للحكمة؟! وإذا لم يكن قد أوحى الله لهؤلاء المدعين شيئاً، فلماذا الجزم أنّ الوصية كانت مجرد تكرار لما سبق ولهذا كان الأفضل ترك كتابتها بعد رزية الخميس بحسب زعمهم!!؟

نمی دانم از کجا یقین دارند که وصیت فقط تکرار یا تأکید واقعه‌ی غدیر یا بقیه‌ی حوادث و سخنان قبلی رسول الله (ص) است، مثل حدیث مختصر ثقلین، با این که ایشان (ص) پیامبر و رسولی از جانب خداوند است و وحی برای او استمرار دارد، و رسالت ایشان برای هدایت مردم مستمر است، حتی در آخرین لحظات زندگی اش. آیا خدا آنها را باخبر نموده است که مثلاً یک روز یا یک ماه یا دو ماه قبل از زمان وفاتشان، چیز جدید و تفصیل جدیدی به محمد وحی نمی‌کند، که در مورد یکی از ثقلین باشد که همان اوصیای بعد از خودش و نام‌ها و ویژگی‌های بعضی از آنها می‌باشد، مواردی که باعث عدم گمراهی مردم تا روز قیامت می‌شود، با این که این مطلب، موافق حکمت است؟! وقتی خدا به این مدعی‌ها چیزی وحی نکرده است، چگونه یقین دارند که وصیت فقط تکرار گذشته است و به همین دلیل، بر حسب گمانشان بهتر است که بعد از «رزية الخميس» (مصیبت پنج شنبه) نوشته نشود!!؟

هل هذا يعني أنّ عمر يقرر لرسول الله أنّ الأفضل عدم كتابة الوصية في يوم الخميس كما يزعم من اعتبروا أنّ اعتراض عمر على كتابة الكتاب كان بتوفيق وتسدید^{١٠٤}، وأنتم تقررون لرسول الله أنّ الأفضل عدم كتابة الوصية بعد يوم الخميس ولا تُعدمون القش لإيقاد ناركم، فمن الرسول بربكم محمد بن عبد الله (ص) أم عمر وجماعته، أم أنتم يا من تسميتم بالتشيع؟ أنا أدعو من يقولون هذا القول إلى التوبة والاستغفار إن كانوا يخافون الله.

آیا این به این معنا است که عمر برای رسول الله (ص) بیان می‌کند که نوشتن وصیت در روز پنج شنبه بهتر است، همان‌گونه که کسانی به حسب گمانشان بیان می‌کنند که اعتراض عمر به نوشتن نوشتار وصیت،

^{١٠٤} - قال النووي: [وأما كلام عمر رضي الله عنه فقد اتفق العلماء المتكلمون في شرح الحديث على أنه من دلائل فقه عمر وفضائله ودقيق نظره لأنه خشى أن يكتب صلى الله عليه وسلم أموراً ربما عجزوا عنها واستحقوا العقوبة عليها لأنها منصوصة لا مجال للاجتهاد فيها فقال عمر حسبنا كتاب الله لقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء وقوله اليوم أكملت لكم دينكم فعلم أن الله تعالى أكمل دينه فأمن الضلال على الأمة وأراد الترفية على رسول الله صلى الله عليه وسلم فكان عمر أفقه من ابن عباس وموافقيه] شرح صحيح مسلم: ج ١١ ص ٩٠.

از روی توفیق و تایید بوده است!^{۱۰۵} و شما برای رسول الله (ص) بیان می‌کنید که بهتر این است که وصیت بعد از روز پنجشنبه نیز نوشته نشود و از شعله‌ور نمودن آتش عذابتان، پَرُوا نذارید؟! به پروردگارتان قسم می‌دهم، چه کسی پیامبر است؟! محمد بن عبدالله (ص) است یا عمر و جماعت او، و یا شما که خودتان را شیعه نامیده‌اید؟!

من افرادی که این سخن را بر زبان می‌رانند، به توبه و استغفار دعوت می‌کنم؛ اگر از خداوند می‌ترسند!

فعلت الوصية عند الاحتضار لخليفة الله والحكمة منها لأنّ الوحي والتبليغ مستمر لخليفة الله في أرضه حتى آخر لحظة من حياته، فوصيته تكون بآخر ما يوحي له فيما يخص أمر خليفة أو خلفاء الله من بعده أو أوصيائه، ولهذا قال الحكيم المطلق سبحانه: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ...﴾، ولم يقل كتب عليكم الوصية فحسب، ولهذا بيّن الرسول محمد (ص) فيما سمي برزية الخميس بأنّ وصيته عند الموت هي العاصم من الضلال لا غير؛ لأنها في تشخيص الثقلين (المُخلف العاصم من الضلال) بالاسم والصفة الذي لا يمكن معه أن يحصل الضلال لمن التزم بهذه الوصية إلى يوم القيامة

دلیل وصیت خلیفه‌ی خدا، هنگام مرگ و حکمت آن، این است که وحی و تبلیغ برای خلیفه‌ی خدا در زمین، حتی تا آخرین لحظات زندگی‌اش ادامه دارد؛ بنابراین وصیت او آخرین چیزی است که به او وحی می‌شود و در مورد موضوع خلیفه یا خلفای خداوند بعد از او، یا اوصیای او است. به همین دلیل خدای حکیم مطلق سبحان می‌فرماید: (بر شما واجب شده است که در هنگام وفات، اگر خیری به جای گذاشتید، وصیت کنید....) و خدا نفرموده است که وصیت کنید و تمام. به همین دلیل محمد رسول الله (ص) در «رزیه‌ی الخمیس» (مصیبت پنجشنبه) فرمود که وصیت زمان وفاتش بازدارنده از گمراهی است و نه چیز دیگری! چون این وصیت برای شناسایی ثقلین (به جای گذاشته شده‌ی بازدارنده از گمراهی) با نام و صفتی است که به واسطه‌ی آن، گمراهی تا روز قیامت، برای فردی که به آن ملتزم باشد، حاصل نمی‌شود.

وهنا أعيد للتنبية ولفت الانتباه أنّ قول الرسول في يوم الرزية — كما سماه ابن عباس — (ائتوني بكتاب أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً) معناه: أنّ ما سبق من التبليغ الذي جاء به

۱۰۵ - نووی می‌گوید: اما سخن عمر^۸؛ علمای متکلم در شرح حدیث اتفاق نظر دارند که این سخن از دلایل فهم عمر و فضایل و دقت نظر او است، چون او می‌ترسید رسول الله (ص) مسائلی بنویسد که از انجام آن ناتوان باشند و مستحق عقوبت گردند، چون (در این صورت این مطالب) نص می‌باشد و جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند. عمر گفت: کتاب خدا برای ما کافی است، به خاطر سخن خدای متعال: (در کتاب از هیچ چیزی فرو گذار نکردیم) و سخن او (امروز دین شما را کامل نمودم)، عمر فهمید که خدا دینش را کامل نموده است و مردم دیگر گمراه نمی‌شوند، و می‌خواست رسول الله (ص) راحت باشد. پس عمر از ابن عباس و هم‌نظران او فقیه‌تر (فهم‌تر) است. (شرح صحیح مسلم: ج ۱۱ ص ۹۰)

الرسول بما فيه القرآن وعلي (ع) الذي بلغ بوصايته مرات عديدة بل والحسن والحسين (عليهما السلام) اللذان شخّصا بحديث الكساء وغيره^{١٠٦}، لا يعصم الأمة من الضلال إلى يوم القيامة، بل الذي يعصم الأمة من الضلال هو هذا التشخيص الدقيق للثقلين الذي أوحى لرسول الله (ص) وأمره الله بتبليغه للناس بوصيته المباركة عند الاحتضار وفي ختام حياته ورسالته المباركة.

دوباره تأکید می‌کنم و می‌گویم: سخن رسول الله (ص) در روز رزیه (مصیبت) همان طور که ابن عباس این روز را به این نام، نامیده است: «نوشتاری بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید»، به این معنی است که: آنچه از رسالتی که رسول الله (ص) آورده است، مطالب قرآن و آنچه در مورد علی (ع) بارها، وصیت نموده است، حتی آنچه در مورد حسن (ع) و حسین (ع) است که با حدیث کسا و غیر آن شخصیت‌شان را مشخص نموده است^{١٠٧}، تا روز قیامت امت را از گمراهی باز نمی‌دارد، بلکه شناسایی دقیق ثقلین مردم را از گمراهی باز می‌دارد، که به رسول الله (ص) وحی شده است و خدا دستور داد آن را در وصیت مبارک، هنگام مرگ و پایان زندگی و رسالت مبارکش، به مردم برساند.

في الختام:

مَخْلَصُ كَلَام:

لدينا آية توجب كتابة الوصية عند الاحتضار وبكلمتين دالتين على الوجوب (كتب، وحقاً على)، قال تعالى: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ١٨٠]، فمن ينكر كتابة الوصية يتهم الرسول بالمعصية.

آیه‌ای وجود دارد که نوشتن وصیت را هنگام مرگ با دو کلمه‌ای که بر واجب بودن آن دلالت دارد، واجب می‌کند: «کتب، وحقاً علی» (واجب است، حقی است بر....). خدای متعال فرمود: (اگر خیری به جای

^{١٠٦} - أخرج الحاكم: [.. عن إسماعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عن أبيه قال: لما نظر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى الرحمة هابطة، قال: ادعوا لي ادعوا لي، فقالت صفة: من يا رسول الله، قال: أهل بيتي علياً وفاطمة والحسن والحسين فجئني بهم فألقى عليهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم كساءه ثم رفع يديه ثم قال: اللهم هؤلاء ألي فصل علي محمد وعلي آل محمد، وأنزل الله عز وجل: "إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً. هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه [المستدرک: ج ٣ ص ١٤٧].

^{١٠٧} - حاکم بیان کرده است: ... از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از پدرش: رسول الله (ص) وقتی با مهربانی و رحمت نگاه کرد، فرمود: «بگویند بیایند بگویند بیایند»، صفیه عرض کرد: رسول الله (ص) (منظورتان) چه افرادی هستند؟ فرمود: «اهل بیت من علی و فاطمه و حسن و حسین هستند»، آنها را آوردند و پیامبر (ص) عبایش (کسا) را روی آنها انداخت و دستش را بالا برد (و فرمود): «خدایا اینها خاندان من هستند، پس بر محمد و آل محمد درود بفرست»، و خدای عزوجل این (آیه) را فرستاد: «(خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت، پلیدی را دور کند و شما را پاک کند)» (مستدرک: ج ٣ ص ١٤٨).

گذاشتید، بر شما هنگام وفاتتان وصیت نیکو نمودن به والدین و نزدیکان واجب است، این حقی است بر پرهیزگاران)^{۱۰۸}. هر کسی که نوشتن وصیت را انکار کند، رسول الله (ص) را به معصیت متهم کرده است.

ولدينا روايات تدل على كتابة الوصية أو هم الرسول بكتابة الوصية عند الاحتضار كرزية الخميس المروية في البخاري وما رواه سليم بن قيس في كتابه^{۱۰۹}

روایاتی است که دلالت بر نوشتن وصیت یا تأکید بر نوشتن وصیت توسط رسول الله (ص) هنگام وفات می‌نماید؛ مثل روایت «رزیه الخمیس» (مصیبت پنج شنبه) که در بخاری روایت شده است و آنچه سلیم بن قیس در کتابش روایت می‌کند.^{۱۱۰}

ولدينا روايات موافقة لمحتوى الوصية وهي روايات المهديين الاثني عشر، وهي موجودة في كتب الأنصار ويمكن الرجوع إلى مصادرها عند الشيعة والسنة^{۱۱۱}، وأيضاً ما رواه الطوسي عنهم (ع) في أنّ اسم المهدي (أحمد وعبد الله والمهدي)^{۱۱۲}، وما رواه السنة من أنّ اسم المهدي يواطئ اسم النبي^{۱۱۳} أي أحمد كما ورد في الوصية.

روایاتی است که با مضمون وصیت، موافقت دارد که روایات مهدیین دوازده‌گانه می‌باشند و در کتاب‌های انصار موجود است و می‌توان به منابع آن در شیعه و اهل سنت مراجعه نمود^{۱۱۴}. همچنین آنچه طوسی از آنها (ع) روایت کرده است که اسم مهدی «احمد و عبدالله و مهدی» است^{۱۱۵} و آنچه اهل سنت روایت کرده‌اند که اسم مهدی موافق اسم رسول الله است^{۱۱۶} یعنی احمد، همان‌طور که در وصیت آمده است.

۱۰۸ - بقره: ۱۸۰

۱۰۹ - للمزيد انظر ملحق رقم (۱).

۱۱۰ - رجوع شود به پیوست ۱.

۱۱۱ - انظر ملحق رقم (۲).

۱۱۲ - روی الطوسی: [۶۳-۴]... عن حذيفة قال: سمعت رسول الله (ص) وذكر المهدي فقال: إنه يبائع بين الركن والمقام، اسمه أحمد وعبد الله والمهدي، فهذه أسماؤه ثلاثها [الغيبة: ص ۴۵۴]. وللمزيد انظر ملحق رقم (۳).

۱۱۳ - أخرج أحمد: [.. عن زر بن حبیش عن عبد الله قال قال: رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تنقضي الأيام ولا يذهب الدهر حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي اسمه يواطئ اسمي] مسند أحمد: ج ۱ ص ۳۷۷.

۱۱۴ - رجوع شود به پیوست ۲.

۱۱۵ - طوسی روایت می‌کند: ۶۳-۴... حذيفة می‌گوید: از رسول الله (ص) شنیدم، هنگامی که ذکر مهدی شد فرمود: «بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود، نام او احمد و عبدالله و مهدی است، این سه نام اوست» (غیبت طوسی: ص ۴۵۴) و رجوع شود به پیوست ۳.

۱۱۶ - احمد روایت می‌کند: ... از زر بن حبیش از عبدالله: رسول الله (ص) فرمود: «روزگاران نمی‌گذرد و زمان نمی‌رود تا این که برعرب، مردی از اهل بیت من فرمان‌روایی کند، نامش شبیه نام من است» (مسند احمد: ج ۱ ص ۳۷۷).

ولدينا نص الوصية المكتوبة عند الاحتضار وهي مروية في غيبة الطوسي^{١١٧}، ولا يوجد لدينا معارض لنص الوصية. وكل إشكال أتوا به لرد الوصية تم رده وبيان بطلانه.

وصية نوشته شده‌ی هنگام وفات موجود است و در کتاب غیبت طوسی روایت شده است^{١١٨} و (روایت) مخالفی با متن وصیت، وجود ندارد، و تمام اشکال‌هایی که برای ردّ وصیت آوردند، بیان شده است و علت بطلان آنها نیز پاسخ داده شده است.

فكيف يمكن — بعد كل هذا — لعاقل أن يرد الوصية، وكيف لمن يخاف الآخرة أن يرد الوصية، وكيف لمن يتقي الله أن يرد الوصية؟!.

بعد از همه‌ی اینها، چگونه یک فرد عاقل می‌تواند وصیت را ردّ کند؟! چگونه کسی که از آخرت می‌ترسد، می‌تواند وصیت را ردّ کند؟! و چگونه کسی که از خدا می‌ترسد می‌تواند وصیت را ردّ کند?!

^{١١٧} - الغيبة: ص ١٥٠ ح ١١١.

١١٨ - غیبت طوسی: ص ١٥٠ ح ١١١.

السؤال الملحق

پرسش پیوست

این پیوست جزو متن اصلی کتاب نیست و توسط مترجم اضافه شده است و متن آن از کتاب «در محضر عبد صالح (ع) جلد دوم» می‌باشد که عیناً [به همراه متن عربی آن] آورده شده است.

روایت تبرّ الله عمره :

روایت خداوند عمرش را تباه گرداند

أوضح السيد أحمد الحسن (ع) في كتابه «الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال»، أحد إصدارات الدعوة اليمانية المباركة، وهو منشور في الموقع الرسمي، أوضح (ع) بما لا يقبل الشك حجية الوصية المقدسة وصدق المحتج بها، قرأنا وسنّنا وعقلاً.

وكان من ضمن ما جاء في الكتاب بيان لمعنى رواية «تبرّ الله عمره» بالنسبة للمدعي باطلاً.

سيد احمد الحسن (ع) در یکی از کتاب‌های انتشارات دعوت مبارک یمانیه به نام «وصیت مقدس، نوشتار بازدارنده از گمراهی» که در سایت رسمی نیز منتشر شده است، توضیحی داده که جای هیچ شک و شبهه‌ای در خصوص حجیت وصیت مقدس و صدق کسی که به آن محاجه کند چه از دید قرآن و چه از دید سنت یا عقل بر جای نمی‌گذارد.

از جمله مواردی که در این کتاب آمده است تبیین معنای روایت «خداوند عمر او را تباه گرداند» برای مدعی دروغین می‌باشد.

وفي هذا قال (ع) :

إني وجدت أنّ الأنصار غير واضح عندهم معنى رواية "تبرّ الله عمره"، وأين موضعها. أسأل الله أن ينفعكم به لبيان الحق للمؤمنين، وأن يُعلي كعبكم ويظهر حجتكم على الظالمين.

ایشان (ع) در این خصوص فرمود:

من دریافتم که معنای روایت «تبرّ الله عمره» و وضعیت آن، برای انصار قدری مبهم است. از خداوند تقاضا دارم که شما را از آن برای بیان حق برای مؤمنین بهره‌مند گرداند و مقام و منزلت شما را بالا ببرد و

حجت شما را بر ظالمین آشکار گرداند!

ولكلّ من قرأ الكتاب، أقول:

إنّ الدليل العقلي الذي أوضحه السيد أحمد الحسن (ع) في كتابه، يثبت استحالة ادعاء النص التشخيصي لخليفة الله؛ لوضوح اللوازم الواجب تنزيه الله سبحانه عنها. ولكن ما فهمته ابتداءً من الدليل القرآني والروائي هو (مصروفية الجميع عن أصل ادعاء النص التشخيصي) أو (اقتران هلاك المدعي الباطل بادعائه له).

به هر کسی که این کتاب را خوانده است می‌گویم:

دلیل عقلی که سید احمد الحسن (ع) در کتابش تشریح نموده، محال بودن ادعای (باطل) نص به عنوان راهی برای تشخیص خلیفه خدا را ثابت می‌کند؛ که واضحاً از اساسی‌ترین لازمه‌های تنزیه خداوند سبحان جهت جلوگیری از امکان تحقق این ادعای باطل می‌باشد. اما آنچه در ابتدا از دلایل قرآنی و روایی فهمیدم «بازدارندگی عمومی از اصل ادعای باطل نص تشخیص» یا «همبستگی هلاکت مدعی باطل با ادعایش» می‌باشد.

وقد يُفهم من الشق الثاني إمكانية ادعاء النص التشخيصي— من قبل مدع باطل مقروناً بهلاكه، فكيف توصل هذا المدعي الباطل إليه إذن بعد صرف الجميع عنه واستحالة ذلك عقلاً؟

آنچه از صورت دوم فهمیده می‌شود این است که امکان وقوع ادعای نص تشخیص از جانب مدعی باطل همراه با هلاکتش می‌باشد؛ حال چگونه این مدعی باطل می‌تواند به این ادعا دست یابد آن هم بعد از بازدارندگی عمومی آن و محال بودن آن از نظر عقلی؟!

هذا تساؤل خطر في بالي عند قراءتي للكلام، فأوضح (ع) قائلاً:

لا، ليس كذلك وفقك الله. النص القرآني والروائي أيضاً في نفس معنى الدليل العقلي، إنما هو بيان الحماية الإلهية للنص بهلاك المدعي، وليس المراد إمكان تحقق الادعاء، تماماً كفرض المحال.

هنگام مطالعه کتاب، این سؤال به ذهنم خطور کرد و ایشان (ع) برایم واضح فرمود:

نه، این گونه نیست. خداوند توفیقت دهد! نص قرآنی و روایی نیز به خودی خود دلالت بر دلیل عقلی دارد و به معنی حمایت الهی از نص با هلاکت مدعی (باطل) می‌باشد و به فرض محال، به معنی امکان تحقق ادعای باطل نمی‌باشد.

وعبارة: (أو على الأقل فإنّ ادعاءه لها مقرون بهلاكه قبل أن يظهر للناس)، هي فرض لأقصى ما يمكن أن يصل له الادّعاء، وليس معنى الفرض أنّ الأمر ممكن التحقق، ولكن نقول: لو تحقق هذا فلا يضر؛ لأنّ تحقق هذا الادّعاء إلى هذه المرحلة لا يضر بكون النص محمياً، فالحماية المهمة هي من أن يدعيه إنسان معلناً ادّعاءه لغيره، أما لو فرضنا أنه ادّعا بينه وبين نفسه وأهلكه الله قبل أن يخرج ما في نفسه، فهذا الأمر لا يضر بكون النص محمياً. إنما الفرض لبيان معنى الحماية وتقريب الصورة وحدها إلى أبعد ما يمكن من التوضيح .

عبارت: «حداقل ادعای آن همراه با هلاکت او قبل از آشکار شدن برای مردم است» به معنی بعید بودن امکان وصول به این ادعا می‌باشد و به این معنی نیست که این رویداد امکان محقق شدن را داشته باشد؛ ولی ما می‌گوییم: حتی اگر چنین چیزی محقق شود، باز هم ضرری نخواهد داشت؛ زیرا تحقق این ادعا تا این مرحله هیچ آسیبی به نص بازدارنده نمی‌رساند. پشتیبانی رسالت یعنی آن که شخص (باطل) آن را نتواند آشکارا نزد دیگری ادعا کند اما اگر فرض کنیم که او آن را صرفاً پیش خودش ادعا کند و قبل از آن که بتواند آنچه در درونش قرار دارد را آشکار کند، خداوند هلاکش نماید، این مساله ضرری برای نص بازدارنده ایجاد نمی‌کند. تنها چیزی که لازم است بیان معنی حمایت (نص) و جدا کردن تنها حالت ممکن از بعیدترین حالت‌هایی است که می‌تواند پیش بیاید.

ملحق (۱): بعض روایات کتابت الوصیة أو الهم بکتابتها في

کتب الشيعة والسنة

پیوست ۱: بعضی از روایتهای کتابت وصیت یا تأکید بر نوشتن وصیت، در کتابهای شیعه و اهل سنت

أولاً: في كتب الشيعة

اول: کتابهای شیعه

أ- روایات تؤكد صدور الوصیة:

الف- روایاتی که بر نوشتن وصیت تأکید دارد:

الکلبی: [۵]. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع): الْوَصِيَّةُ حَقٌّ وَقَدْ أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَيَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوصِيَ [الكافي: ج ۷ ص ۳].

۱- امام باقر (ع) فرمود: «وصیت حق است و رسول الله (ص) وصیت نمود؛ پس شایسته است که مسلمان وصیت کند» (کافی: ج ۷ ص ۳).

وعنه أيضاً: [۴]- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَقُطِينٍ عَنْ عَيْسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَلَيْسَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ وَرَسُولَ اللَّهِ (ص) الْمُؤْمَلِي عَلَيْهِ وَجَبْرَائِيلُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ (ع) شُهُودٌ. قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ [الكافي: ج ۱ ص ۲۸۱].

۲- امام موسی کاظم (ع) می فرماید: «به امام صادق (ع) عرض نمودم: آیا این گونه بود که امیرالمؤمنین

(ع) نويسنده و رسول الله (ص) املا (ديكته) كندهى وصيت و جبرئيل و فرشتگان مقرب شاهد باشند؟ (امام كاظم (ع)) فرمود: (امام صادق (ع)) مدت طولانى سكوت نمود؛ سپس فرمود: اى اباالحسن! همين گونه بود كه گفتى....» (كافى: ج ١ ص ٢٨١)

وعنه ايضاً: [٥- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: أَوْصَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِلَى الْحَسَنِ وَأَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ (ع) وَمُحَمَّدًا وَجَمِيعَ وُلْدِهِ وَرُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ وَالسَّلَاحَ ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ: يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَسِلَاحِي كَمَا أَوْصَى إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ وَدَفَعَ إِلَيَّ كُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ وَأَمَرَنِي أَنْ أَمُرَكَ إِذَا حَضَرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى أَخِيكَ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ابْنِهِ الْحُسَيْنِ وَقَالَ: أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ ابْنِ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ: يَا بُنَيَّ وَأَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَى ابْنِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَقْرَأَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمِنِّي السَّلَامَ ...] الكافي: ج ١ ص ٢٩٨.

٣- امام باقر (ع) فرمود: «اميرالمؤمنين (ع) به حسن (ع) وصيت نمود و بر وصيت خود حسين (ع) و محمد و همه ي فرزندان و رؤسای شيعيان و اهل بيتش را شاهد گرفت. سپس كتاب و سلاح را به او داد. سپس به فرزندش (حسن (ع)) فرمود: اى فرزندم! رسول الله (ص) به من دستور داد تا به تو وصيت كنم و كتابها و سلاح خود را به تو بدهم، همان گونه كه رسول الله (ص) به من وصيت نمود و كتابها و سلاحش را به من داد، و به من دستور داد تا به تو دستور دهم و قتي زمان مرگت رسيد، آن را به برادرت (حسين) بدهى. سپس رو به فرزندش، حسين نمود و فرمود: رسول الله (ص) به تو دستور داده است تا آن را به اين فرزندت بدهى. سپس دست فرزند فرزندش، على بن حسين (ص) را گرفت و به او فرمود: اى فرزندم، رسول الله (ص) به تو دستور داده است كه آن را به فرزندت، محمد بدهى و از سوى رسول الله (ص) و من به او سلام برسان....» (كافى: ج ١ ص ٢٩٨).

كتاب سليم: [عن سليم بن قيس، قال: سمعت سلمان يقول: سمعت علياً (ع) - بعد ما قال ذلك الرجل ما قال وغضب رسول الله (ص) ودفع الكتف - : ألا نسأل رسول الله (ص) عن الذي كان أراد أن يكتب في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان؟ فسكت حتى إذا قام من في البيت وبقي علي وفاطمة والحسن والحسين (ع) وذهبنا نقوم أنا وصاحبي أبو ذر والمقداد، قال لنا علي (ع): اجلسوا. فأراد أن يسأل رسول الله (ص) ونحن نسمع، فابتدأ رسول الله (ص) فقال: (... وأن الله قد قضى - الفرقة والاختلاف على أمتي من بعدي، فأمرني أن أكتب ذلك الكتاب الذي

أردت أن أكتبه في الكتف لك وأشهد هؤلاء الثلاثة عليه، ادع لي بصحيفة). فأتى بها، فأملى عليه أسماء الأئمة الهداة من بعده رجلاً رجلاً وعلي (ع) يخطه بيده. وقال (ص): إني أشهدكم إن أخي ووزير ووارثي وخليفتي في أمي علي بن أبي طالب، ثم الحسن ثم الحسين ثم من بعدهم تسعة من ولد الحسين. ثم لم أحفظ منهم غير رجلين علي ومحمد، ثم اشتبه الآخرون من أسماء الأئمة (ع)، غير أنني سمعت صفة المهدي وعدله وعمله وأن الله يملأ به الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. ثم قال النبي (ص): إني أردت أن أكتب هذا ثم أخرج به إلى المسجد ثم أدعو العامة فأقرأه عليهم وأشهدهم عليه. فأبى الله وقضى ما أراد.

ثم قال سليم: فلقيت أبا ذر والمقداد في إمارة عثمان فحدثاني. ثم لقيت علياً (ع) بالكوفة والحسن والحسين عليهما السلام فحدثاني به سرا ما زادوا ولا نقصوا كأنما ينطقون بلسان واحد [كتاب سليم بن قيس: ص ٣٩٨ - ٣٩٩، تحقيق الأنصاري].

٤- سليم بن قيس می گوید: از سلمان شنیدم که می گفت: از علی (ع) شنیدم — بعد از این که آن مرد آن جمله را گفت و رسول الله (ص) خشمگین شد و کتف را انداخت — که گفت: «آیا از رسول الله (ص) در مورد چیزی که می خواست در کتف بنویسد، سؤال نکنیم؟ چیزی که اگر می نوشت هیچ فردی گمراه نمی شد و هیچ دو نفری با هم اختلاف نمی کردند؟». (حضرت) سکوت نمود تا این که افرادی که در خانه بودند، بلند شدند (و رفتند) و علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) ماندند. من و دوستم ابوذر و مقداد بلند شدیم تا برویم. علی (ع) به ما فرمود: «بنشینید». حضرت، از رسول الله (ص) پرسید و ما می شنیدیم. رسول الله (ص) آغاز نمود و فرمود: «... خداوند، بعد از من برای امت من جدایی و اختلاف را خواسته است. به من دستور داد تا آن نوشته ای که در کتف برای تو می خواستم بنویسم، بنویسم، و این سه نفر را بر این مطلب شاهد بگیرم. صحیفه (کاغذ) ی برایم بیاورید». آن را آوردند. رسول الله (ص) نام های امامان هدایت بعد از خود را یکی یکی فرمود و علی (ع) با دست خود می نوشت. (رسول الله (ص)) فرمود: «من شما را شاهد می گیرم که برادر، وزیر، وارث و خلیفه ی من در امتم، علی بن ابی طالب است، سپس حسن، سپس حسین و بعد از آنها نه فرد از فرزندان حسین می باشند». ولی من فقط نام دو نفر از آنها را به خاطر سپردم: علی و محمد؛ و از نام بقیه ی امامان (ع) مطمئن نیستم، ولی ویژگی مهدی و عدالت و علم او را شنیدم و این که خداوند به واسطه ی او زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم جور پر شده بود. سپس پیامبر (ص) فرمود: «من می خواستم این را بنویسم، سپس با آن به مسجد بروم، سپس مردم را دعوت کنم و آن را برای مردم بخوانم و آنها را بر آن گواه بگیرم؛ ولی خداوند نخواست و آنچه خواست خودش بود، اراده فرمود.»

سپس سلیم گفت: ابوذر و مقداد را در زمان خلافت عثمان دیدم؛ با من سخن گفتند. سپس علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) را در کوفه دیدم. در مورد آن با من پنهانی سخن گفتند؛ نه چیزی اضافه کردند و نه

چیزی کم نمودند، انگار با یک زبان سخن می‌گفتند. (کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۹۸ - ۳۹۹، تحقیق انصاری)

سلیم بن قیس عن علی (ع): [یا طلحه، ألسنت قد شهدت رسول الله (ص) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إن نبي الله يهجر) فغضب رسول الله (ص) ثم تركها؟ قال: بلى، قد شهدت ذاك. قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني بذلك رسول الله (ص) وبالذي أراد أن يكتب فيها وأن يشهد عليها العامة. فأخبره جبرائيل: (أن الله عز وجل قد علم من الأمة الاختلاف والفرقة)، ثم دعا بصحيفة فأملى علي ما أراد أن يكتب في الكتف وأشهد على ذلك ثلاثة رهط: سلمان وأبا ذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة...] كتاب سلیم بن قیس: ص ۲۱۱، تحقیق الأنصاري.

۵- سلیم بن قیس: امام علی (ع) می‌فرماید: «ای طلحه! آیا شاهد نبودی زمانی که رسول الله (ص) کتف خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت، گمراه نشوند و با هم اختلاف نداشته باشند، دوست تو آن مطلب را گفت: «پیامبر خدا هذیان می‌گوید». رسول الله (ص) خشمگین شدند و آن کار را انجام ندادند؟ (طلحه) گفت: بله، شاهد این جریان بودم. (علی (ع)) فرمود: وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله (ص) از آنچه می‌خواست بنویسد و مردم را بر آن شاهد بگیرد، مراً آگاه نمود. جبرئیل به او خبر داد: «خدای عزوجل، از امت (تو) اختلاف و جدایی را دانست». سپس صحیفه‌ای خواست و آنچه می‌خواست در کتف بنویسد را بر من املا (دیگته) نمود و بر آن سه فرد را به عنوان شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد؛ و نام امامان هدایت، همان افرادی که به اطاعت از آنها امر شدیم را تا روز قیامت بیان نمود...». (کتاب سلیم بن قیس: ص ۲۱۱، تحقیق انصاری)

سلیم بن قیس عن ابن عباس: [لقد دخلت على علي (ع) بذي قار، فأخرج إلي صحيفة وقال لي: يا بن عباس، هذه صحيفة أملاها علي رسول الله (ص) وخطي بيدي. فقلت: يا أمير المؤمنين، إقرأها علي فقرأها، فإذا فيها كل شيء كان منذ قبض رسول الله (ص) إلى مقتل الحسين (ع) وكيف يقتل ومن يقتله ومن ينصره ومن يستشهد معه. فبكي بكاء شديداً وأبكاني. فكان فيما قرأه علي: كيف يصنع به وكيف يستشهد فاطمة وكيف يستشهد الحسن ابنه وكيف تغدر به الأمة. فلما أن قرأ كيف يقتل الحسين ومن يقتله أكثر البكاء، ثم أدرج الصحيفة وقد بقي ما يكون إلى يوم القيامة] كتاب سلیم بن قیس: ص ۴۳۴، تحقیق الأنصاري.

۶- سلیم بن قیس: ابن عباس می‌گوید: در ذی قار، خدمت علی (ع) رسیدم. صحیفه‌ای بیرون آورد و به من فرمود: «ای ابن عباس، این صحیفه‌ای است که رسول الله (ص) آن را برای من املا (دیگته) نمود و به

(دست) خط من است». به ایشان عرض نمودم: ای امیرالمؤمنین (ع) آن را برای من بخوان. ایشان آن را خواندند. در آن، تمام اتفاقات بود، از زمان از دنیا رفتن رسول الله (ص) تا به شهادت رسیدن حسین (ع) و این که چگونه به شهادت می‌رسد و چه افرادی او را یاری می‌دهند و چه افرادی با او به شهادت می‌رسند. ایشان گریه‌ی شدیدی نمود و مرا به گریه انداخت. از جمله مطالبی که برای من خواند این بود که با او چه رفتاری می‌کنند و این که فاطمه (س) چگونه به شهادت می‌رسد و چگونه حسن (ع) فرزندش، به شهادت می‌رسد و چگونه امت، با او پیمان‌شکنی می‌کنند. وقتی مطلبی که در مورد به شهادت رسیدن حسین (ع) را خواند و این که چه افرادی او را به شهادت می‌رسانند، گریه بیشتر شد. صحیفه پایان یافت و آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد، باقی ماند. (کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۳۴، تحقیق انصاری)

الصدوق: [۱- حدثنا جعفر بن علي عن أبيه، عن جده الحسن بن علي الكوفي، عن جده عبد الله بن المغيرة عن سالم عن أبي عبد الله (ع)، قال: أوصى رسول الله (ص) إلى علي (ع) وحده، وأوصى علي إلى الحسن والحسين جميعاً...]. علل الشرائع: ج ۲ ص ۳۸۶.

۷- صدوق: امام صادق (ع): «رسول الله (ص) به تنهایی به علی (ع) وصیت نمود و علی (ع) به حسن (ع) و حسین (ع)، به هر دو وصیت نمود...». (علل الشرائع: ج ۲ ص ۳۸۶)

الشریف الرضی: [حدّثني هارون بن موسى، قال: حدّثني أحمد بن محمد بن عمّار العجلي الكوفي، قال: حدّثني عيسى الضير، عن أبي الحسن، عن أبيه (عليهما السلام) قال: قال رسول الله (ص) حين دفع الوصية إلى علي (ع): يا علي أعدّ لهذا جواباً غداً بين يدي ذي العرش فأني محاجك يوم القيامة بكتاب الله، حلاله وحرامه، ومحكمه ومتشابهه على ما أنزل الله، وعلى تبليغه من أمرتك بتبليغه، وعلى فرائض الله كما أنزلت وعلى أحكامه كلّها...]. خصائص الأئمة: ص ۷۲.

۸- شریف رضی: رسول الله (ص) هنگامی که وصیت را به علی (ع) داد، فرمود: «ای علی! برای این، پاسخی در فردای قیامت در پیشگاه عرش، آماده کن، زیرا من در روز قیامت، با کتاب خدا با تو احتجاج می‌کنم، حلال و حرامش و محکم و متشابهش، آن گونه که نازل شد و تبلیغ نمودنش به کسانی که به تبلیغ نمودن آنها به تو دستور دادم، و فرایض خدا، همان گونه که فرستاده شد و بر همه‌ی احکام خدا...». (خصایص الأئمة: ص ۷۲)

المجلسي- عن ابن طاووس: [عن الكاظم، عن أبيه (عليهما السلام) قال: قال علي بن أبي طالب (ع): كان في وصية رسول الله (ص) في أولها: "بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد محمد بن عبد الله (ص) وأوصى به وأسنده بأمر الله إلى وصيه علي بن أبي طالب أمير المؤمنين (ع)"، وكان في آخر الوصية: "شهد جبرئيل وميكائيل وإسرافيل على ما أوصى به محمد (ص) إلى علي بن أبي طالب (ع)، وقبضه وصيته وضمانه على ما فيها على ما ضمن يوشع بن نون لموسى بن عمران عليهما السلام وضمن وأدى وصي عيسى بن مريم، وعلى ما ضمن الأوصياء قبلهم، على أن محمداً أفضل النبيين، وعلياً أفضل الوصيين، وأوصى محمد وسلم إلى علي، وأقرّ عليّ وقبض الوصية على ما أوصيت به الأنبياء وسلم محمد الأمر إلى علي بن أبي طالب، وهذا أمر الله وطاعته، وولاه الأمر على أن لا نبوة لعلي ولا لغيره بعد محمد، وكفى بالله شهيداً"] بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ٤٨٢.

٩- مجلسي از ابن طاووس: امام كاظم (ع) از پدرانش: علي بن ابى طالب (ع) فرمود: «در اول وصيت رسول الله (ص) اين مطلب بود: بسم الله الرحمن الرحيم. اين عهد محمد بن عبدالله (ص) و آنچه به آن وصيت کرده است و آنچه به دستور خدا محکم نموده است، به وصيش، علي بن ابى طالب، اميرالمؤمنين (ع) می باشد؛ و در آخر وصيت آمده است: جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل بر وصيت محمد (ص) به علي بن ابى طالب (ع) شهادت می دهند؛ و علي (ع) آن وصيت را گرفت و به آنچه در آن است، ضمانت داد، همان گونه که يوشع بن نون (ع) برای موسى بن عمران (ع) و وصي عيسى بن مريم (ع) ضمانت و ادا نمود. همان طور که اوصيای قبل از آنها تعهد نمودند به اين که محمد (ص) بهترین پیامبران، علي (ع) بهترین وصی ها است. محمد (ص) وصيت نمود و آن را به علي (ع) سپرد، و از من اقرار گرفت و وصيت را بنا بر آنچه انبيا به آن وصيت نمودند، گرفت. محمد (ص) امر را به علي بن ابى طالب (ع) داد. اين دستور خدا و اطاعت او است. محمد (ص)، علي (ع) را به عنوان سرپرست قرار داد (و) اين که بعد از محمد (ص)، چه برای علي و چه غير از او پیامبری نيست، و خدا به عنوان شاهد کافی است.» (بحار الانوار: ج ٢٢ ص ٤٨٢)

المجلسي: [كتاب الطرف للسيد علي بن طاووس، وكتاب مصباح الأنوار بإسنادهما إلى كتاب الوصية لعيسى- الضرير، عن موسى بن جعفر (ع) قال: قال لي أبي: قال علي (ع) لما قرأت صحيفة وصية رسول الله (ص) فإذا فيها: يا علي غسلني ولا يغسلني غيرك] بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ٥٤٦.

١٠- مجلسي: امام موسى كاظم (ع) می فرماید: «پدرم به من فرمود: موقعی که علي (ع) صحیفه ی وصیت رسول الله (ص) را خواند، در آن چنین بود: ای علی! تو مرا غسل بده و غیر از تو کسی مرا غسل ندهد.....». (بحار الانوار: ج ٢٢ ص ٥٤٦)

قطب الدين الراوندي: عن محمد بن الفضيل عن الرضا (ع) في حديث دخول الكوفة واحتجاجه مع علماء اليهود والنصارى، ورد فيه: [...] فإنّ رسول الله (ص) لما كان وقت وفاته دعا علياً وأوصاه، ودفع إليه الصحيفة التي كان فيها الأسماء التي خص الله بها الأنبياء والأوصياء [الخرائج والجرائح: ج ١ ص ٣٥١].

١١- قطب الدين راوندي: محمد بن فضيل در حدیثی از امام رضا (ع) هنگام ورود ایشان به کوفه و احتجاج ایشان با علمای یهود و نصاری می گوید که در آن چنین آمده است: «... هنگامی که زمان وفات رسول الله (ص) فرا رسید، علی را صدا زد، به او وصیت نمود و صحیفه را به ایشان داد؛ همان صحیفه‌ای که در آن نام‌هایی که خدا، پیامبران و اوصیا را به آن اختصاص داده بود، وجود داشت». (خرايج و جرائح: ج ١ ص ٣٥١)

محمد بن الحسن الصفار: [حدثنا محمد بن الحسين عن صفوان عن ابن مسكان عن حجر عن حمران عن أبي جعفر (ع) قال: ذكرت الكيسانية وما يقولون في محمد بن علي، فقال: ... إنَّ محمد بن علي كان يحتاج إلى بعض الوصية أو إلى شيء مما في وصية فيبعث إلى علي بن الحسين فينسخه له] بصائر الدرجات: ص ١٩٨.

١٢- محمد بن حسن صفار: ... از امام باقر (ع): (از) مطالب کيسانيه و آنچه در مورد محمد بن علي می گفتند سخن گفته شد. ایشان (ع) فرمودند: «... محمد بن علي (ع) به بعضی از قسمت‌های وصیت یا چیزی از آنچه در آن بود، نیاز داشت. فردی را نزد علی بن حسین (ع) فرستاد و ایشان برایش نوشتند». (بصائر الدرجات: ص ١٩٨)

وعنه أيضاً: [حدثنا محمد بن الحسين عن النضر بن شعيب عن عبد الغفار الجازي قال: ذكر عند أبي عبد الله (ع) الكيسانية وما يقولون في محمد بن علي، فقال: ألا تسألونهم عند من كان سلاح رسول الله (ص)، إنَّ محمد بن علي كان يحتاج في الوصية أو إلى الشيء فيها فيبعث إلى علي بن الحسين فينسخها له] بصائر الدرجات: ص ١٩٨

١٣- محمد بن حسن صفار: عبد الغفار جازی می گوید: نزد امام صادق (ع) از کيسانيه و آنچه در مورد محمد بن علي می گویند، سخن به میان آمد. ایشان (ع) فرمود: «آیا از آنها پرسیدید که سلاح رسول الله (ص) نزد چه کسی است. محمد بن علي (ع) به بعضی از قسمت‌های وصیت یا چیزی از آن، نیاز داشت. فردی را نزد علی بن حسین (ع) فرستاد و ایشان برایشان نوشتند». (بصائر الدرجات: ص ١٩٨)

الخزاز القمي: [... عن الزهري قال: دخلت على علي بن الحسين (عليهما السلام) في المرض الذي توفي فيه ... ثم دخل عليه محمد ابنه فحدثه طويلاً بالستر، فسمعتة يقول فيما يقول: عليك بحسن الخلق، قلت: يا ابن رسول الله إن كان من أمر الله ما لا بد لنا منه — ووقع في نفسي أنه قد نعى نفسه — فإلى من يختلف بعدك؟ فقال: يا أبا عبد الله إلى ابني هذا وأشار إلى محمد ابنه أنه وصيي، ووارثي، وعيبة علمي، معدن العلم، وياقر العلم ... قلت: يا ابن رسول الله هلا أوصيت إلى أكبر أولادك؟ قال: يا أبا عبد الله ليست الإمامة بالكبر والصغر، هكذا عهد إلينا رسول الله (ص)، وهكذا وجدناه مكتوباً في اللوح والصحيفة ...] كفاية الأثر: ص ٢٤٣.

١٤- خراز قمي: زهري می گوید: هنگام بیماری ای که باعث وفات علی بن حسین (ع) شد، خدمتشان رسیدم... سپس محمد، فرزندش آمد و مدت طولانی، پنهانی با او سخن گفت. در مطالبی که می فرمودند، شنیدم که می فرمود: «بر تو باد به اخلاق نیکو». عرض نمودم: ای فرزند رسول الله (ص)، ناچار دستور خدا در مورد ما اجرا می شود (و همان موقع پیش خودم گفتم که) بعد از شما نزد چه فردی برویم؟ فرمودند: «ای ابوعبدالله! به سمت این فرزندم» و به فرزندش، محمد اشاره نمود (و فرمود: «ایشان، وصی و وارث من و جایگاه علم و معدن علم و شکافندهی علم است...»). عرض نمودم: ای فرزند رسول الله (ص)، آیا به بزرگترین فرزندت وصیت نمی کنی؟ فرمود: «ای ابوعبدالله! امامت به بزرگی و کوچکی (سن) نیست. این گونه است عهد رسول الله (ص) بر ما و این گونه در لوح و صحیفه یافتیم...». (کفاية الاثر: ص ٢٤٣)

ب- روایات تؤكد أنّ الوصية (عهد محمد (ص)) من مختصات آل محمد (ص) وبها يُعرفون:

ب- روایاتی که تأکید دارند بر این که وصیت (عهد محمد (ص)) از اختصاصات آل محمد (ع) می باشد و با آن شناخته می شوند:

الكليني: [٢- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: أَتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيْ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (ص) لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ] الكافي: ج ١ ص ٢٧٧.

١٥- کلینی: عمرو بن اشعث می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمودند: «آیا فکر می کنید فردی از ما که وصیت می کند، به هر فردی که دوست دارد، وصیت می کند؟ نه، به خدا قسم این چنین نیست! آن عهدی از جانب خدا و رسول الله (ص) از مردی به مردی دیگر است تا این که امر به صاحبش برسد».

(کافی: ج ۱ ص ۲۷۷)

وعنه أيضاً: [۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَجَمِيلٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: أَتَرُونَ أَنَّ الْمُوصِيَّ مِنَّا يُوصِي إِلَى مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِلَى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّىٰ أَنْتَهَىٰ إِلَىٰ نَفْسِهِ] الكافي: ج ۱ ص ۲۷۹.

۱۶- کلینی: عمرو بن مصعب می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «آیا فکر می کنید فردی از ما که وصیت می کند، به هر فردی که دوست دارد، وصیت می کند؟ نه، به خدا قسم این چنین نیست! آن عهدهی از جانب خدا و رسول الله (ص) از مردی به مردی دیگر است تا این که به خودش رسید». (کافی: ج ۱ ص ۲۷۹)

وعنه أيضاً: [۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَنْ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ فَقَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وُلْدِ أَبِيهِ وَيَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَالْوَصِيَّةُ، وَيَقْدَمَ الرَّكْبُ فَيَقُولَ إِلَىٰ مَنْ أَوْصَىٰ فَلَانٌ فَيُقَالُ إِلَىٰ فَلَانٍ وَالسَّلَاحُ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ تَكُونُ الْإِمَامَةَ مَعَ السَّلَاحِ حَيْثُمَا كَانَ] الكافي: ج ۱ ص ۲۸۴.

۱۷- کلینی: ابن ابی نصر می گوید: به امام رضا «ابوالحسن» (ع) عرض کردم: وقتی امام بمیرد، امام بعد از او چگونه شناخته می شود؟ فرمود: «امام، نشانه هایی دارد. او (از) بزرگترین فرزندان پدرش است، و فضیلت و وصیت در او است، و کاروانی می رسد و می گوید: فلانی به چه فردی وصیت نمود، گفته می شود: به فلانی. سلاح در بین ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است؛ هرکجا سلاح باشد، امامت همان جا است.» (کافی: ج ۱ ص ۲۸۴)

وعنه أيضاً: [۳- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قِيلَ لَهُ بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ، قَالَ: بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ وَبِالْفَضْلِ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعَنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَلَا بَطْنٍ وَلَا فَرْجٍ فَيُقَالُ كَذَّابٌ وَيَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ وَمَا أَشْبَهَ هَذَا] الكافي: ج ۱ ص ۲۸۴.

۱۸- کلینی: حفص ابن بختری می گوید: به امام صادق (ع) عرض شد: امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمود: «با وصیت ظاهر و با فضیلت؛ هیچ کس نمی تواند در دهان، شکم و پاکدامنی، به امام طعنه بزند؛ (مثلاً) گفته شود: دروغ گو است یا اموال مردم را می خورد و (سخنانی) مثل این». (کافی: ج ۱ ص ۲۸۴)

وعنه أيضاً: [۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادٌ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً، فَقَالَ: الْحَقُّ وَاللَّهِ ... قَالَ فَذَكَرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ (ع) وَمَا قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي حَسَنِ وَحُسَيْنٍ (عليهما السلام) وَمَا حَصَّ اللَّهُ بِهِ عَلِيًّا (ع) وَمَا قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِ وَنُصْبِهِ إِيَّاهُ ... قُلْتُ: فَإِنَّ النَّاسَ تَكَلَّمُوا فِي أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَيَقُولُونَ كَيْفَ تَخَطَّتْ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ مَنْ لَهُ مِثْلُ قَرَابَتِهِ وَمَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ وَقَصْرَتْ عَمَّنْ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ، فَقَالَ: يُعْرِفُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ لَا تَكُونُ فِي غَيْرِهِ: هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِالَّذِي قَبْلَهُ وَهُوَ وَصِيُّهُ وَعِنْدَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَوَصِيَّتُهُ وَذَلِكَ عِنْدِي لَا أَنْزَعُ فِيهِ. قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ مَسْتُورٌ مَخَافَةَ السُّلْطَانِ، قَالَ: لَا يَكُونُ فِي سِتْرِ إِلَّا وَلَهُ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ إِنَّ أَبِي اسْتَوْدَعَنِي مَا هُنَاكَ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ قَالَ ادْعُ لِي شُهُودًا فَدَعَوْتُ أَرْبَعَةً مِنْ قُرَيْشٍ فِيهِمْ نَافِعُ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: اكْتُبْ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ يَعْقُوبُ بَنِيهِ: (يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) وَأَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ...] الكافي: ج ۱ ص ۳۷۸ - ۳۷۹.

۱۹- کلینی: عبد الاعلی می گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن اهل سنت پرسیدم که می گوید: رسول الله (ص) فرمود: «هر فردی بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است». امام صادق (ع) فرمود: «به خدا که حق است... آنچه خدا در مورد علی (ع) فرستاد، یاد کن، و آنچه رسول الله (ص) در مورد حسن (ع) و حسین (ع) و آنچه به علی (ع) اختصاص داده بود، و آنچه رسول الله (ص) از وصیت ایشان به علی (ع) فرمود و ایشان رانصوب نمود، یاد کن...» عرض نمودم: مردم در مورد ابو جعفر (ع) سخن می گویند، و بیان می کنند که چگونه از بین فرزندان پدرش، انتخاب شد، افرادی بودند که مثل او نزدیکی (با ایشان داشتند) و سن بیشتری هم داشتند، اما از کسی که کم سن تر از ایشان بود، کوچک تر شدند. فرمود: «صاحب الامر با سه ویژگی شناخته می شود که در فردی غیر از او نیست: او فردی است که نسبت به فردی که قبل از او است، اولویت دارد، او وصی او است و سلاح رسول الله (ص) و وصیت او نزد او است. آن (وصیت) نزد من است و فردی نمی تواند در آن با من نزاع کند.» عرض نمودم: آیا به خاطر ترس از پادشاه، پنهان است؟ فرمود: «پنهان نیست، مگر این که حجتی ظاهر برای آن باشد. پدرم آن را نزد من به امانت گذاشت. وقتی زمان وفات ایشان رسید، فرمود: شاهدهایی برای من بیاور. چهار شاهد از قریش آوردم، در بین آنها، نافع غلام عبدالله بن عمر، بود. فرمود: این را بنویس: آنچه یعقوب به فرزندانش وصیت نمود: (ای فرزندانم، خدا دین را برای شما برگزید، نمیرید مگر این که مسلمان باشید) و محمد بن علی به فرزندش جعفر بن محمد وصیت نمود...». (کافی: ج ۱ ص ۳۷۸ و ۳۷۹)

وعنه أيضاً: [١١] ... عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقِيلَ لِي ادْخُلْ فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مُصَلَّاهُ فِي بَيْتِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يُنَاجِي رَبَّهُ وَيَقُولُ: يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ وَخَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ وَوَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَأَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَمَا بَقِيَ وَجَعَلَ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا ...] الكافي: ج ٤ ص ٥٨٢.

٢٠- کلینی: معاویه بن وهب می گوید: از امام صادق (ع) اجازه گرفتم. به من فرمود: «داخل شو». داخل شدم و ایشان را در محل نمازخانه اش دیدم. نشستم تا این که نمازش را خواند. شنیدم در حالی که با پروردگارش مناجات می کرد و می فرمود: «ای خدایی که کرامت را به ما اختصاص دادی، و وصیت را به ما اختصاص دادی، و به ما وعده‌ی شفاعت دادی، و علم گذشتگان و آیندگان را به ما دادی، و دل های مردم را به سوی ما قرار دادی...». (کافی: ج ٤ ص ٥٨٢)

الصدوق: [حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: سمعت الرضا (ع) يقول: ... والذي أكرما بعد محمد (ص) بالإمامة وخصنا بالوصية إن زوار قبري لأكرم الوفود على الله يوم القيامة وما من مؤمن يزورني فيصيب وجهه قطرة من الماء إلا حرم الله تعالى جسده على النار] عيون أخبار الرضا (ع): ج ٢ ص ٢٤٨.

٢١- صدوق: عبدالسلام بن صالح هروی می گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که می فرمودند: «... به خدایی قسم که بعد از محمد (ص)، ما را به امامت کرامت داد و ما را مختص به وصیت نمود. زائرین قبر من، بهترین مهمانان نزد خدا در روز قیامت هستند. مؤمنی نیست که مرا زیارت کند و قطره‌ی اشکی بر صورتش بنشید، مگر این که خداوند متعال جسد او را بر آتش حرام می کند». (عیون اخبار الرضا: ج ٢ ص ٢٤٨)

محمد بن الحسن الصفار: [حدثنا عمران بن موسى عن موسى بن جعفر (ع) عن علي بن معبد عن جعفر بن عبد الله عن حماد عن عبد الله بن عبد الرحمن عن أبي عمير عن معاوية بن وهب قال: استأذنت علي أبي عبد الله (ع) فأذن لي فسمعتة يقول في كلام له: يا من خصنا بالوصية وأعطانا علم ما مضى وعلم ما بقي وجعل أفئدة من الناس تهوى إلينا وجعلنا ورثة الأنبياء] بصائر الدرجات: ص ١٤٩.

٢٢- محمد بن حسن صفار: معاویه بن وهب می گوید: خدمت امام صادق (ع) اجازه گرفتم. به من اجازه دادند. از ایشان درس خنی که می فرمودند، شنیدم: «ای خدایی که وصیت را به ما اختصاص دادی، و علم گذشتگان و آیندگان را به ما دادی، و دل های مردم را به سوی ما قرار دادی، و ما را وارث پیامبران قرار دادی». (بصائر الدرجات: ص ١٤٩)

وعنه أيضاً: [حدثنا أحمد بن محمد عن ابن فضال عن أبي جميلة عن محمد بن الحلبي عن أبي عبد الله (ع) قال: الامام يعرف بثلاث خصال: إنه أولى الناس بالذي كان قبله وعنده سلاح رسول الله (ص) وعنده الوصية، وهو الذي قال الله تعالى: "إن الله يأمركم ان تؤدوا الأمانات إلى أهلها" وقال: السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل يدور الملك حيث دار السلاح كما كان يدور حيث دار التابوت] بصائر الدرجات: ص ٢٠١.

٢٣ محمد بن حسن صفار: امام صادق (ع) فرمود: «امام با سه ویژگی شناخته می شود: ایشان نسبت به فردی که قبل از او است، اولویت دارد، سلاح رسول الله (ص) و وصیت ایشان نزد او است. او کسی است که خدای متعال در موردش فرموده است: (خدا به شما دستور داده است تا امانت‌ها را به صاحبشان بدهید) و فرمود: سلاح بین ما، مثل تابوت در بنی اسرائیل است، هر جا سلاح باشد، فرماندهی آنجا است، همان طور که هر جا تابوت بود، فرماندهی آنجا بود». (بصائر الدرجات: ص ٢٠١)

ج- روایات تؤكد أنّ صاحب الأمر والقائم يُعرف بالوصية:

ج- روایاتی که تأکید می کنند که صاحب الأمر و قائم (ع)، با وصیت شناخت می شود:

الصدوق: [١٢] — ... عن الحارث بن المغيرة النصري، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): بم يعرف صاحب هذا الأمر (ع) قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية] الخصال: ص ٢٠٠.

٢٤- صدوق: حارث بن مغیره نصری می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: صاحب الأمر (ع) چگونه شناخته می شود؟ فرمود: «با آرامش، سنگینی، علم و وصیت». (خصال: ص ٢٠٠)

النعماني: [٦٧] — ... عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر (ع): يا جابر، الزم الأرض ولا تحرك يداً ولا رجلاً حتى ترى علامات أذكرها لك إن أدركتها ... قال: فيجمع الله عليه أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً، ويجمعهم الله له على غير ميعاد قزماً كقزع الخريف، وهي - يا جابر - الآية التي ذكرها الله في كتابه: (أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعاً إن الله على كل شئ قدير) فيبأيعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد من رسول الله (ص) قد توارثته الأبناء عن الآباء ...] الغيبة: ص ٢٨٨ - ٢٩١.

٢٥- نعمانی: امام محمد باقر (ع) فرمود: «ای جابر! در زمین استوار باش و دست و پای خودت را حرکت نده (و کاری نکن) تا این که نشانه‌هایی که برای تو می گویم را ببینی؛ البته اگر آن نشانه‌ها را درک کنی....»

فرمود: خداوند برای او سیصد و سیزده نفر یارانش را جمع می‌کند. خدا برای او (یارانش را) جمع می‌کند، بدون وعده‌ی قبلی، مثل جمع شدن (و افتادن برگ‌های) پاییزی. ای جابر! این همان آیه‌ای است که خداوند در کتاب خودش یاد نموده است، «هر کجا باشید، خدا همه‌ی شما را می‌آورد، خداوند بر همه چیز توانا است». با ایشان بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. همراه او عهدی از جانب رسول خدا (ص) می‌باشد که فرزندان از پدران به ارث بردند...». (غیبت: ص ۲۸۸-۲۹۱)

الصفار: [حدثنا محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى عن حماد بن عيسى عن عبد الأعلى عن أبي عبد الله (ع) ... قال: يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذي قبله وهو وصيه وعنده سلاح رسول الله (ص) ووصيته، وذلك عندي لا أنزع فيه] بصائر الدرجات: ص ۲۰۲.

۲۶- صفار: امام صادق (ع) فرمود: «صاحب الأمر با سه ویژگی شناخته می‌شود که در غیر از او نیست: او نسبت به فرد قبلی از بقیه‌ی مردم، اولویت بیشتری دارد، او وصی او است، و نزد او سلاح و وصیت رسول الله (ص) می‌باشد. آن نزد من است و فردی با من در مورد آن نزاع نمی‌کند». (بصائر الدرجات: ص ۲۰۲)

۲۷. العياشي: [۱۱۷]— عن جابر الجعفي عن أبي جعفر (ع) يقول: الزم الأرض لا تحرك يدك ولا رجلك أبدا حتى ترى علامات اذكرها لك في سنة... فيقول رجل من آل محمد (ص) وهي القرية الظالمة أهلها، ثم يخرج من مكة هو ومن معه الثلاثمائة وبضعة عشر يبائعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد نبي الله ورايته وسلاحه ووزيره معه، فينادى المنادى بمكة باسمه وأمره من السماء حتى يسمعه أهل الأرض كلهم، اسمه اسم نبي، ما أشكل عليكم فلم يشكل عليكم عهد نبي الله (ص) ورايته وسلاحه. والنفس الزكية من ولد الحسين، فان أشكل عليكم هذا فلا يشكل عليكم الصوت من السماء باسمه وأمره. وإياك وشذاذ من آل محمد، فان لآل محمد وعلي راية ولغيرهم رايات، فالزم الأرض ولا تتبع منهم رجلا أبداً حتى ترى رجلاً من ولد الحسين، معه عهد نبي الله ورايته وسلاحه، فان عهد نبي الله صار عند علي بن الحسين، ثم صار عند محمد بن علي ويفعل الله ما يشاء...]. تفسير العياشي: ج ۱ ص ۶۵.

۲۷- عياشي: امام باقر (ع) فرمود: «ای جابر! در زمین استوار باش و دست و پای خودت را حرکت نده (و کاری نکن) تا این که نشانه‌هایی که برای تو می‌گویم را در سالی ببینی... مردی از آل محمد (ع) می‌گوید، و آن شهری است که ساکنان آن ستم‌کار هستند. سپس از مکه بیرون می‌آید. با او سیصد و سیزده نفر هستند و با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. همراه او عهد پیامبر خدا (ص) و پرچم او و سلاح او است و وزیر ایشان با او است. منادی در مکه با نام او صدا می‌زند و امر او از آسمان است، تا این که همه‌ی ساکنان

زمین، آن را می‌شنوند. نام او نام پیامبر (ص) است. هر چیزی برای شما ایجاد اشکال نمود، عهد پیامبر خدا (ص) و پرچم و سلاح او برای شما ایجاد اشکال نکند. نفس زکیه، از فرزندان حسین (ع) است. اگر این مسأله برای شما ایجاد مشکل نمود، ندا از آسمان به نام او، برای شما ایجاد مشکل نمی‌کند. برحذر باش افرادی که به دروغ خود را به آل محمد (ع) مُنتسب می‌کنند. برای آل محمد (ع) و علی (ع) یک پرچم وجود دارد در حالی که برای غیر آنها پرچم‌هایی است. در زمین استوا باش و ابداً از هیچ فردی تبعیت نکن تا این که مردی از فرزندان حسین (ع) را ببینی که همراه او عهد پیامبر خدا (ص) و پرچم و سلاح او است. عهد پیامبر خدا (ص) نزد علی بن حسین (ع) بود، سپس به محمد بن علی (ع) رسید و خدا هر آنچه بخواهد، انجام می‌دهد....». (تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۶۵)

ثانیاً: فی کتب السنّة

دوم: در کتاب‌های اهل سنت

أ- همّه (ص) بکتابت الوصیة فی یوم الخمیس:

الف- اهتمام و تلاش پیامبر (ص) به نوشتن وصیت در روز پنجشنبه:

أخرج البخاري: [عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس ثم بكى حتى خضب دمه الحصباء فقال: اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه يوم الخميس فقال: ائتوني بكتاب اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً فتنزعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع، فقالوا: هجر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه، وأوصى عند موته بثلاث: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم، ونسيت الثالثة] صحيح البخاري: ج ۴ ص ۳۱، باب دعاء النبي إلى الاسلام.

۱- بخاری: ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای! سپس گریه کرد تا اشک‌هایش، ریگ‌ها را خیس نمود. گفت: درد رسول الله (ص) در روز پنجشنبه، شدت گرفت و فرمود: (کاغذ) و نوشتاری برای من بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم، که به واسطه‌ی آن، هرگز گمراه نشوید»، دعوا کردند در حالی که دعوا (و نزاع) نزد پیامبر، شایسته نیست. گفتند: رسول الله (ص) هذیان می‌گوید. (رسول الله (ص)) فرمود: «من را رها کنید، حالتی که در آن هستم بهتر از چیزی است که مرا آن گونه توصیف می‌کنید». هنگام وفاتشان، به سه مطلب وصیت نمودند: «مشرکین را از جزیره‌ی العرب بیرون کنید، از هیأت‌ها پذیرایی کنید آن گونه که من می‌کردم...» و سومی را فراموش کردم. (صحیح بخاری: ج ۴ ص ۳۱ باب دعا نبی إلى الاسلام)

وفيه: [عن سعيد بن جبیر قال قال ابن عباس: يوم الخميس وما يوم الخميس اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فقال: ائتوني اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً فتنزعوا ولا ينبغي عند نبي تنزع، فقالوا: ما شأنه أهدر استفهموه فذهبوا يردون عليه، فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه، وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم، وسكت عن الثالثة أو قال: فنسيتها.

٢- بخاری: سعيد بن جبیر می گوید: ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! درد رسول الله (ص) شدت گرفت. فرمود: «برایم (قلم و کاغذی) بیاورید تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». دعا کردند در حالی که دعا نزد پیامبر شایسته نیست. گفتند: حال ایشان چگونه است؟ آیا هذیان می گوید؟ به صورت سؤالی گفتند و سخن ایشان را رد کردند. فرمود: «مرا رها کنید، آن حالتی که هستم بهتر از چیزی است که مرا آن گونه توصیف می کنید» و به سه چیز وصیتشان کرد: «مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید، از هیأت‌ها پذیرایی کنید آن گونه که من می کردم...» و سومی را نگفت، یا گفت: فراموش کردم.

... عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هلموا اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده، فقال بعضهم: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلبه الوجد وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله، فاختلف أهل البيت واختصموا فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده ومنهم من يقول غير ذلك، فلما أكثروا اللغو والاختلاف، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قوموا [صحيح البخاري: ج ٥ ص ١٣٧-١٣٨، باب مرض النبي.

٣- بخاری: ابن عباس می گوید: وقتی زمان وفات رسول الله (ص) رسید، در خانه مردانی بودند. پیامبر (ص) فرمود: «بیایید تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، بعضی از آنها گفتند: درد بر رسول الله (ص) غلبه نموده است، در حالی که قرآن نزد شما است و کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف نمودند، و دعا کردند. بعضی از آنها می گفتند: بیایید تا رسول الله (ص) برای شما نوشته‌ای بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید، و بعضی‌ها مطلب دیگری می گفتند. وقتی مطالب بیهوده و اختلاف زیاد شد، رسول الله (ص) فرمود: «بلندشوید (و از نزد من بروید). (صحيح بخاری: ج ٥ ص ١٣٧ و ١٣٨ باب مرض النبي)

وفيه: [عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال النبي صلى الله عليه وسلم: هلم اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده، فقال عمر: إن النبي صلى الله عليه وسلم قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله، فاختلف أهل البيت فاختصموا منهم من يقول: قربوا يكتب لكم النبي صلى الله عليه وسلم كتاباً لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر، فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند النبي صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قوموا. قال عبيد الله: وكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم] صحيح البخاري: ج ٧ ص ٩، كتاب المرضى والطب.

٤- بخاری: ابن عباس می گوید: وقتی وفات رسول الله (ص) فرارسید، در خانه مردانی از جمله عمر بن خطاب، بودند. پیامبر (ص) فرمود: «بیایید برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». عمر گفت: درد بر پیامبر (ص) غلبه نموده است، و قرآن نزد شما است، کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف (و) دعوا نمودند. بعضی از آنها گفتند: بیایید، پیامبر (ص) برای شما نوشتاری بنویسد که هرگز گمراه نشوید و بعضی از آنها سخن عمر را گفتند. وقتی سخنان باطل و اختلاف نزد پیامبر (ص) زیاد شد، رسول الله (ص) فرمود: «بلند شوید (و بروید). عبيدالله گفت: ابن عباس می گفت: تمام مصیبت این بود که بین رسول الله (ص) و این که نوشته‌ای برای آنها بنویسد، فاصله انداختند، به خاطر اختلاف و سخنان باطلشان. (صحيح بخاری: ج ٧ ص ٩ کتاب المرضى و الطب)

وفيه: [عن ابن عباس قال: لما حضر النبي صلى الله عليه وسلم قال وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال: هلم اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده، قال: عمر إن النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجد وعندكم القرآن فحسبنا كتاب الله، واختلف أهل البيت واختصموا فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاباً لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر، فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند النبي صلى الله عليه وسلم قال: قوموا عني. قال عبيد الله: فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم] صحيح البخاري: ج ٨ ص ١٦١، باب قول النبي لا تسألوا أهل الكتاب عن شيء.

٥- بخاری: ابن عباس می گوید: وقتی موقع وفات پیامبر (ص) رسید، در خانه مردانی از جمله عمر بن خطاب بودند. (پیامبر (ص)) فرمود: «بیایید تا برای شما نوشتاری بنویسم که هرگز گمراه نشوید». اهل خانه اختلاف و دعوا نمودند. بعضی از آنها می گفت: بیایید تا رسول الله (ص) برای شما نوشتاری بنویسد که بعد از آن، هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: درد بر پیامبر (ص) غلبه نموده و قرآن نزد شما است و کتاب خدا برای ما

کافی است. اهل خانه اختلاف نمودند و دعوا کردند. بعضی از آنها گفت: بیایید تا رسول الله (ص) برای شما نوشتاری بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید، و بعضی از آنها سخن عمر را گفتند. وقتی سخنان باطل و اختلاف نزد پیامبر (ص) زیاد شد، (پیامبر (ص)) فرمود: «از نزد من بلند شوید (و بروید). عبیدالله گفت: ابن عباس می‌گفت: تمام مصیبت این بود که بین رسول الله (ص) و این که نوشته‌ای برای آنها بنویسد، فاصله انداختند، به خاطر اختلاف و سخنان باطلشان. (صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۶۱ باب قول النبی لا تسألوا اهل الكتاب شیء)

وأخرج مسلم: [عن سعید بن جبیر قال قال: ابن عباس یوم الخمیس وما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمه الحصى فقلت: یا ابن عباس وما یوم الخمیس؟ قال: اشد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه فقال: ائتونی اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعدی فتنازعوا وما ینبغی عند نبی تنازع وقالوا ما شأنه أھجر استفهموه، قال: دعونی فالذی أنا فیہ خیر أوصیکم بثلاث: أخرجوا المشرکین من جزیرة العرب، وأجیزوا الوفد بنحو ما كنت أجیزهم، قال: وسکت عن الثالثة أو قالها فأنسيتها.

۶- مسلم: سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! بعد گریه کرد تا اشک‌هایش ریگ‌ها را خیس نمود. گفتیم: ابن عباس، قضیه‌ی روز پنجشنبه چیست؟ گفت: درد به رسول الله (ص) فشار آورد. فرمود: «برای من (قلم و کاغذی) بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید». دعوا کردند و نزد پیامبر (ص) نزاع جایز نیست. گفتند: حال پیامبر (ص) چگونه است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ به صورت سؤالی پرسیدند. (پیامبر (ص)) فرمود: «من را رها کنید، حالتی که من در آن هستم، بهتر است. شما را به سه مطلب وصیت می‌کنم: مشرکین را از جزیره‌ی العرب بیرون نمایید، از هیأت‌ها پذیرایی کنید آن گونه که من می‌کردم...». گفت: سومی را نگفت، یا من فراموش کردم.

... عن سعید بن جبیر عن ابن عباس أنه قال: یوم الخمیس وما یوم الخمیس ثم جعل تسلیل دموعه حتی رأیت علی خدیہ كأنها نظام اللؤلؤ، قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: ائتونی بالکتف والدواة (أو اللوح والدواة) اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً فقالوا: ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یهجر.

۷- سعید بن جبیر می‌گوید: ابن عباس می‌گوید: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای! بعد از آن، اشک‌هایش جاری شد طوری که برگونه‌هایش مثل دانه‌های مروارید می‌ریخت. (ابن عباس) گفت: رسول الله (ص) فرمود: «کتف و دواتی (یا لوح و دواتی) برای من بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، گفتند: رسول الله (ص) هذیان می‌گوید.

... عن ابن عباس قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب فقال النبي صلى الله عليه وسلم: هلم اكتب لكم كتاباً لا تضلون بعده، فقال عمر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله، فاختلف أهل البيت فاختلفوا فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاباً لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر، فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قوموا. قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم] صحيح مسلم: ج ۵ ص ۷۵، كتاب الوصية.

۸- ابن عباس می گوید: وقتی وفات رسول الله (ص) فرا رسید، در خانه مردانی، از جمله عمر بن خطاب بودند. پیامبر (ص) فرمود: «بیایید تا برای شما نوشتاری بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». عمر گفت: درد بر رسول الله (ص) غلبه نموده و قرآن نزد شما است، کتاب خدا برای ما کافی است. اهل خانه اختلاف و دعوا نمودند. بعضی از آنها می گفتند: بیایید تا رسول الله (ص) برای شما نوشتاری بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید، و بعضی از آنها سخن عمر را می گفتند. وقتی سخنان باطل و اختلاف نزد رسول الله (ص) زیاد شد، رسول الله فرمود: «بلند شوید (و بروید). عبيدالله می گوید: ابن عباس می گفت: تمام مصیبت این بود که بین رسول الله (ص) و این که نوشته‌ای برای آنها بنویسد، فاصله انداختند، به خاطر اختلاف و سخنان باطلشان. (صحيح مسلم: ج ۵ ص ۷۵ کتاب الوصيه)

ب- إن النص والوصية قد ذكر:

ب- نص و وصیت ذکر شده است:

العجلوني: [۳۱۸۷- يا علي ادع بصحيفة ودواة فأملی رسول الله صلى الله عليه وسلم وكتب علي وشهد جبريل ثم طويت الصحيفة. قال الراوي: فمن حدثكم أنه يعلم ما في الصحيفة إلا الذي أملاها وكتبها وشهدها فلا تصدقوه فعل ذلك في مرضه الذي توفي فيه] كشف الخفاء: ج ۲ ص ۳۸۳.

۹- عجلوني: ۳۱۸۷- ای علی صحیفه و دواتی بیاور. رسول الله (ص) املا (و دیکته) می کرد و علی (ع) می نوشت و جبرئیل شاهد بود. بعد صحیفه پیچیده شد. راوی می گوید: هر فردی به شما گفت که محتوای صحیفه را می داند، او را تصدیق نکنید، مگر فردی که آن را املا نمود و فردی که آن را نوشت و فردی که شاهد آن بود. (پیامبر (ص)) این کار را در بیماری‌ای که در آن وفات نمود، انجام داد. (کشف الخفاء: ج ۲ ص ۳۸۳)

الزرندي الحنفي والقندوزي: [عن إبراهيم بن شيبه الأنصاري قال: جلست إلى الأصبع بن نباته فقال: ألا أقرء عليك ما أملاه علي بن أبي طالب رضي الله عنه؟ فأخرج لي صحيفة فيها مكتوب: بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصى به محمد رسول الله (ص) أهل بيته وأمه، أوصى أهل بيته بتقوى الله، ولزوم طاعته وأوصى أمته بلزوم أهل بيته، وان أهل بيته يأخذون بحجزة نبيهم (ص) وان شيعتهم أخذون بحجرتهم يوم القيامة، وإنهم لن يدخلوكم في باب ضلالة، ولن يخرجوكم من باب هدى] نظم درر السمطين: ص ۲۴۰، ينايب المودة: ج ۲ ص ۳۶۵.

۱۰- زرندي حنفي و قندوزي: ابراهيم ابن شيبه انصاري مي گوید: نزد اصبع بن نباته نشستيم. ايشان گفت: آيا آنچه را بر علي بن ابى طالب (رض) املا شد، براي بخوانم؟ (اصبع) براي من، صحيفه‌اي بيرون آورد كه در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم. اين وصيتي است كه محمد رسول الله (ص) با آن به خانواده و امتش، وصيت مي كند. خانواده‌ي خود را به تقواي الهی و اطاعت هميشگي نمودن از او، و امت خود را به همراه بودن با خانواده‌اش سفارش مي كند. خانواده‌ي ايشان، دنباله‌ي پيامبر (ص) را مي گيرند، شيعيان ايشان در روز قيامت، دنباله‌ي ايشان را مي گيرند؛ آنها شما را وارد گمراهي نمي كنند و شما را از هدايت بيرون نمي آورند. (نظم درر السمطين: ص ۲۴۰ : ينايب المودة: ج ۲ ص ۳۶۵)

وعنه أيضاً: [روى ابن عباس قال: دخلت على عمر في أول خلافته ... قال: من أين جئت يا عبد الله؟ قلت: من المسجد قال: كيف خلفت ابن عمك؟ فظننته يعني عبد الله بن جعفر قلت: خلفته يلعب مع أترابه قال: لم أعن ذلك إنما عنيت عظيمكم أهل البيت، قلت: خلفته يمتح بالغرب على نخیلات من فلان ويقرأ القرآن، قال: يا عبد الله عليك دماء البدن إن كتمتنيها هل بقي في نفسه شيء من أمر الخلافة؟ قلت: نعم قال: يزعم أن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) نص عليه قلت: نعم وأزيدك سألت أبي عما يدعيه فقال: صدق. فقال عمر: لقد كان من رسول الله (صلى الله عليه وسلم) في أمره ذرو من القول لا يثبت حجة ولا يقطع عذراً، ولقد كان يزيغ في أمره وقتاً ما، ولقد أراد في مرضه أن يصرح باسمه فمنعت من ذلك إشفاقاً وحيطة على الإسلام لا ورب هذه البنية لا تجتمع عليه قريش أبداً] شرح نهج البلاغة: ج ۱۲ ص ۲۰.

۱۱- زرندي حنفي و قندوزي: ابن عباس مي گوید: در اوایل خلافت عمر نزد او رفتم.... گفت: ای عبدالله (لقب ابن عباس) از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: وقتی از نزد پسر عمویت می آمدی، مشغول چه کاری بود؟ (ابن عباس می گوید:) فکر کردم منظور او عبدالله بن جعفر است، گفتم: او مشغول بازی با

هم سن و سال هایش بود. (عمر) گفت: منظورم او نبود، بلکه منظورم بزرگ خانواده‌ی شما بود؟ (ابن عباس می‌گوید:) گفتم: در غرب، برای نخل‌های فلانی از چاه آب می‌کشید و قرآن می‌خواند. (عمر) گفت: ای عبدالله، اگر دروغ بگویی، خونت را می‌ریزم. آیا در دلش چیزی از موضوع خلافت مانده است؟ (ابن عباس می‌گوید:) گفتم: بله. (عمر) گفت: علی گمان می‌کند که رسول الله (ص) بر جانشینی او نص (وصیت) نموده است؟ (ابن عباس می‌گوید:) بله. مطلب بیشتری به تو بگویم: از پدرم در مورد ادعای او پرسیدم، (پدرم) گفت: علی راست می‌گوید. عمر گفت: رسول الله (ص) در مورد او سخنانی داشته است که مطلبی را ثابت نمی‌کند و باعث معذور شدن نمی‌شود. پیامبر (ص) در مورد مسأله‌ی علی مدتی دچار شک شد. در بیماری‌ای که به مرگش انجامید، قصد داشت نام علی را بگوید، ولی من به خاطر دل‌سوزی و اهتمام بر اسلام، ایشان را از این کار بازداشتیم. به پروردگار این خانه قسم، قریش هیچ وقت بر او اجتماع نمی‌کردند. (شرح نهج البلاغه: ج ۱۲ ص ۲۰)

ج- وجود صحیفهٔ مکتوبهٔ ورثه‌ها آل محمد من رسول الله (ص)^{۱۱۹}:

ج- صحیفه‌ی نوشته‌شده‌ای که آل محمد (ع) از رسول الله (ص) به ارث می‌بردند^{۱۲۰}:

البیهقی: [وأخبرنا أبو زكريا وأبو بكر قالاً ثنا أبو العباس أنبا الربيع أنبا الشافعي أنبا ابن عيينة عن محمد بن إسحاق قال قلت لأبي جعفر محمد بن علي: ما كان في الصحيفة التي كانت في قراب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: كان فيها لعن الله القاتل غير قاتله والضارب غير ضاربه ومن تولى غير ولي نعمته فقد كفر بما أنزل الله على محمد صلى الله عليه وسلم] السنن الكبرى: ج ۸ ص ۲۶.

۱۲- بیهقی: محمد بن اسحاق می‌گوید: به ابو جعفر (محمد بن علی) عرض کردم: مطلبی که در صحیفه، نزدیکی (وفات) رسول الله (ص) بود، چه بود؟ فرمود: در آن خداوند تمام قاتل‌ها را لعن نموده است، به جز فردی که قاتل خود را بکشد، و تمام افرادی که (دیگران را) می‌زنند (لعن نموده است)، به جز

^{۱۱۹} - وقد وردت مضامين عديدة دينية في الصحيفة، والغرض من ذكر بعض رواياتها هو إثبات أن هناك صحيفة تركها النبي (ص) مكتوبة من قبله، وبذلك يبطل ما يزعمه الكثير من علماء السنة من أنه (ص) مات ولم يترك شيئاً مكتوباً، ثم إن هذه الصحيفة كتبت مع كونها لم يرد فيها أنها كتاب عاصم من الضلال، فكيف إذن يترك (ص) كتابة ما وصفه بذلك؟!!

۱۲۰ - مضامين زیاد دینی در صحیفه آمده است. هدف از ذکر بعضی از روایات در این مورد، این است که ثابت کنیم پیامبر (ص) صحیفه‌ای نوشت و به این ترتیب، گمان بیشتر علمای اهل سنت، از بین می‌رود؛ این که پیامبر (ص) از دنیا رفت و هیچ چیز نوشته شده‌ای را ننوشت! ولی با این حال، این صحیفه نوشته شد، با این که در مورد آن (عبارت) «بازدارنده از گمراهی» نیامده است. چگونه پیامبر (ص) آن نوشتاری که با این ویژگی توصیف نمود را نمی‌نویسد؟!!

فردی که او را زده است، می‌زند، و این که، هر فردی که شخصی به جز ولی نعمتش را به عنوان سرپرست بگیرد، به آنچه بر محمد (ص) فرستاده شده است، کافر شده است. (سنن الکبری: ج ٨ ص ٢٦)

مسلم: [.. عن إبراهيم التيمي عن أبيه قال خطبنا علي بن أبي طالب فقال: من زعم أن عندنا شيئاً نقرأه إلا كتاب الله وهذه الصحيفة (قال وصحيفة معلقة في قراب سيفه) فقد كذب فيها أسنان الإبل وأشياء من الجراحات وفيها قال النبي صلى الله تعالى عليه وسلم: المدينة حرم ما بين غير إلى ثور ...] صحيح مسلم: ج ٤ ص ١١٥.

١٣- مسلم: علي بن ابی طالب (ع) خطبه خواند و فرمود: «هر فردی که گمان کند ما غیر از کتاب خدا و این صحیفه را می‌خوانیم (در حالی که صحیفه کنار شمشیرش آویزان بود) دروغ گفته است. در آن دندانهای شتر و مطالبی در مورد زخم‌ها می‌باشد، و در آن پیامبر (ص) فرموده است: «مدینه، حرمی است بین غیر تا ثور...». (صحيح مسلم: ج ٤ ص ١١٥)

الطحاوي: [.. عن طارق قال خطبنا علي رضي الله عنه فقال: ما عندنا من كتاب نقرؤه عليكم إلا كتاب الله وهذه الصحيفة، يعني الصحيفة في دواته وقال: في غلاف سيف عليه أخذناها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها فرائض الصدقات] شرح معاني الأخبار: ص ٣١٨.

١٤- طحاوي: علي بن ابی طالب (رض) خطبه خواند و فرمود: «نوشته‌ای نزد ما نیست که برای شما بخوانیم، غیر از کتاب خدا و این صحیفه، یعنی صحیفه‌ی در غلاف آن» و فرمود: در غلاف شمشیر (و) آن را از رسول الله (ص) گرفتیم (و) در آن واجبات صدقه وجود دارد». (شرح معاني الاخبار: ص ٣١٨)

وقد أوضح آل محمد (ص) أن ما في تلك الصحيفة يخصهم:

الكليني: [٤- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ إِبرَاهِيمَ الصَّيْقَلِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَجَدَ فِي ذُوَابَةِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) صَحِيفَةً فَإِذَا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ أَعْتَى النَّاسِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَتَلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ وَالضَّارِبُ غَيْرَ ضَارِبِهِ وَمَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوْلِيهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا أَوْ آوَى مُحَدَّثًا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا. قَالَ: ثُمَّ قَالَ لِي أَتَدْرِي مَا يَعْنِي مَنْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوْلِيهِ، قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ، قَالَ: يَعْنِي أَهْلَ الدِّينِ ...] وفي بعض نسخ الكافي: (أهل البيت) بدل (أهل الدين)، الكافي: ج ٧ ص ٢٧٤.

و آل محمد روشن نمودند که آنچه در آن صحیفه بود، در مورد آنها بود:

کلینی: ۴- ابی اسحاق ابراهیم صیقل می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: «در غلاف شمشیر رسول الله (ص) صحیفه ای است که در آن (این مطالب) بود: بسم الله الرحمن الرحيم. سرکش ترین مردم نزد خدا در روز قیامت، فردی است که شخصی غیر از قاتل خود را بکشد و همچنین فردی که شخصی غیر از فردی که او را زده است، بزند، و فردی که شخصی غیر از سرپرستش را به عنوان سرپرست بگیرد که این چنین فردی، به آنچه بر محمد (ص) از سوی خدا فرستاده شد، کافر است. هر فردی که بدعتی بیاورد یا به فرد بدعت گذار، جایگاه دهد، خدای عزوجل از روز قیامت از او توجیه یا معادلی را قبول نمی کند.» سپس به من فرمود: «می دانی منظور از فردی که شخصی غیر از سرپرستش را به عنوان سرپرست بگیرد، کیست؟» عرض کردم: منظورش چیست؟ فرمود: «یعنی اهل دین....» در بعضی از نسخه های کافی به جای اهل دین، اهل بیت آمده است. (کافی: ج ۷ ص ۲۷۴)

* * *

ملحق (۲): بعض روایات المهدیین (ع) فی کتب الشیعة والسنة

پیوست ۲: بعضی از روایات مهدیین (ع) که در کتابهای شیعه و سنت آمده است

وهي بالإضافة إلى الوصية المقدسة (الكتاب العاصم من الضلال):
و أنها علاوه بر وصیت مقدس (نوشتار بازدارنده از گمراهی) می باشند:

أولاً: في كتب الشيعة

اول: در کتابهای شیعه

۲۸. الصدوق: [۵۶] — حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام) يا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك (ع) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا ومعرفة حقنا [كمال الدين وتمام النعمة: ص ۳۵۸].

۲۸- صدوق: ابی بصیر می گوید: به امام صادق (ع) (جعفر بن محمد) عرض کردم: ای فرزند رسول الله (ص)، من از پدر شما شنیدم، که فرمودند: «بعد از قائم (ع)، دوازده مهدی می آیند». (امام صادق (ع)) فرمود: (پدرم) فرمود: «دوازده مهدی، و فرمود: دوازده امام. آنها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به دوستی و شناخت حق ما دعوت می کنند». (كمال الدين و تمام النعمة: ص ۳۵۸)

۲۹. وعنه: [.. عبد السلام بن صالح الهروي، عن علي بن موسى الرضا (ع)، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد ابن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه

الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب (ع)، قال: قال رسول الله (ص) في حديث طويل: وإنه لما عرج بي إلى السماء فنوديت: يا محمد، هؤلاء أوليائي وأحبائي وأصفيائي وحججي بعدك على بريتي وهم أوصياؤك وخلفاؤك وخير خلقي بعدك. وعزتي وجلالي لأظهرن بهم ديني، ولأعلن بهم كلمتي، ولأظهرن الأرض بآخرهم من أعدائي، ولأملكه مشارق الأرض ومغاربها، ولأسخرن له الرياح، ولأذلن له الرقاب الصعاب، ولأرقينه في الأسباب، ولأنصرنه بجندي، ولأمدنه بملائكتي حتى يعلن دعوتي ويجمع الخلق على توحيدني، ثم لأديمن ملكه ولأداولن الأيام بين أوليائي إلى يوم القيامة... [كمال الدين وتمام النعمة: ص ٢٥٤ - ٢٥٦].

٢٩- صدوق: علي بن موسى الرضا (ع) از پدرش از پدرانش رسول الله (ص) در حديث طولانی فرمودند: «وقتی مرا به آسمان بردند... به من ندا داده شد: ای محمد! اینها سرپرستها و دوستان و برگزیدگان و حجت‌های من، بعد از تو هستند، (حجت‌های) بر آفریدگان من. آنها اوصیای من هستند و خلفای من و بهترین آفریدگان من بعد از تو هستند. به عزت و جلالم قسم، دین خودم را به واسطه‌ی آنها آشکار می‌کنم، و کلمه‌ی خودم را بلند (مرتبه) می‌کنم، و به واسطه‌ی آخرین آنها، زمین را از دشمنان خودم پاک نمودم، و مشارق و مغارب (تمام) زمین را به فرماندهی او درمی‌آورم، و بادها را برای او رام می‌کنم، و انسانهای قدرتمند را ذلیل او می‌کنم، و او را به درجه‌های آسمان بالامی‌برم، و او را به واسطه‌ی سربازانم یاری می‌دهم، و به واسطه‌ی فرشتگانم به او مدد می‌رسانم، تا این که دعوت من آشکار شود، و مردم را گرد توحید من جمع کند. سپس سلطنت او را ادامه می‌دهم و روزگار را بین دوستانم تا روز قیامت می‌چرخانم...».

(كمال الدين و تمام النعمة: ص ٢٥٤ تا ٢٥٦)

٣٠. الطوسي: [٥٠٤] — محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أبيه، عن محمد بن عبد الحميد ومحمد بن عيسى، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي عبد الله (ع) في حديث طويل أنه قال: يا أبا حمزة إنَّ منا بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين (ع) [الغيبية: ص ٤٧٨].

٣٠- طوسی: امام صادق (ع) در حديث طولانی فرمود: «ای ابا حمزه! از ما بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (ع) است». (غيبت: ص ٤٧٨)

٣١. وعنه أيضاً: [٢٣٨] — .. عن أبي الحسين محمد بن جعفر الأسدي قال: حدثني الحسين بن محمد بن عامر الأشعري القمي، قال: حدثني يعقوب بن يوسف الضراب الغساني ... (إلى أن يقول في الدعاء للإمام المهدي (ع)): اللهم أعطه في نفسه وذريته وشيعته ورعيته وخاصته وعامته وعدوه وجميع أهل الدنيا ما تقر به عينه وتسره به نفسه، وبلغه أفضل ما أمله في الدنيا والآخرة إنك على

كل شيء قدير... وصل على وليك وولاية عهدك والأئمة من ولده، ومد في أعمارهم وزد في آجالهم وبلغهم أقصى آمالهم ديناً ودنياً وآخره إنك على كل شيء قدير الغيبة: ص ۲۷۳ - ۲۸۰.

۳۱- طوسی: ۲۳۸- ... دعای امام مهدی (ع): «خدایا به او و فرزندان و شیعیان و مردم (زمان) او و خواص و عوام او و همه‌ی اهل دنیا، چیزی عطا کن که چشمش روشن شود و خوشحال شود. او را به بهترین آرزوهای دنیوی و آخروی برسان که تو بر همه چیز توانایی... و بر ولی خود و والیان عهد خود، و امامان از فرزندانش درود فرست، و عمر آنها را طولانی و اجل‌های آنان را زیاد کن، و آنها را به دورترین آرزوهای دینی و دنیوی و اخرویشان برسان که تو بر همه چیز توانایی». (غیبت: ص ۲۷۳ تا ۲۸۰)

۳۲. وعنه: [۱۹]- عنه عن محمد بن الحسين عن محمد بن إسماعيل عن صالح بن عقبة عن عمرو بن أبي المقدم عن أبيه عن حبة العرنی قال: خرج أمير المؤمنين (ع) إلى الحيرة فقال: لتصلن هذه بهذه وأومى بيده إلى الكوفة والحيرة حتى يباع الذراع فيما بينهما بدنائير وليبين بالحيرة مسجد له خمسمائة باب يصلي فيه خليفة القائم عجل الله تعالى فرجه لأن مسجد الكوفة ليضيق عنهم، وليصلين فيه إثنا عشر إماماً عدلاً... [تهذيب الأحكام: ج ۳ ص ۲۵۳].

۳۲- طوسی: حبه‌ی عرنی می‌گوید: «امیرالمؤمنین (ع) به حیره رفت و فرمود: «این به آن متصل می‌شود، و با دستانش به کوفه و حیره اشاره نمود، تا جایی که یک ذراع بین اینها، به دینارها (ی زیادی) خرید و فروش می‌شود. در حیره مسجدی ساخته می‌شود که پانصد درب دارد که خلیفه‌ی قائم عجل الله تعالی فرجه در آن نماز می‌خواند، چون مسجد کوفه برای آنها کوچک است، و در آن دوازده امام عدل نماز می‌خوانند...». (تهذیب الاحکام: ج ۳ ص ۲۵۳)

۳۳. وعنه: [۱۴۵]- الدعاء لصاحب الأمر (ع) المروي عن الرضا (ع): روی یونس بن عبد الرحمن أنّ الرضا (ع) كان يأمر بالدعاء لصاحب الأمر بهذا: اللهم ادفع عن وليك وخليفتك وحجتك على خلقك... اللهم أعطه في نفسه وأهله ووَلَدِهِ وذريته وأمته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسره به نفسه وتجمع له ملك المملكات كلها قريبتها وبعيدها وعزيزها وذليلها حتى يجري حكمه على كل حكم وتغلب بحقه كل باطل... اللهم صل على ولاة عهده والأئمة من بعده وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم وأعز نصرهم وتمم لهم ما أسندت إليهم من أمرك لهم وثبت دعائمهم واجعلنا لهم أعواناً وعلى دينك أنصاراً فإنهم معادن كلماتك وخزان علمك وأركان توحيدك ودعائم دينك وولاية أمرك وخالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك وأولياؤك وسلائل أوليائك وصفوة أولاد نبيك والسلام عليه وعليهم ورحمة الله وبركاته) مصباح المتهدج: ص ۴۰۹.

۳۳- طوسی: یونس بن عبدالرحمن روایت می کند که (امام) رضا (ع) برای صاحب الامر با این عبارات، دعا می کرد: «خدایا از ولی و خلیفه و حجت خودت بر مردم، (بلاها) را دفع کن.... خدایا به او، خانواده، فرزند، فرزندان و امت او و همه‌ی مردم (زمان) او، چیزی بده که چشمش روشن شود و به واسطه‌ی آن خوشحال شود، و سلطنت مملکت‌ها را برای او جمع کن، تمام آنها چه نزدیک و چه دور و عزیز و ذلیل آنها، تا این که حکمش بر همه جاری شود و به حق او هر باطلی را مغلوب کن.... خدایا بر والیان عهدش و امامان بعد از او، درود فرست، و آنها را به آرزویشان برسان، اجل‌های آنها را زیادکن، و یاران آنها را زیاد کن، دستورات تو که به واسطه‌ی آنان محکم است را به اتمام برسان، ستون‌های (حکومت) آنها را تثبیت کن، و ما را جزو یاران و یاری‌دهنده‌ی دین او قرار بده، چون آنها جایگاه کلمات تو و نگهبانان تو و رکن‌های توحید تو، ستون‌های دین تو، والیان عهد تو، بندگان خالص تو و برگزیدگان از آفریدگان تو، دوستان و نوادگان دوستان تو، و برگزیدگان فرزندان پیامبر (ص) تو هستند. والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله وبرکاته». (مصباح المجتهد: ص ۴۰۹)

۳۴. وعنه أيضاً: [خرج إلى القاسم بن العلاء الهمداني وکیل أبي محمد (ع) أن مولانا الحسين (ع) ولد يوم الخميس لثلاث خلون من شعبان فصمه وادع فيه بهذا الدعاء: اللهم إني أسألك بحق المولود في هذا اليوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته، بكته السماء ومن فيها والأرض ومن عليها، ولما يظأ لابتيها قتيل العبرة وسيد الأسرة الممدود بالنصرة يوم الكرة، المعوض من قتله أن الأئمة من نسله والشفاء في تربته والفوز معه في أوبته، والأوصياء من عترته بعد قائمهم وغيبته حتى يدركوا الأوتار ويثأروا الثار ويرضوا الجبار ويكونوا خير أنصار صلى الله عليهم مع اختلاف الليل والنهار ..] مصباح المتهدج: ص ۸۲۶.

۳۴- طوسی: امام رضا (ع) فرمود: «امام حسین (ع) روز پنج شنبه، سومین روز شعبان متولد شده است. این روز را روزه بگیر و این دعا را بخوان: خدایا به حق مولود این روز از تو می‌خواهم، همان فردی که قبل از متولد شدنش، به شهادت او وعده داده شده است، کسی که هنوز قدم به سنگلاخ دنیا نگذارده است اهل آسمان و افرادی که در آن هستند زمین و افرادی که روی زمین هستند، برای او گریه می‌کنند، کشته‌ی اشک‌ها، و آقای خانواده، که در روز رجعت یاری می‌شود، بهای کشته شدنش این است که امامان از نسل او هستند و شفا در تربت او است، رستگاری در بازگشت با او است، و اوصیای بعد از قائم، از خانواده‌ی او هستند، و غیبتش تا این که به خون‌خواهی برخیزند، و خون بریزند، و (خدای) جبار را خوشنود سازند، و بهترین انصار باشند، خدا بر آنها با رفت و آمد شب و روز، درود می‌فرستد....». (مصباح المجتهد: ص ۸۲۶)

٣٥. القاضي نعمان المغربي: [عن النبي (ص) أنه ذكر المهدي (ع) وما يجريه الله عز وجل من الخيرات والفتح على يديه، فقيل له: يا رسول الله كل هذا يجمعه الله له؟ قال: نعم، وما لم يكن منه في حياته وأيامه هو كائن في أيام الأئمة من بعده من ذريته] شرح الأخبار: ج ٢ ص ٤٢.

٣٥- قاضي نعمان مغربي: پیامبر (ص) از مهدی (ع) و آنچه خدا از خوبی‌ها و پیروزی در زمان او به وجود می‌آید، یادی نمود، به ایشان گفته شد: ای رسول الله (ص) همه‌ی این موارد را خدا برای او جمع می‌کند؟ فرمود: «بله، و آنچه در (زمان) زندگی و روزگار او نباشد، در روزگار امامان بعد از او از فرزندانش می‌باشد» (شرح الاخبار: ج ٢ ص ٤٦)

٣٦. وعنه: [١٢٨١]— وعن علي بن الحسين (ع)، أنه قال: يقوم القائم منا (يعني المهدي) ثم يكون بعده اثنا عشر مهدياً (يعني من الأئمة من ذريته) [شرح الأخبار: ج ٣ ص ٤٠٠].

٣٦- قاضي نعمان مغربي: امام سجاد (ع) فرمود: «قائم ما (مهدی (ع)) قیام می‌کند و بعد از او دوازده مهدی می‌آیند، امامان از فرزندان او» (شرح الاخبار: ج ٣ ص ٤٠٠)

٣٧. وعنه أيضاً: [١٢٨٣]— ومن رواية يحيى بن السلام، يرفعه إلى عبد الله بن عمر، أنه قال: ابشروا فيوشك أيام الجبارين أن تنقطع، ثم يكون بعدهم الجابر الذي يجبر الله به أمة محمد (ص)، المهدي، ثم المنصور، ثم عدد أئمة مهديين [شرح الأخبار: ج ٣ ص ٤٠٠].

٣٧- قاضي نعمان مغربي: عبدالله بن عمر می‌گوید: بشارت دهید، روزگار ستم‌گران به پایان می‌رسد، بعد از آن جُبران‌کننده‌ای می‌آید که امت محمد (ص)، به واسطه‌ی او بهبود می‌یابد، مهدی (ع)، بعد منصور، بعد امامان مهديين. (شرح الاخبار: ج ٣ ص ٤٠٠)

٣٨. بهاء الدين النجفي: [ومما جاز لي روايته أيضاً عن أحمد بن محمد الأيادي يرفعه إلى علي بن عقبة عن أبيه، عن أبي عبد الله (ع): إنَّ منا بعد القائم (ع) اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (ع)] منتخب الأنوار المضيئة: ص ٣٥٣.

٣٨- بهاء‌الدین نجفی: امام صادق (ع): «همانا از ما بعد از قائم، دوازده مهدی از فرزندان حسین (ع) می‌آیند». (منتخب الانوار المضيئه: ص ٣٥٣)

٣٩. أصل محمد بن المثني الحضرمي: [حدثنا جعفر بن محمد بن شريح الحضرمي عن ذريح المحاربي عن أبي عبد الله (ع)، قال: سألته عن الأئمة بعد النبي (ص)، فقال: نعم، كان أمير المؤمنين

علي بن أبي طالب صلوات الله عليه الإمام بعد النبي صلوات الله عليه وأهل بيته، ثم كان علي بن الحسين، ثم كان محمد بن علي، ثم إمامكم اليوم، من أنكر ذلك كان كمن أنكر معرفة الله ورسوله... إن منا بعد الرسول (ص) سبعة أوصياء أئمة مفترضة طاعتهم سابعهم القائم إن شاء [الله] له إن الله عزيز حكيم، يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء وهو العزيز الحكيم، ثم بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين] الأصول الستة عشر: ص ٩٠-٩١.

٣٩- اصل محمد بن مثنى حضرمي: ذريح محاربي: از امام صادق (ع) از امامان بعد از پیامبر (ص) پرسیدم. فرمود: «بله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) امام بعد از پیامبر (ص) بود. بعد علی بن حسین (ع)، بعد محمد بن علی (ع) بعد امام امروز شما. هر فردی که این را انکار نماید، مانند فردی است که شناخت خدا و پیامبرش را انکار کرده است... از ما بعد از پیامبر (ص) هفت وصی امام وجود دارد که اطاعت آنها واجب است، هفتمین آنها قائم (ع) است، اگر خدای عزیز و حکیم برای او بخواهد! خداوند، آنچه بخواهد مقدم می کند و آنچه بخواهد، به تاخیر می اندازد و او عزیز (و) حکیم است. سپس بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین (ع) وجود دارند». (اصول سته عشر: ص ٩٠ و ٩١)

٤٠. السيد ابن طاووس: [فمن الرواية في الدعاء لمن أشرنا إليه صلوات الله عليه، ما ذكره جماعة من أصحابنا، وقد اخترنا ما ذكره ابن أبي قرة في كتابه، فقال بإسناده إلى علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن محمد بن عيسى بن عبيد، بإسناده عن الصالحين (ع) قال: وكرر في ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان قائماً وقاعداً وعلى كل حال .. اللهم كن لوليك، القائم بأمرك، الحجة محمد بن الحسن المهدي، عليه وعلى آبائه أفضل الصلاة والسلام، في هذه الساعة وفي كل ساعة، ولياً وحافظاً وقاعداً، وناصرراً ودليلاً ومؤيداً، حتى تسكنه أرضك طوعاً، وتمتعه فيها طويلاً وعرضاً، وتجعله وذريته من الأئمة الوارثين] إقبال الأعمال: ج ١ ص ١٩١.

٤٠- سيد بن طاووس: عيسى بن عبيد با اسنادش از صالحين (ع) نقل می کند: «در شب بیست و سوم ماه رمضان، در حالت ایستاده و نشسته و در هر حال تکرار می کرد... خدایا برای ولی خودت، فردی که به دستور تو قیام می کند، حجت — محمد بن حسن مهدی (ع) — بهترین سلام و درود بر او و پدرانش، در این لحظه و تمام لحظه ها، ولی و محافظت کننده و رهبر، و یاری کننده و راهنما و تایید کننده باش، تا او را در زمینت، سکونت دهی، و در آن، مدت طولانی بهره مند سازی، و او و فرزندان او را امامان به ارث برنده قرار دهی». (اقبال الاعمال: ج ١ ص ١٩١)

٤١. وعنه: [يوم الجمعة، وهو يوم صاحب الزمان صلوات الله عليه وباسمه، وهو اليوم الذي يظهر فيه عجل الله فرجه .. السلام عليك يا حجة الله في أرضه، السلام عليك يا عين الله في خلقه ..

السلام عليك صلى الله عليك وعلى آل بيتك الطيبين الطاهرين، السلام عليك عجل الله لك ما وعدك من النصر وظهور الأمر .. يا مولاي يا صاحب الزمان صلوات الله عليك وعلى آل بيتك ... [جمال الأسبوع: ص ۴۲].

۴۱- سيد بن طاووس: «روز جمعه، روز صاحب الزمان (ع) و به نامش است. آن روزی است که او در آن ظهور می کند.... سلام بر تو ای حجت خدا در زمین. سلام بر تو ای چشم خدا در بین آفریدگانش. سلام بر تو و بر خانواده‌ی پاک و پاکیزه‌ات. سلام بر تو. (ان شاء الله) خدا در وعده‌ی یاری که به تو داده است و ظهور امر، عجله نماید.... ای مولای من، ای صاحب الزمان، درود خدا بر تو و بر خانواده‌ات....». (جمال الاسبوع: ص ۴۲)

۴۲. الميرزا النوري: [الرابع: نقل في آخر كتاب (مزار) بحار الأنوار عن كتاب (مجموع الدعوات) لهارون بن موسى التلعكبري سلاماً وصلاة طويلة لرسول الله وواحد واحد من الأئمة صلوات الله عليهم، وبعد ذكر سلام وصلاة على الحجة (ع) ذكر سلاماً وصلاة على ولاة عهد الحجة (ع) وعلى الأئمة من ولده ودعا لهم: السلام على ولاة عهده، والأئمة من ولده، اللهم صلّ عليهم وبلغهم آمالهم، وزد في آجالهم، وأعزّ نصرهم، وتمم لهم ما أسندت من أمرك، واجعلنا لهم أعواناً، وعلى دينك أنصاراً، فإنّهم معادن كلماتك، وخزائن علمك، وأركان توحيدك، ودعائم دينك، وولاة أمرك، وخلصائك من عبادك، وصفوتك من خلقك، وأوليائك وسلائل أوليائك، وصفوة أولاد أصفياك، وبلغهم منّا التحية والسلام، واردد علينا منهم السلام، والسلام عليهم ورحمة الله وبركاته] النجم الثاقب: ج ۲ ص ۷۰.

۴۲- ميرزای نوری: در آخر کتاب بحار الانوار از کتاب «مجموع الدعوات» هارون بن موسی تلکبری، سلام و درود طولانی برای رسول الله (ص)، نقل شده است، یکی یکی امامان (ع)، و بعد از درود و سلام به حجت (ع)، درود و سلام بر والیان عهد حجت (ع) و بر امامان از فرزندانش ذکر و برای آنها دعا نموده است: «سلام بر والیان عهدش، و امامان از فرزندانش. خدایا، بر آنها صلوات بفرست، و آنها را به آرزوهایشان برسان، و یاری نمودن آنها را زیاد کن، و دستورات تو که به واسطه‌ی آنان محکم است، به اتمام برسان، و ما را یار آنها و یارانی برای دینت قرار بده، زیرا آنها جایگاه کلمات تو، و مکان علم تو، و ارکان توحید تو، و ستون‌های دینت، و والیان امر تو، و بندگان خالص تو، و آفریدگان برگزیده‌ات، و دوستان و نسل دوستانت، و برگزیده‌ای از فرزندان برگزیده‌ات هستند و از (سوی) ما برای آنان، درود و سلام بفرست، و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر آنها». (نجم الثاقب: ج ۲ ص ۷۰)

۴۳. سليم بن قيس في ذكر الامام المهدي والمهديين (ع)، قال: [.. ثم ضرب بيده على الحسين (ع) فقال: يا سلمان، مهدي أمي الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً من ولد هذا. إمام بن إمام، عالم بن عالم، وصي بن وصي، أبوه الذي يليه إمام وصي عالم. قال: قلت: يا نبي الله، المهدي أفضل أم أبوه؟ قال: أبوه أفضل منه. للأول مثل أجورهم كلهم لأن الله هداهم به] كتاب سليمان بن قيس: ص ۴۲۹، تحقيق الأنصاري.

۴۳- سليم بن قيس در مورد امام مهدي (ع) و مهديين (ع): سپس (پیامبر) دستش را بر حسین (ع) زد و فرمود: «ای سلمان! مهدي امت من، فردي که زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ستم و جور پر شده است، از فرزندان این فرد است، امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی، پدر او فردي است که بعد از او که امام وصی عالم است، می آید»، (سلمان) گفت: عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدي بهتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش از او بهتر است. برای او مانند پاداش همه ی آنها است، چون خدا، به واسطه ی او، ایشان را هدایت می کند». (کتاب سلیم بن قیس: ص ۴۲۹ تحقیق انصاری)

۴۴. علي بن بابويه: [۱۱۶] باب الدعاء في الوتر وما يقال فيه: وهذا مما ندأوم به نحن معاشر أهل البيت (ع): ... اللهم صل عليه وعلى آله من آل طه ويس، واخصص وليك، ووصي نبيك، وأخا رسولك، ووزيره، وولي عهده، إمام المتقين، وخاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد صلى الله عليه وآله، وابنته البتول، وعلى سيدي شباب أهل الجنة من الأولين والآخرين، وعلى الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، وعلى النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، وعلى بقيتك في أرضك، القائم بالحق في اليوم الموعود، وعلى الفاضلين المهديين الأئمة الخزنات] فقه الرضا: ص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۴۴- علي بن بابويه: ۱۱۶- باب دعا در (نماز) وتر و آنچه در آن گفته می شود: و ما اهل بيت (ع) به این مداومت داریم: خدایا بر او و بر خانواده ی او سلام برسان، (آنها که) آل طه و یس هستند، و ولی خودت را مخصوص کن، و وصی پیامبرت، و برادر پیامبرت، و وزیر او، و ولی عهد او، امام پرهیزگاران، و آخرین اوصیا از آخرین پیامبران محمد (ص) و دختر بتولش (س)، و بر آقایان جوانان اهل بهشت، از اولین و آخرین، و بر امامان راشد (ع)، (و) مهدي (ع) که آمدند، و بر نماینده های پرهیزگار نیکوکار امامان (ع) با فضیلت باقی، و بر ذخیره ی تو در زمینت، فردي که در روز موعود، قیام به حق می کند، و بر افراد بافضیلت مهديين (ع) امین نگهبان. (فقه الرضا: ص ۴۰۲ و ۴۰۳)

٤٥. محمد بن همام الاسكافي (من أصحاب سفراء الامام المهدي (ع)): [١٦٧] - عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله عز وجل: افترضت على عبادي عشرة فرائض، إذا عرفوها أسكنتهم ملكوتي وأبحتهم جناني، أولها: معرفتي، والثانية: معرفة رسولي إلى خلقي، والاقرار به، والتصديق له، والثالثة: معرفة أوليائي وأنهم الحجج على خلقي، من والاهم فقد والاني، ومن عاداهم فقد عاداني، وهم العلم فيما بيني وبين خلقي، ومن أنكرهم أصليته ناري وضاعفت عليه عذابي. والرابعة: معرفة الأشخاص الذين أقيموا من ضياء قدسي، وهم قوام قسطي. والخامسة: معرفة القوام بفضلهم والتصديق لهم [...] التمهيد: ص ٦٩.

٤٥- محمد بن همام اسكافي (از ياران سفيران امام مهدي (ع)): از مفضل: امام صادق (ع) فرمود: «خدای عزوجل، فرمود: «بربندگانم ده چیز را واجب نمودم، اگر آن را بشناسند، آنها را در ملکوت خود مسکن می‌دهم و بهشت‌های خود را برای آنها مباح می‌کنم. اولین آن: شناخت من، دومی: شناخت فرستاده‌ی من به سوی آفریدگانم و اقرار و تصدیق او، سومی: شناخت اولیای من و این که آنها حجت‌های من بر آفریده‌های من هستند، هر فردی آنها را بالا ببرد، مرا بالا برده است و هر فردی نسبت به آنها دشمنی کند، با من دشمنی نموده است. آنها نشانه‌ی بین من و آفریدگانم هستند، هر فردی که آنها را انکار کند، او را وارد آتش می‌کنم و عذاب خود را بر او دو برابر می‌کنم. چهارم: شناخت افرادی که به واسطه‌ی نور قدس من برپا شدند که آنها به پا دارنده‌ی عدل من هستند. پنجم: شناخت افرادی که به خاطر فضلشان قائم شدند و آنها را تصدیق کردند...» (تمهید: ص ٦٩)

٤٦. المجلسي: [كامل الزيارة: أبي، عن سعد، عن الجاموراني، عن الحسين بن سيف، عن أبيه عن الحضرمي، عن أبي جعفر وأبي عبد الله (عليهما السلام) قالاً في ذكر الكوفة: فيها مسجد سهيل الذي لم يبعث الله نبياً إلا وقد صلى فيه، ومنها يظهر عدل الله، وفيها يكون قائمه والقوام من بعده، وهي منازل النبيين والأوصياء والصالحين] بحار الأنوار: ج ٥٣ ص ١٤٨.

٤٦- مجلسی: امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در مورد کوفه فرمودند: «در آنجا مسجد سهله وجود دارد که خدا پیامبری را انتخاب نکرد مگر این که در آنجا نماز خواند. از آنجا عدل خدا آشکار می‌شود. در آن قائم او و قائم‌های بعد از او هستند. آنجا منزل‌های پیامبران و اوصیا و شایستگان است». (بحار الانوار: ج ٥٣ ص ١٤٨)

٤٧. وعنه: [١٤٨] - تفسير فرات بن إبراهيم: عبد الرحمان بن محمد العلوي معنعناً، عن ابن عباس في قوله تعالى: "والنهار إذا جليها" قال: يعني الأئمة منا أهل البيت يملكون الأرض في آخر الزمان

فیماؤها عدلاً وقسطاً بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۱۸. وفي المصدر القول للإمام الصادق (ع)، انظر: تفسير فرات الكوفي: ص ۵۶۳.

۴۷- مجلسی: ابن عباس در مورد سخن خداوند متعال می‌گوید: (قسم به روز هنگامی که آن را روشن نمود)، فرمود: یعنی امامانی از ما اهل بیت که در آخرالزمان، روی زمین پادشاهی کنند، و زمین را پُر از عدل و داد کنند. (بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۱۱۸) و در منبعی از فرمایشات امام صادق (ع): تفسیر فرات کوفی: ص ۵۶۳.

۴۸. علي النمازي: [۴۰- قوله تعالى: (والنهار إذا جليها) قال ابن عباس: يعني الأئمة منا أهل البيت يملكون الأرض في آخر الزمان] مستدرک سفینة البحار: ج ۴ ص ۸۶.

۴۸- علی نمازی: (در مورد) سخن خداوند متعال «قسم به روز هنگامی که آن را روشن نمود» ابن عباس می‌گوید: منظور، امامان از ما اهل بیت هستند که در آخرالزمان، فرمان‌روایی می‌کنند. (مستدرک سفینة البحار: ج ۴ ص ۸۶)

ثانياً: في كتب السنة

دوم: در کتابهای اهل سنت

ابن أبي حاتم الرازي: [۱۴۷۶۹- ذکر، عن يحيى بن أبي الخطيب، ثنا الوليد بن مسلم، ثنا صفوان بن عمرو، عن شريح بن عبيد، عن عمرو البكالي، عن كعب الأخبار قال: هم اثنا عشر، فإذا كان عند انقضائهم فيجعل مكان اثني عشر اثنا عشر مثلهم وكذلك وعد الله هذه الأمة فقراً: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) وكذلك فعل بني إسرائيل] تفسیر القرآن العظیم: ج ۸ ص ۲۶۲۸.

۱۵- ابن ابی حاتم رازی: کعب الاحبار می‌گوید: آنها دوازده نفر هستند. وقتی (حکومت) آنها به پایان برسد، به جای دوازده نفر، دوازده نفر (دیگر و) قرار داده می‌شود، خداوند به این امت، این گونه وعده داده است. (این آیه را) خواند: (خدا به افرادی که ایمان آوردند و (کارهای) شایسته انجام دادند وعده داده است که آنها را در زمین به جانشینی برگزینند، همان‌طور که افرادی که قبل آنها بودند را برگزید) و همچنین با بنی اسرائیل، این گونه نمود. (تفسیر قرآن عظیم: ج ۸ ص ۲۶۲۸).

العيني تعليقاً على (اثنا عشر أميراً ..)، قال: [وقيل: يحتمل أن يكون اثنا عشر بعد المهدي الذي يخرج في آخر الزمان ... وعن كعب الأحبار: يكون اثنا عشر مهدياً ثم ينزل روح الله فيقتل الدجال] عمدة القاري: ج ٢٤ ص ٢٨٢.

١٦- عینی بر (عبارت) «دوازده امير» این گونه تعليق می زند، می گوید: و گفته شد: احتمال دارد که دوازده نفر، بعد از مهدی (ع) باشند که در آخر الزمان می آیند... و کعب الاحبار (می گوید): دوازده مهدی (ع) هستند؛ بعد روح الله فرستاده می شود (و) دجال را می کشد. (عمدة القاری: ج ٢٤ ص ٢٨٢)

وهذا بعض ما رواه نعيم بن حماد المروزي في فتنه تحت عنوان (ما يكون بعد المهدي):

بعضی از روایاتی که نعيم بن حماد مروزی در «فِتن» خود، آن را تحت عنوان «اتفاقاتی که بعد از مهدی (ع) به وقوع می پیوندد» بیان کرده است.

وقال: [حدثنا ابن وهب عن ابن أنعم عن أبي عبد الرحمن الحبلي عن عبد الله بن عمرو قال: ثلاثة أمراء يتوالون تفتح الأرضين كلها عليهم كلهم صالح؛ الجابر ثم المفرح ثم ذو العصب يمكثون أربعين سنة ثم لا خير في الدنيا بعدهم] الفتن: ص ٢٤٢.

١٧- عبدالله بن عمرو می گوید: سه امير هستند که ولایت دارند. تمام زمین برای آنها فتح می شود و همه ی آنها شایسته هستند: جابر، بعد مفرح، بعد ذوالعصب. در زمین چهل سال حکومت می کنند. بعد از آنها در دنیا خیری نیست. (فتن: ص ٢٤٢)

وقال: [حدثنا يحيى بن سعيد العطار عن سليمان بن عيسى وكان علامة في الفتن قال: بلغني أن المهدي يمكث أربعة عشر سنة ببیت المقدس ثم يموت ثم يكون من بعده شريف الذكر من قوم تبع يقال له منصور ببیت المقدس إحدى وعشرين سنة ... وهو الذي يخرج عليه المولى اسمه اسم نبي وكنيته كنية نبي ... ثم يقتل، ثم يملك من بعده هيم المهدي الثاني وهو الذي يقتل الروم ويهزمهم ويفتح القسطنطينية ويقيم فيها ثلاث سنين أربعة أشهر وعشرة أيام ثم ينزل عيسى بن مريم (ع) فيسلم الملك إليه] الفتن: ص ٢٤.

١٨- سليمان بن عيسى که در فتن فرد دانایی بود، می گوید: خبری به من رسیده است که مهدی (ع) چهارده سال در بیت المقدس می ماند و بعد از آن می میرد و بعد فرد شریفی از قوم «تبع» می آید که به او منصور گفته می شود، در بیت المقدس بیست و یک سال می ماند... و او است که بر او فردی خروج می کند که نامش نام پیامبر (ص) و کنیه اش کنیه ی پیامبر (ص) است... بعد کشته می شود. بعد از او «هیم» که

مهدی (ع) دوم است حکومت می کند. او فردی است که رومیان را می کشد و آنها را شکست می دهد و قسطنطنیه را فتح می کند، و در آن سه سال و چهار ماه و ده روز می ماند. بعد عیسی بن مریم (ع) (از آسمان) می آید و فرمانروایی به او داده می شود. (فتن: ص ۲۴۳)

وقال: [حدثنا رشدين عن ابن لهيعة عن أبي قبيل عن عبد الله بن عمرو قال: بعد المهدي الذي يُخرج أهل اليمن إلى بلادهم ثم المنصور ثم من بعده المهدي الذي تفتح على يديه مدينة الروم] الفتن: ص ۲۴۴.

۱۹- عبدالله بن عمر می گوید: بعد مهدی (ع) (می آید) که اهل یمن به شهر هایشان می روند. بعد منصور (ع) و بعد مهدی (ع) که به دستش، شهر روم فتح می شود. (فتن: ص ۲۴۴)

وقال: [حدثنا الوليد بن أبي عبد الله مولى بني أمية عن محمد بن الحنفية قال: ينزل خليفة من بني هاشم بيت المقدس يملأ الأرض عدلاً بيني بيت المقدس بناء لم يبين مثله يملك أربعين سنة تكون هدنة الروم على يديه في سبع سنين يقين في خلافته ثم يغدرون به ثم يجتمعون له بالعمق فيموت فيها غماً، ثم يلي بعده رجل من بني هاشم ثم تكون هزيمتهم وفتح القسطنطينية على يديه ثم يسير إلى رومية فيفتحها ويستخرج كنوزها ومائدة سليمان بن داود عليهما السلام ثم يرجع إلى بيت المقدس فينزلها ويخرج الدجال في زمانه وينزل عيسى بن مریم (ع) فيصلح خلفه] الفتن: ص ۲۴۶.

۲۰- محمد بن حنفیه می گوید: خلیفه ای از بنی هاشم در بیت المقدس فرود می آید و زمین را پُر از عدل می کند. بیت المقدس را به گونه ای می سازد که فردی مانند او نساخته باشد. چهل سال حکومت می کند. در (مدت) هفت سال که از خلافت او باقی مانده است، جنگ روم (و از بین بردن آنها) به دست او است. بعد علیه او توطئه می کنند و او را در سیاهچال قرار می دهند و او آنجا، از غم و اندوه می میرد. بعد از او مردی از بنی هاشم می آید. شکست آنها و فتح قسطنطنیه به دست او است. بعد به سمت روم می رود و آن را فتح می کند و گنج های آن و مائده ی سلیمان بن داوود (ع) را بیرون می آورد. بعد به بیت المقدس بازمی گردد و در آنجا می ماند. دجال در زمان او بیرون می آید و عیسی بن مریم (ع) (از آسمان) می آید و پشت سر او نماز می خواند. (فتن: ص ۲۴۶)

وقال: [حدثنا ابن وهب عن ابن لهيعة عن الحارث بن يزيد سمع عتبة بن راشد الصديقي سمع عبد الله بن الحجاج سمع عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما يقول: الجابر ثم المهدي ثم المنصور ثم السلام ثم أمير العصب فمن استطاع أن يموت بعد ذلك فليمت.

۲۱- عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: جابر، بعد مهدی (ع)، بعد منصور (ع)، بعد سلام، بعد امیر عصب، هر فردی بعد از آن می تواند بمیرد، بمیرد.

حدثنا ابن وهب عن عبد الرحمن بن زياد عن أبي عبد الرحمن الحبلي عن عبد الله بن عمرو قال: ثلاثة خلفاء يتوالون كلهم صالح عليهم تفتح الأرضين أولهم جابر والثاني المفرج والثالث ذو العصب يمكنون أربعين سنة لا خير في الدنيا بعدهم ...

٢٢- عبدالله بن عمرو می گوید: سه خلیفه هستند که ولایت دارند. همه ی آنها شایسته هستند. به واسطه ی آنها تمام زمین فتح می شود. اولین آنها جابر، دومی آنها مفرج، سومی ذو العصب. در زمین چهل سال می ماندند. بعد از آنها در دنیا خیری نیست....

حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن أرطاة قال: بلغني أن المهدي يعيش أربعين عاماً ثم يموت على فراشه ثم يخرج رجل من قحطان مثقوب الأذنين على سيرة المهدي بقاؤه عشرين سنة ثم يموت قتلاً بالسفاح، ثم يخرج رجل من أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم مهدي حسن السيرة يفتح مدينة قيصر وهو آخر أمير من أمة محمد صلى الله عليه وسلم ثم يخرج في زمانه الدجال وينزل في زمانه عيسى بن مريم (ع) [الفتن: ص ٢٤٧ - ٢٤٨].

٢٣- ارطاة می گوید: به من (خبری) رسیده است که مهدی (ع) چهل سال زندگی می کند. بعد در بستر خود می میرد. بعد مردی از قحطان خروج می کند که گوش هایش سوراخ است و بر سیره ی مهدی (ع) عمل می کند. بیست سال می ماند. بعد به دست سفاح (خون ریز زناکار) کشته می شود. بعد مردی از خانواده ی پیامبر (ص) خروج می کند که مهدی نیکو سیرت است. شهر قیصر را فتح می کند. او آخرین امیر از امت محمد (ص) است. بعد دجال در زمان او خروج می کند، و عیسی بن مریم (ع) در زمان او (از آسمان) فرود می آید. (فتن: ص ٢٤٧ و ٢٤٨)

وقال: [حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن أرطاة قال: بعد المهدي رجل من قحطان مثقوب الأذنين على سيرة المهدي حياته عشرين سنة ثم يموت قتلاً بالسلاح، ثم يخرج رجل من أهل بيت أحمد صلى الله عليه وسلم حسن السيرة يفتح مدينة قيصر وهو آخر ملك أو أمير من أمة أحمد صلى الله عليه وسلم ويخرج في زمانه الدجال وينزل في زمانه عيسى (ع) [الفتن: ص ٢٥١].

٢٤- ارطاة می گوید: بعد از مهدی (ع)، مردی از قحطان می آید که گوش هایش سوراخ است که بر سیره ی مهدی (ع) عمل می کند. بیست سال زندگی می کند. بعد با سلاح کشته می شود. بعد مردی از اهل بیت احمد (ص) خروج می کند که سیره ی نیکویی دارد. شهر قیصر را فتح می کند و آخرین فرمانده یا امیر از امت احمد (ص) می باشد. در زمان او است که دجال خروج می کند و عیسی (ع) در زمان او (از آسمان) فرود می آید. (فتن: ص ٢٥١)

ملحق (۳): بعض روایات المهدي الأول (ع) في كتب الشيعة

والسنة

پیوست ۳: بعضی از روایات مهدی اول (ع) در کتابهای شیعه و

اهل سنت

طالعنا وصیة رسول الله (ص) المقدسة، ورأينا المهدي أحمد فيها، وصي الإمام المهدي (ع) وأول مقرب إليه ومؤمن به، والآن أعرض بعض الروايات التي ذكرته في كتب الفريقين:
وصيت مقدس رسول الله (ص) را مطالعه نمودیم و مهدی (احمد) (ع) را در آن دیدیم؛ وصی امام مهدی (ع) و اولین نزدیکان و مؤمنان به او. اکنون بعضی از روایاتی را می آورم که در کتابهای «فريقين» (شیعه و اهل سنت) ذکر شده است:

أولاً: في كتب الشيعة

اول: در کتابهای شیعه

أ- إنه إمام من آل محمد (ص) (الثاني عشر من ولد رسول الله وعلي):
الف- او امامی از آل محمد (ع) و دوازدهمین فرزند رسول الله و علی است:

٤٩. الكليني: [٧- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَرَسُولِ اللَّهِ وَعَلِيٍّ (ع) هُمَا الْوَالِدَانِ] الكافي: ج ١ ص ٥٣١.

٤٩- کلینی: زراره گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: «دوازده امام از آل محمد (ص)، همگی مُحَدَّث (فرشتگان با آنها سخن می گوید) از فرزندان رسول الله (ص) و از فرزندان علی (ع) هستند، و رسول الله (ص) و علی (ع) پدران آنها هستند». (کافی: ج ١ ص ٥٣١)

۵۰. وعنه: [۸] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ .. (في أسئلة اليهودي لأمير المؤمنين (ع)): ... أَخْبَرَنِي عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَا لَهَا مِنْ إِمَامٍ هُدَى، وَأَخْبَرَنِي عَنْ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ أَيْنَ مَنْزِلُهُ فِي الْجَنَّةِ، وَأَخْبَرَنِي مَنْ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَامًا هُدَى مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا وَهُمْ مِنِّي، وَأَمَّا مَنْزِلُ نَبِيِّنَا فِي الْجَنَّةِ فَفِي أَفْضَلِهَا وَأَشْرَفِهَا جَنَّةِ عَدْنٍ، وَأَمَّا مَنْ مَعَهُ فِي مَنْزِلِهِ فِيهَا فَهَؤُلَاءِ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّهُمُ وَجَدَّتْهُمْ وَأُمَّ أُمَّهُمُ وَذَرَارِيُّهُمْ لَا يَشْرِكُهُمْ فِيهَا أَحَدًا] الكافي: ج ۱ ص ۵۳۲.

۵۰- کلینی: ابو سعید خدری در سؤال هایی که فرد یهودی از امیرالمؤمنین (ع) پرسید، می گوید: از این امت به من خبر بده که چه تعداد امام هدایت دارند؟ از پیامبران محمد (ص) به من خبر بده که جایگاه او در بهشت کجا است؟ و به من خبر بده که چه فردی با او در بهشت است؟ امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود: «برای این امت دوازده امام هدایت وجود دارند که از فرزندان پیامبر هستند و آنها از من می باشند. اما جایگاه پیامبر (ص) ما در بهشت، در بهترین و با شرافت ترین جای آن است، بهشت عدن. اما این که چه فردی با ایشان در بهشت است، آنها دوازده فرد از فرزندان او و مادرشان و جدشان و مادر مادرشان و فرزندانشان هستند که هیچ کسی با آنها شریک نیست». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۲)

۵۱. وعنه: [۹] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَيْنَ يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرَهُمُ الْقَائِمُ (ع)؛ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ] الكافي: ج ۱ ص ۵۳۲.

۵۱- کلینی: امام باقر (ع) از قول جابر بن عبدالله انصاری می فرماید: «محضر فاطمه (س) وارد شدم در حالی که بین دستانش لوحی بود که در آن نام های اوصیا از فرزندان او بود. (آن را) شمردم. دوازده نفر بودند. آخرین آنها قائم (ع) بود. سه نفر آنها محمد و سه نفر آنها علی بود». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۲)

۵۲. وعنه: [۱۰] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا (ص) إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَجَعَلَ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَيْ عَشَرَ وَصِيًّا مِنْهُمْ مَنْ سَبَقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَقِيَ وَكُلُّ وَصِيٍّ جَرَتْ بِهِ سُنَّتُهُ وَالْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ (ص) عَلَى سُنَّتِهِ أَوْصِيَاءُ عِيْسَى وَكَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى سُنَّتِ الْمَسِيحِ] الكافي: ج ۱ ص ۵۳۲.

۵۲- کلینی: امام باقر (ع) فرمود: «خدا، محمد (ص) را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده

وصی قرار داد، بعضی از آنها قبلاً بودند و بعضی از آنها بعداً می آیند، هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد (ص) بر سنت اوصیای عیسی (ع) هستند، و دوازده نفر بودند و امیرالمؤمنین (ع) بر سنت مسیح (ع) است». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۲)

۵۳. وعنه: [۱۴] أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ (ع): يَقُولُ الْإِثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَوُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، فَرَسُولُ اللَّهِ (ص) وَعَلِيٌّ (ع) هُمَا الْوَالِدَانِ [الكافي: ج ۱ ص ۵۳۳].

۵۳- کلینی: زراره می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: «دوازده امام (ع) از آل محمد (ص)، همگی آنها مُحَدَّث از فرزندان رسول الله (ص) و از فرزندان علی بن ابی طالب (ع) هستند. رسول الله (ص) و علی (ع) پدران آنها هستند». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۳)

۵۴. وعنه: [۱۷] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْعُصْفُورِيِّ عَنْ عَمْرٍو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرَ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنِّي وَائْتَنِي عَشْرَ مِنْ وُلْدِي وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ زُرُّ الْأَرْضَ يَعْني أَوْتَادَهَا وَجِبَالَهَا بِنَا أَوْتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا فَإِذَا ذَهَبَ الْإِثْنَا عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَلَمْ يُنْظَرُوا [الكافي: ج ۱ ص ۵۳۴].

۵۴- کلینی: امام باقر (ع) فرمود: رسول الله (ص) فرمود: «من و دوازده نفر از فرزندان من و تو ای علی، «زر» زمین هستیم، یعنی میخها و کوههای آن. به واسطه‌ی ما خدا زمین را نگه داشته است که اهالی خود را در آن فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می برد و به آنها فرصت داده نمی شود». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۴)

۵۵. وعنه أيضاً: [۱۸] وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرَ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مِنْ وُلْدِي اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً نَجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مَفْهُمُونَ أَخْرَهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا [الكافي: ج ۱ ص ۵۳۴].

۵۵- کلینی: امام باقر (ع) فرمود: رسول الله (ص) فرمود: «از فرزندان من، دوازده نقیب (نماینده) هستند که برگزیده‌ی مُحَدَّث فهیم هستند. آخرین آنها قائم (به حق) است. زمین را پر از عدل می کند همان طور که از ستم پر شده است». (کافی: ج ۱ ص ۵۳۴)

ب- وأنه يوصف بالمهدي أيضاً واسمه أحمد:

ب- این که به مهدی (ع) توصیف می شود و نامش احمد است:

٥٦. الطوسي: [١٢٧]— وروی عبد الله بن محمد بن خالد الكوفي، عن منذر بن محمد بن قابوس، عن نصر بن السندي، عن أبي داود سليمان بن سفيان المسترق، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الحارث بن المغيرة، عن الأصبع بن نباتة. ورواه سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن مالك الجهني، عن الأصبع بن نباتة، قال: أتيت أمير المؤمنين (ع) فوجدته ينكت في الأرض، فقلت له: يا أمير المؤمنين ما لي أراك مفكراً تنكت في الأرض؟ أرغبته منك فيها؟ قال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا قط، ولكني تفكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدي هو المهدي الذي يملأها عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يكون له حيرة وغيبته تضل فيها أقوام ويهتدي فيها آخرون. قلت: يا مولاي فكم تكون الحيرة والغيبته؟ قال: ستة أيام، أو ستة أشهر، أو ست سنين. فقلت: وإن هذا الأمر لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق، وأنا لك بهذا الأمر يا أصبع، أولئك خيار هذه الأمة مع أبرار هذه العترة، قال: قلت: ثم ما يكون بعد ذلك؟ قال: ثم يفعل الله ما يشاء فإن له بداءات وإرادات وغايات ونهايات] الغيبة: ص ١٦٦.

٥٦- طوسی: اصبع بن نباته می گوید: خدمت امیرالمؤمنین (ع) رسیدم. دیدم ایشان در زمین (با چوب) خط کشی می کند. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین (ع)! چه شده است که شما را در حال تفکر و خط کشی بر روی زمین می بینم؟ آیا در آن میلی داری؟ فرمود: «نه، به خدا قسم! نه در زمین و نه در دنیا میلی ندارم؛ ولی در مورد مولودی فکر می کنم که از نسل یازدهمین فرزند من است. او مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر بوده است. برای او سرگردانی و غیبتی است. گروهی در آن گمراه و گروهی در آن هدایت می شوند»، عرض نمودم: ای مولای من، سرگردانی و غیبت او چه مقدار طول می کشد؟ فرمود: «شش روز، شش ماه، یا شش سال». عرض نمودم: آیا این مسأله اتفاق می افتد؟ فرمود: «بله. گویی که ایشان آفریده شده است. ای اصبع تو را با این مسأله چه کار! آنها بهترین های این امت همراه افراد نیکوی این عترت هستند»، (اصبع) گفت: عرض نمودم: بعد از آنچه اتفاق می افتد؟ فرمود: «سپس خداوند آنچه بخواهد انجام می دهد که او بداءها، ارادات، هدفها و نهایت های دارد». (غیبت: ص ١٦٦)

٥٧. وعنه: [٤٣٧]— وروی حذلم بن بشیر قال: قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام: صف لي خروج المهدي وعرفني دلائله وعلاماته؟ فقال: يكون قبل خروجه خروج رجل يقال له: عوف السلمي

بأرض الجزيرة، ويكون مأواه تكريت وقتله بمسجد دمشق ثم يكون خروج شعيب بن صالح من سمرقند. ثم يخرج السفیانی الملعون من الوادي اليابس وهو من ولد عتبة بن أبي سفیان، فإذا ظهر السفیانی اختفى المهدي ثم يخرج بعد ذلك [الغیبة: ص ۴۴۳].

۵۷- طوسی: حذلم بن بشیر می گوید: به علی بن حسین (ع) عرض کردم: خروج مهدی (ع) را برایم توصیف کن و دلایل و نشانه‌های آن را به من بفرما؟ فرمود: «قبل از خروج او مردی در سرزمین جزیره می‌آید که به او عوف سلمی گفته می‌شود، جایگاه او تکريت است و در مسجد دمشق می‌میرد. بعد شعيب بن صالح از سمرقند خروج می‌کند. بعد سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می‌کند، او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است. وقتی سفیانی ظاهر شود، مهدی پنهان می‌شود و بعد از آن خروج می‌کند». (غیبت: ص ۴۴۳)

۵۸. وعنه أيضاً: [۴۶۳]. وعنه (أي الفضل)، عن إسماعيل بن عياش، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن حذيفة قال: سمعت رسول الله (ص) وذكر المهدي فقال: إنه يبایع بين الركن والمقام، اسمه أحمد وعبد الله والمهدي، فهذه أسماؤه ثلاثتها [الغیبة: ص ۴۵۴].

۵۸- طوسی: حذیفه می گوید: از رسول الله (ص) شنیدم که مهدی (ع) را یاد نمودند و فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. نام او احمد و عبدالله و مهدی است. اینها، نام‌های سه گانه‌ی او است». (غیبت: ص ۴۵۴)

۵۹. الصدوق: [۱۷]— حدثنا علي بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال: حدثنا إسماعيل بن مالك، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود زياد بن المنذر، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر، عن أبيه، عن جده (ع) قال: قال أمير المؤمنين (ع) ... (وبعد أن ذكر صفة القائم (ع) قال) .. له اسمان: اسم يخفى واسم يعلن، فأما الذي يخفى فأحمد وأما الذي يعلن فمحمد، إذا هز رايته أضاء لها ما بين المشرق والمغرب، ووضع يده على رؤوس العباد فلا يبقى مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد، وأعطاه الله تعالى قوة أربعين رجلاً، ولا يبقى ميت إلا دخلت عليه تلك الفرحة .. [كمال الدين وتمام النعمة: ص ۶۵۳].

۵۹- صدوق: امام محمد باقر (ع) از پدرش (ع) از جدش (ع): امیرالمؤمنین (ع) بعد از یاد نمودن ویژگی‌های قائم (ع) فرمود: «برای او دو نام وجود دارد: نام پنهان و نام آشکار. اما نام پنهان، احمد و نام آشکار محمد است. وقتی پرچم خود را بلند کند، آنچه ما بین مشرق و مغرب است را نورانی می‌کند، و دستش را بر سرهای بندگان می‌گذارد. مؤمنی نمی‌ماند مگر این که قلب او محکم‌تر از آهن می‌شود، و خدای متعال به او قدرت چهل مرد را می‌دهد، و مُرده‌ای نمی‌ماند مگر این که آن خوشحالی وارد قلبش می‌شود». (كمال الدين وتمام النعمة: ص ۶۵۳)

٦٠. السيد بهاء الدين النجفي: [وعن الباقر (ع) - بالطريق المذكور يرفعه إلى جابر - قال: إن لله تعالى كنزاً بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: "أحمد أحمد"، يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأني أنظر إليه عابر الفرات. فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج] منتخب الأنوار المضيئة: ص ٣٤٣.

٦٠- سيد بهاء الدين نجفی: امام باقر (ع) فرمود: «خدای متعال گنج‌هایی در طالقان دارد که نه طلا هستند و نه نقره، دوازده هزار نفر در خراسان هستند که شعارشان «احمد احمد» است. جوانی از بنی هاشم که فرماندهی آنها است، بر قاطری خاکستری سوار است و بر پیشانی او سربندی سرخ بسته است. انگار او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند. وقتی این را شنیدید، به سوی او بشتابید، هرچند سینه‌خیز بر روی یخ‌ها». (منتخب الانوار مضيئه: ص ٣٤٣)

ج- وأنه القائم وصاحب الأمر^١ أيضاً واليماني الموعود:

ج- او قائم و صاحب الأمر^٢ و همچنين يمانی موعود است:

٦١. الكليني: [٤٨٤] — مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْحَلَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: اخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَالنِّدَاءِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمُخْتَوِمِ، قُلْتُ: وَكَيْفَ النِّدَاءُ، قَالَ: يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ أَلَّا إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ قَالَ: وَيُنَادِي مُنَادٍ فِي آخِرِ النَّهَارِ أَلَّا إِنَّ عُثْمَانَ وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ] الكافي: ج ٨ ص ٣١٠.

٦١- کلینی: محمد بن علی حلبی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «اختلاف بین بنی عباس حتمی است. نداء حتمی است. خروج قائم حتمی است»، عرض کردم: ندا چگونه است؟ فرمود: «منادی از آسمان در اول روز ندا می‌دهد: آگاه باشید! علی (ع) و شیعیانش همان رستگاران هستند»، فرمود: «منادی در آخر روز ندا می‌دهد: آگاه باشید! عثمان و شیعیانش همان رستگارانند». (کافی: ج ٨ ص ٣١٠)

^١ - إن الوصف المذكور للقائم وصاحب الأمر في هذه الروايات مثل كونه علامة حتمية لظهور الامام المهدي (ع) بل من الميعاد، وأنه من يقاتل السفيناني، أو أنه يُسجن وابن أمة سوداء، لا ينطبق على الامام المهدي (ع) بكل تأكيد.

^٢ - ویژگی‌های یاد شده برای قائم (ع) و صاحب الأمر در این روایت‌ها، مثل این که او نشانه‌ی حتمی ظهور امام مهدی (ع) است بلکه از جمله ميعاد است، و این که با سفینانی می‌جنگد، یا این که زندانی می‌شود و فرزند کنیز سبزه است، قطعاً این ویژگی‌ها بر امام مهدی (ع) تطبیق نمی‌کند.

٦٢. النعماني: [٣]— أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن المفضل وسعدان بن إسحاق بن سعيد وأحمد بن الحسين ومحمد بن أحمد بن الحسن القطوانى، جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم الجواليقي، عن يزيد الكناسي، قال: سمعت أبا جعفر الباقر (ع) يقول: إن صاحب هذا الأمر فيه شبه من يوسف، ابن أمة سوداء، يصلح الله له أمره في ليلة الغيبة: ص ١٦٦.

٦٢- نعماني: يزيد كناسي مي گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: «در صاحب این امر شباهتی از يوسف است، فرزند کنیز سیئه چُرده است، خدا امر او را در یک شب آماده می کند». (غیبت: ص ١٦٦)

٦٣. وعنه: [٥]— وحدثنا علي بن أحمد، عن عبید الله بن موسى، عن عبد الله بن جبلة، عن الحسن بن أبي حمزة، عن أبي بصير، قال: سمعت أبا جعفر الباقر (ع) يقول: في صاحب هذا الأمر سنة من أربعة أنبياء: سنة من موسى، وسنة من عيسى، وسنة من يوسف، وسنة من محمد (ص). فقلت: ما سنة موسى؟ قال: خائف يترقب. قلت: وما سنة عيسى؟ فقال: يقال فيه ما قيل في عيسى. قلت: فما سنة يوسف؟ قال: السجن والغيبة. قلت: وما سنة محمد (ص)؟ قال: إذا قام سار بسيرة رسول الله (ص) إلا أنه يبين آثار محمد، ويضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر هرجاً مرجاً حتى يرضى الله. قلت: فكيف يعلم رضا الله؟ قال: يلقي الله في قلبه الرحمة [الغيبة: ص ١٦٧].

٦٣- نعماني: ابو بصير مي گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: «در صاحب این امر سنتی از چهار پیامبر است: سنتی از موسی (ع)، سنتی از عیسی (ع)، سنتی از یوسف (ع)، سنتی از محمد (ص)». عرض کردم: سنت موسی (ع) چیست؟ فرمود: «ترسان و مراقب است». عرض کردم: سنت عیسی (ع) چیست؟ فرمود: «در مورد او سخنانی که در مورد عیسی (ع) گفته شد، گفته می شود». عرض نمودم: سنت یوسف (ع) چیست؟ فرمود: «زندانی و غیبت». عرض کردم: سنت محمد (ص) چیست؟ فرمود: «وقتی قیام کند، با سیره ی رسول الله (ص) رفتار می کند ولی آثار محمد (ص) را بیان (و روشن) می کند. شمشیر را هشت ماه بر دوش می گیرد. می کُشد و می کُشد تا این که خدا خوشنود شود»، عرض کردم: خوشنودی خدا را چگونه می فهمد؟ فرمود: «خدا مهربانی را در قلب او می نهد». (غیبت: ص ١٦٧)

٦٤. وعنه: [١٣]— أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة، قال: حدثني أحمد بن يوسف بن يعقوب أبو الحسن الجعفي من كتابه، قال: حدثنا إسماعيل بن مهران، قال: حدثنا الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي (عليهما

السلام)، أنه قال: إذا رأيتم ناراً من المشرق شبه الهندي العظيم تطلع ثلاثة أيام أو سبعة فتوقعوا فرج آل محمد (ص) إن شاء الله عز وجل إن الله عزيز حكيم

۶۴- نعمانی: ابی بصیر می‌گوید: امام باقر (ع) فرمود: «وقتی آتشی از مشرق دیدید که شبیه زردی بزرگی بود و سه یا هفت روز طول کشید، منتظر فرج (و گشایش) آل محمد (ع) باشید، اگر خدای عزوجل بخواهد و خداوند عزیز و با حکمت است....»

وقال (ع): لا يقوم القائم (ع) إلا على خوف شديد من الناس وزلازل وفتنة، وبلاء يصيب الناس، وطاعون قبل ذلك، وسيف قاطع بين العرب، واختلاف شديد في الناس، وتشتت في دينهم، وتغير من حالهم، حتى يتمنى المتمني الموت صباحاً ومساءً من عظم ما يرى من كلب الناس وأكل بعضهم بعضاً، فخروجه (ع) إذا خرج يكون اليأس والقنوط من أن يروا فرجاً، فيا طوبى لمن أدركه وكان من أنصاره، والويل كل الويل لمن ناواه وخالفه، وخالف أمره، وكان من أعدائه

و فرمود: قائم (ع) فقط زمانی قیام می‌کند که ترس شدیدی در میان مردم، زلزله‌ها و فتنه‌هایی که به مردم می‌رسد، و بلا و طاعون قبل از آن و شمشیر برنده در عرب و اختلاف شدید بین مردم و اختلاف در دینشان و تغییر حالشان، تا این که افراد، شب و روز درخواست مرگ می‌کند، به خاطر اخلاق بد مردم (مانند سگ) و خوردن (حق) یکدیگر. خروج او زمانی است که (مردم) از دیدن فرج ناامید شوند. خوش به حال فردی که او را درک کند و از یاران او شود. وای بر فردی که با او مخالفت کند و از او نافرمانی کند و از دستورش سرپیچی کند و از دشمنان او شود....

ثم قال (ع): خروج السفیانی والیمانی والخراسانی فی سنته واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیكون البأس من كل وجه، ویل لمن ناواهم، ولیس فی الرايات رایة اهدى من رایة الیمانی، هی رایة هدی، لأنه یدعو إلى صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس وکل مسلم، وإذا خرج الیمانی فانهض إلیه فإن رایته رایة هدی، ولا یحل لمسلم أن یتلوی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه یدعو إلى الحق وإلى طریق مستقیم] الغیبة: ص ۲۶۲ - ۲۶۴.

سپس فرمود: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و یک روز است، و پشت سر هم هستند، عذاب از هر سو است. وای بر فردی که با آنها مخالفت کند. در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت کننده‌تر از پرچم یمانی نیست، پرچم هدایت، همان است چون به سوی صاحبان دعوت می‌کند. وقتی یمانی خروج کرد، خرید و فروش سلاح بر مردم و همه‌ی مسلمانان حرام می‌شود. وقتی یمانی خروج کرد، به سوی

او بشتاب، چون پرچم او پرچم هدايت است و بر هيچ مسلماني جايز نيست كه از او سريچي كند؛ هر فردي اين كار را انجام دهد، اهل آتش (جهنم) مي شود، چون او به حق و راه مستقيم دعوت مي كند». (غيبت: ص ٢٦٢ تا ٢٦٤)

٦٥. وعنه أيضاً: [١٠- أخبرنا محمد بن همام، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن عبد الله الخالنجي، قال: حدثنا أبو هاشم داود بن القاسم الجعفري، قال: كنا عند أبي جعفر محمد بن علي الرضا (ع) فجرى ذكر السفيناني، وما جاء في الرواية من أن أمره من المحتوم، فقلت لأبي جعفر: هل يبديو لله في المحتوم؟ قال: نعم. قلنا له: فنخاف أن يبديو لله في القائم. فقال: إن القائم من الميعاد، والله لا يخلف الميعاد] الغيبة: ص ٣١٥.

٦٥- نعمانی: ابوهاشم داوود بن قاسم جعفري می گوید: نزد امام جواد (ع) بودیم، و ذکر سفینانی به میان آمد، و این که در روایت آمده است که امر او محتوم است. به ابا جعفر (ع) عرض نمودم: آیا خداوند در محتوم بدا حاصل می کند؟ فرمود: «بله»، به ایشان عرض کردم: می ترسیم که خدا در قائم بدا حاصل کند. فرمود: «قائم ميعاد است و خداوند در ميعاد تخلف نمی کند». (غيبت: ص ٣١٥)

٦٦. حسن بن سليمان الحلي: [الحسين بن حمدان عن محمد بن إسماعيل وعلي بن عبد الله الحسينيين عن أبي شعيب محمد بن نصر عن عمر بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل ابن عمر قال: سألت سيدي الصادق (ع) فبغير سنة القائم بايعوا له قبل ظهور (وقبل) قيامه (ع) فقال (ع): يا مفضل كل بيعة قبل ظهور القائم (ع) فبيعة كفر ونفاق وخديعة لعن الله المبايع لها والمبايع له، بل يا مفضل يسند القائم (ع) ظهره إلى الحرم ويمد يده فترى بيضاء من غير سوء ويقول: هذه يد الله وعن الله وبأمر الله ثم يتلو هذه الآية (ان الذين يبايعونك إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم) ... ويكون هذا أول طلوع الشمس في ذلك اليوم، فإذا طلعت الشمس وأضاءت صاح صائح بالخلائق من عين الشمس بلسان عربي مبين يسمع من في السماوات والأرضين: يا معشر الخالقي هذا [مهدي] آل محمد ويسميه باسم جده رسول الله (ص) ويكنيه وينسبه إلى أبيه الحسن الحادي عشر^١ إلى الحسين بن علي صلوات الله عليهم أجمعين بايعوه تهتدوا ولا تخالفوا امره فتضلوا فإذا دنت الشمس للغروب صرخ صارخ من مغربها: يا مشعر الخلائق قد ظهر ربكم بوادي اليا بس من أرض فلسطين وهو عثمان بن عنبسة الأموي من ولد يزيد بن

^١ - واضح أن الرواية تتحدث عن القائم المتزامن ظهوره وبيعته مع السفيناني بل قبله حتى، في حين أن الامام المهدي (ع) لا يكون ظاهراً وقتذاك، والسفینانی علامة على قرب أيامه كما هو معلوم، ولا يوجد رجل غير الامام المهدي (ع) وصف بالقائم والمهدي في الروايات في زمن الظهور غير ابنه أحمد كما عرفنا، وإذا ما نسبنا (أحمد) إلى الامام الحادي عشر في الوصية (أي الحسن (ع))، فسيكون اسمه (أحمد الحسن)، والحمد لله رب العالمين.

معاوية لعنهم الله فبايعوه تهتدوا ولا تخالفوا عليه فتضلوا، فيرد عليه الملائكة والجن والنقباء قوله ويكذبونه ويقولون له سمعنا وعصينا ولا يبقى ذو شك ولا مرتاب ولا منافق ولا كافر إلا ضل بالنداء الأخير، وسيدنا القائم صلوات الله عليه مسنده ظهره إلى الكعبة ويقول: يا معشر الخلائق ألا ومن أراد أن ينظر إلى آدم وشيث فما أنا ذا آدم وشيث، ألا ومن أراد أن ينظر إلى نوح وولده سام فما أنا نوح وسام، ألا ومن أراد أن ينظر إلى إبراهيم وإسماعيل فما أنا إبراهيم وإسماعيل، ألا ومن أراد أن ينظر إلى موسى ويوشع فما أنا موسى ويوشع، ألا ومن أراد أن ينظر إلى عيسى وشمعون فما أنا عيسى وشمعون، ألا ومن أراد أن ينظر إلى محمد (ص) وأمير المؤمنين صلوات الله عليه فما أنا محمد (ص) وأمير المؤمنين (ع)، ألا ومن أراد أن ينظر إلى الحسن والحسين (عليهما السلام) فما أنا الحسن والحسين (عليهما السلام)، ألا ومن أراد أن ينظر إلى الأئمة من ولد الحسين (ع) فما أنا الأئمة من ولد الحسين (ع)، أجيئوا إلي مسألتي فاني أنبئكم بما نبئتم به وما لم تنبئوا به ومن كان يقرأ الكتب والصحف فليسمع مني ...] مختصر بصائر الدرجات: ص ١٨٣-١٨٤.

٦٦- حسن بن سليمان حلي: مفضل بن عمر می گوید: از آقای خودم، امام صادق (ع) سؤال نمودم: ... به غیر از سنت قائم (ع)، قبل از ظهور و قیامش، با او بیعت کنید. فرمود: «ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم (ع)، بیعت کفر و نفاق و فریب دادن است؛ خدا فردی که با او بیعت می کند و کسی که با او بیعت می شود را لعن می کند. ای مفضل! قائم (ع) به حرم تکیه می دهد و دستش را جلو می آورد در حالی که روشن (سفید و) بدون هیچ عیبی است و می فرماید: این دست خدا و از سوی خدا و به دستور خدا است. بعد، این آیه را تلاوت می فرماید: (کسانی که با تو بیعت می کنند، با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بالای دست آنها است).... و این (جریان، هنگام) طلوع خورشید در آن روز است. وقتی خورشید طلوع کند و روشنایی دهد، فریاد دهنده ای از سوی خورشید به زبان عربی آشکار به آفریدگان خطاب می کند به گونه ای که افرادی که در آسمانها و زمین هستند، می شنوند (می گوید): ای گروه آفریدگان! این فرد، مهدی آل محمد (ع) است. نام او، نام جدش رسول الله (ص) و کنیه ای او (است)، و نسبت داده می شود به پدرش، الحسن یازدهم^۱ تا حسین بن علی (ع). بیعت کنید تا هدایت شوید و با دستوراتش مخالفت نکنید که گمراه می شوید.... وقتی خورشید به غروب نزدیک می شود، فریاد زنده ای از محل غروب خورشید فریاد می زند: ای گروه آفریدگان! پروردگارتان از سرزمین خشک (وادی یابس) در سرزمین فلسطین ظهور نموده است. او عثمان بن عنبسه ی

١ - روشن است که روایت از قائمی سخن می گوید که ظهور و بیعت گرفتن او هم زمان با سفیانی بلکه حتی قبل از آن است، در حالی که امام مهدی (ع) در آن هنگام ظاهر نیست. همان طور که مشخص است، سفیانی نشانه ای برای نزدیکی روزگار او است. در روایات مردی غیر از امام مهدی (ع) در زمان ظهور به قائم و مهدی، توصیف نشده است، مگر فرزندش «احمد» همان طور که دانستیم. هنگامی که «احمد» را به امام یازدهم در وصیت یعنی الحسن (ع) نسبت دهیم، نام او این گونه می شود «احمدالحسن». والحمد لله رب العالمین

أموی است، از فرزندان یزید بن معاویه (خدا آنها را لعنت کند). با او بیعت کنید تا هدایت شوید و با او مخالفت نکنید که گمراه می‌شوید. فرشتگان و جن و نقیب (و نماینده)ها، سخن او را ردّ می‌کنند و او را تکذیب می‌کنند و می‌گویند: شنیدیم ولی سرپیچی می‌کنیم. فرد شکاک و مُردّی باقی نمی‌ماند مگر این که با صدای آخر گمراه می‌شود. آقای ما قائم (ع) به کعبه تکیه داده است و می‌فرماید: «ای گروه آفریدگان! آگاه باشید! هر فردی می‌خواهد به آدم و شیث نگاه کند، من آدم و شیث هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به نوح (ع) و فرزندش سام (ع) نگاه کند، من نوح (ع) و سام (ع) هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) نگاه کند، من ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به موسی (ع) و یوشع (ع) نگاه کند، من موسی (ع) و یوشع (ع) هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به عیسی (ع) و شمعون (ع) نگاه کند، من عیسی (ع) و شمعون (ع) هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به محمد (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نگاه کند، من محمد (ص) و امیرالمؤمنین (ع) هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به حسن (ع) و حسین (ع) نگاه کند، من حسن (ع) و حسین (ع) هستم. آگاه باشید، هر فردی می‌خواهد به امامان (ع) از فرزندان حسین (ع) نگاه کند، من امامان (ع) از فرزندان حسین (ع) هستم. درخواست من را پاسخ گوید. من به شما خبری رساندم که از آن باخبر شدید، و آنچه از آن خبر ندارید. هر فردی کتاب‌ها و صحیفه‌ها را می‌خواند، به (سخنان) من گوش فرا دهد...» (مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۳ و ۱۸۴)

د- وأنه يأتي قبل الإمام المهدي (ع) ومبدؤه المشرق ومسكنه البصرة:

د- قبل از امام مهدی (ع) می‌آید، آغازش از مشرق و مسکنش بصره است:

۶۷. ابن طاووس: [وهذا ما ذكره بلفظه من نسخة عتيقة بخزانة مشهد الكاظم (ع)، وهذا ما رويناه ورأينا عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (ع) قال قال: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل، قال: قلت له: جعلت فداك فأخبرني بما استريح إليه، قال: يا أبا محمد ليس يرى أمة محمد (ص) فرجاً أبداً ما دام لولد بني فلان ملك حتى ينقرض ملكهم، فإذا انقرض ملكهم أتاح الله لأمة محمد رجلاً منا أهل البيت، يشير بالتقى ويعمل بالهدى ولا يأخذ في حكمه الرشى، والله إنني لا عرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتينا الغليظ القصرة ذو الخال والشامتين، القائم العادل الحافظ لما استودع يملأها قسطاً وعدلاً كما ملأها الفجار جوراً وظلماً إقبال الأعمال: ص ۱۱۶.

۶۷- ابن طاووس: امام صادق (ع) فرمود: «خداوند، باجلال‌تر و باکرامت‌تر و بزرگ‌تر از این است که زمین را بدون امام عادل رها کند»، (راوی) می‌گوید: به ایشان عرض نمودم: مطلبی بفرمایید که به واسطه‌ی

آن راحت شوم. فرمود: «ای ابا محمد! امت محمد (ص) هیچ وقت گشایش را نمی بینند، تا زمانی که برای فرزندان (بنی فلان) سلطنت وجود دارد، تا این که سلطنت آنان از بین رود. وقتی سلطنت آنان از بین رود، خدا برای امت محمد (ص) مردی از ما اهل بیت را می فرستد. ایشان به پرهیزگاری هدایت می کند، و با هدایت رفتار می کند، و در حکم خود رشوه نمی گیرد. به خدا قسم، من نام او و نام پدرش را می دانم. بعد فرد خشن کوتاه قد، که دو خال و نشانه دارد، می آید. (او) قائم (ع) عادل نگه دارنده ای امانت است. زمین را پُر از عدل و داد می کند همان گونه که آن از ظلم و ستم، پر کردند». (اقبال الاعمال: ص ۱۱۶)

۶۸. وعنه: [فیما ذكره أبو صالح السليبي في كتاب الفتن من عدد رجال المهدي (ع) بذكر بلادهم. ۴۱۷... عن سلمة بن أنس عن الإصبع بن نباتة، قال: خطب أمير المؤمنين علي (ع) خطبة، فذكر المهدي وخروج من يخرج معه وأسماءهم، فقال له أبو خالد الكلبي: صفه لنا يا أمير المؤمنين، فقال علي (ع): ألا إنه أشبه الناس خلقاً وخلقاً وحسناً برسول الله (ص) ألا أدلكم على رجاله وعددهم؟ قلنا: بلى يا أمير المؤمنين، قال: سمعت رسول الله (ص) قال: أولهم من البصرة، وآخرهم من اليمامة. وجعل علي (ع) يعدد رجال المهدي، والناس يكتبون... الملاحم والفتن: ص ۲۸۸.

۶۸- ابن طاووس: اصبح بن نباتة می گوید: امیرالمؤمنین (ع) خطبه ای خواند. از مهدی و خروج افراد و نام های افرادی که با ایشان خروج می کنند، یاد می نمود. ابو خالد کلبی به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین (ع)، آنها را برای ما توصیف کن. علی (ع) فرمود: «آیا شما را به مردان و تعداد آنها راهنمایی نکنم؟» عرض کردیم: بله، ای امیرالمؤمنین (ع). فرمود: «از رسول الله (ص) شنیدم که فرمود: اولین آنها از بصره است و آخرین آنها از یمامه است»؛ و علی (ع) مردان مهدی را بیان می کرد و مردم می نوشتند... (ملاحم و الفتن: ص ۲۸۸)

۶۹. الكليني: [۲۲] - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيِّ عَنْ أَبِي رَوْحٍ فَرَجِ بْنِ قُرَّةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: حَظَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِالْمَدِينَةِ فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ: وَلَعَمْرِي أَنْ لَوْ قَدِ اسْتَكْمَلْتُمْ مِنْ بَعْدِي مُدَّةَ سُلْطَانِ بَنِي أُمَيَّةَ لَقَدْ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى السُّلْطَانِ الدَّاعِي إِلَى الضَّلَالَةِ وَأَخْيَيْتُمْ الْبَاطِلَ وَخَلَفْتُمْ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَقَطَعْتُمْ الْأَذْنَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَوَصَلْتُمْ الْأَبْعَدَ مِنْ أَبْنَاءِ الْحَرْبِ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَلَعَمْرِي أَنْ لَوْ قَدِ ذَابَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ لَدَنَا التَّمَجِيصُ لِلْجَزَاءِ وَقَرَّبَ الْوَعْدُ وَانْقَضَتِ الْمُدَّةُ وَبَدَا لَكُمْ النَّجْمُ ذُو الذَّنَبِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَوَلَّاحَ لَكُمْ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَرَاغُوا التَّوْبَةَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مَنَاهَجَ الرَّسُولِ (ص) فَتَدَاوَيْتُمْ مِنَ الْعَمَى

وَالصَّمَمِ وَالْبَكَمِ وَكُنْفَيْتُمْ مَوُونََةَ الطَّلَبِ وَالتَّعَسْفِ وَنَبَذْتُمْ الثَّقَلَ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْنَاقِ وَلَا يُبَعِّدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ أَبِي وَظَلَمَ وَاعْتَسَفَ وَأَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) [الكافي: ج ۸ ص ۶۳-۶۶].

۶۹- کلینی: امام صادق (ع) فرمود: «امیرالمؤمنین (ع) در مدینه خطبه‌ای خواند. خدا را ستایش نمود و او را مدح و ثنا نمود و بر پیامبر (ص) و خانواده‌اش (ع) درود فرستاد. بعد فرمود: به جانم قسم، اگر مدت پادشاهی بنی امیه را بعد از من کامل کنید، گرد پادشاهی اجتماع خواهید نمود که به گمراهی دعوت می‌کند و باطل را زنده و حق را پشت سر خود می‌اندازید، از نزدیکان اهل بدر دوری می‌نمایید و به فرزندان کسانی که با رسول الله جنگ نمودند، وصلت می‌نمایید. به جانم قسم، آن‌گاه که قدرت آنها کاهش پیدا کند، زمان غربال برای پادشاه دادن است و زمان وعده نزدیک می‌شود، مدت به پایان می‌رسد، برای شما ستاره‌ی دنباله دار از سوی مشرق ظاهر می‌شود، و ماه درخشان ظاهر شود. وقتی این گونه شد، به توبه کردن بازگردید. بدانید اگر شما از «طالع المشرق» (فردی که از مشرق می‌آید) پیروی کنید، شما را به راه پیامبر (ص) می‌برد؛ در نتیجه از کوری و کری و لالی نجات می‌یابید، و از زحمت جست‌وجو راحت می‌شوید و بار سنگین از گردن‌های شما برداشته می‌شود. خدا فردی را دور نمی‌کند مگر کسی که (خودش) ابا و ستم کند و بدون فکر کاری را انجام دهد، و چیزی که برای او نیست را بگیرد. به زودی افرادی که ستم کردند، خواهند دانست به کجا باز می‌گردند». (کافی: ج ۸ ص ۶۳ تا ۶۶)

۷۰. النعمانی: [۱۴- أخبرنا علي بن أحمد، عن عبید الله بن موسى العلوي، عن عبد الله بن محمد، قال: حدثنا محمد بن خالد، عن الحسن بن المبارك، عن أبي إسحاق الهمداني، عن الحارث الهمداني، عن أمير المؤمنين (ع) أنه قال: المهدي أقبل، جعد، بخده خال، يكون من قبل المشرق، وإذا كان ذلك خرج السفیانی، فيملك قدر حمل امرأة تسعة أشهر، يخرج بالشام فينقاد له أهل الشام إلا طوائف من المقيمين على الحق، يعصمهم الله من الخروج معه، ويأتي المدينة بجيش جرار حتى إذا انتهى إلى بیداء المدينة خسف الله به، وذلك قول الله عز وجل في كتابه: "ولو ترى إذ فزعوا فلا فوت وأخذوا من مكان قريب" [الغیبة: ص ۳۱۶].

۷۰- نعمانی: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «....، موبش پیچیده است، در گونه‌اش خالی است، از سوی مشرق می‌آید. وقتی این گونه شد، سفیانی خروج می‌کند، و به اندازه‌ی بارداری زن (نه ماه) فرمان‌روایی می‌کند. در شام خروج می‌کند. مردم شام از او اطاعت می‌کنند مگر گروه‌هایی که بر حق هستند، خدا آنها را از خروج با او نگه داشته است. همراه لشکریان انبوده به مدینه می‌آید، تا این که به بیداء مدینه می‌رسند، خدا آنها را (در آنجا) فرو می‌برد. این سخن خداوند عزوجل در کتابش است: (و اگر آنها را در حال ناله کردن ببینی، به پایان نمی‌رسد، و از مکانی نزدیک گرفته می‌شوند)». (غیبت: ص ۳۱۶)

ه- وبيّن آل محمد (ص) وصفه الجسدي^۱:

هـ- آل محمد (ع) ویژگی‌های جسمی او را بیان نمودند^۲:

۷۱. النعماني: [۳- حدثنا أبو سليمان أحمد بن هوزة، قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي، قال: حدثنا عبد الله بن حماد الأنصاري، قال: حدثنا عبد الله بن بكير، عن حمران بن أعين، قال: قلت لأبي جعفر الباقر (ع): جعلت فداك، إني قد دخلت المدينة وفي حقوي هميان فيه ألف دينار، وقد أعطيت الله عهداً أنني أنفقها ببابك ديناراً ديناراً، أو تجيبني فيما أسألك عنه. فقال: يا حمران، سل تجب، ولا تنفق دنانيرك. فقلت: سألتك بقرابتك من رسول الله (ص) أنت صاحب هذا الأمر والقائم به؟ قال: لا. قلت: فمن هو، بأبي أنت وأمي؟ فقال: ذلك المشرب حمرة، الغائر العينين، المشرف الحاجبين، العريض ما بين المنكبين، برأسه حزاز، وبوجهه أثر، رحم الله موسى الغيبية: ص ۲۲۳.

۷۱- نعمانی: حمران بن اعین می گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: فدایتان شوم، من وارد مدینه شدم در حالی که کیسه‌ی چرمینی به کمر دارم. در آن هزار دینار بود و با خدا عهد بستم که آن را دینار دینار جلوی درِ شما انفاق کنم، یا این که پاسخ سؤال من را بدهی. فرمود: «ای حمران، سؤال کن تا پاسخت را دریافت کنی و دینارهای خود را انفاق نکن». (حمران می گوید) عرض کردم: از شما به جهت نزدیکی تان به رسول الله (ص) می پرسم، شما صاحب الأمر و قائم آن هستید؟ فرمود: «خیر»، عرض نمودم: پدر و مادرم به فدایتان، پس چه فردی است؟ فرمود: «او فردی است که سرخ و سفید است، چشمانی فرو رفته دارد، ابروانی پرپشت دارد، میان شانته‌هایش پهن است، بر سر ایشان حزاز (شوره) است، و در صورت ایشان نشانه‌ای است؛ خدا موسی را پیامرزد». (غیبت: ص ۲۲۳)

۷۲. الصفار: [۵۶- حدثنا إبراهيم بن هاشم عن أبي عبد الله البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر وغيره عن أبي أيوب الحذاء عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال قلت له: جعلت فداك إني أريد أن ألمس صدرك فقال: افعل، فمسست صدره ومناكبه، فقال: ولم يا أبا محمد، فقلت: جعلت فداك إني سمعت أباك وهو يقول: إن القائم واسع الصدر مسترسل المنكبين عريض ما بينهما، فقال: يا [أبا] محمد إنَّ أبي لبس درع رسول الله (ص) وكانت تستخب] بصائر الدرجات: ۲۰۸ - ۲۰۹.

۱- واضح أنَّ الامام المهدي (ع) شبيهه جده رسول الله (ص) وكان أبيض اللون معتدل الطول أزج الحاجبين ... الخ مما ذكرته الروايات، وهي ليست الأوصاف المذكورة في هذه الروايات.

۲- روشن است که امام مهدی (ع) شبيهه جدشان، رسول الله (ص) هستند. رنگ (پوستشان) سفید است، و قد متوسطی دارند، ابروهای پرپشت... الخ و مطالب دیگری که روایات ذکر نموده‌اند، و این ویژگی‌هایی که در این روایات ذکر شده است، نمی‌باشند.

۷۲- صفار: ابو بصير می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایتان شوم، می خواهم سینه‌ی شما را لمس کنم. فرمود: «بفرمایید». (ابوبصیر می گوید:) سینه و شانه‌هایش را لمس نمودم. فرمود: «ای ابا محمد، چرا؟» عرض کردم: فدایتان شوم، من از پدرتان شنیدم که فرمودند: سینه و شانه‌های قائم (ع) فراخ و گشاده است، و مابین شانه‌هایش گشاده است. فرمود: «پدرم، زره رسول الله (ص) را می پوشید و اندازه‌ی ایشان بود». (بصائر الدرجات: ص ۲۰۸ و ۲۰۹)

وبهذا ظهر أنّ المهدي الأول:

- اسمه: أحمد.
 - نسبه: من آل محمد، ومن ولد رسول الله (ص) وعلي وفاطمة (عليهما السلام).
 - مسكنه: البصرة.
 - وصفه الجسدي: غائر العينين، مشرف الحاجبين، عريض ما بين المنكبين ... الخ.
 - مبدأ حركته الالهية: المشرق، وهو قائد الرايات السود الممهدة للامام المهدي (ع).
 - ألقابه: صاحب الأمر والقائم به واليماني الموعود.
 - مقامه: خليفة من خلفاء الله وإمام من أئمة أهل البيت (ع).
- وهي ذاتها الصفات التي رواها أهل السنة للمهدي الذي ينتظرون ولادته في آخر الزمان، وهذا بعض ما ورد في كتبهم:

به این ترتیب، روشن شد که مهدی اول:

- نامش: احمد.
 - نسبش: از آل محمد (ع) و از فرزندان رسول الله (ص) و علی (ع) و فاطمه (س).
 - محل سکونتش: بصره.
 - توصیف جسمی اش: چشمان فرورفته، ابروهای پرپشت، مابین شانه‌هایش پهن.... الخ.
 - آغاز حرکت الهی او: از مشرق و او فرماندهی پرچم‌های سیاه امام مهدی (ع) است.
 - لقب‌های او: صاحب الأمر، قائم و یمانی موعود.
 - مقام او: خلیفه‌ای از خلفای الهی و امامی از امامان اهل بیت (ع).
- و اینها، ویژگی‌هایی است که اهل سنت، برای مهدی (ع) همان فردی که در آخرالزمان منتظر تولد ایشان هستند ذکر کردند. بعضی از روایاتی که در کتاب‌های آنها آمده است:

ثانياً: في كتب السنة

دوم: در کتابهای اهل سنت

أ- المهدي خليفة يبعثه الله ويصلح أمره في ليلة:

الف- مهدي، خليفة‌ای که خدا او را برمی‌انگیزد و کار او را در یک شب آماده می‌کند:

ابن ماجه: [۴۰۸۴]— حدثنا محمد بن يحيى وأحمد بن يوسف، قالوا: ثنا عبد الرزاق عن سفيان الثوري، عن خالد الحذاء، عن أبي قلابة، عن أبي أسماء الرحبي، عن ثوبان، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "يقتتل عند كنزكم ثلاثة. كلهم ابن خليفة. ثم لا يصير إلى واحد منهم. ثم تطلع الرايات السود من قبل المشرق. فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم". ثم ذكر شيئاً لا أحفظه. فقال "فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج. فإنه خليفة الله، المهدي". في الزوائد: هذا إسناد صحيح. رجاله ثقات. ورواه الحاكم في المستدرک، وقال: صحيح على شرط الشيخين [سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۶].

۲۵- ابن ماجه: رسول الله (ص) فرمود: «نزد گنج شما، سه فرد می‌میرند که همه‌ی آنها فرزند خلیفه هستند و به هیچ کدام (خلافت) نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آید و با شما می‌جنگند به گونه‌ای که با هیچ گروهی (این گونه) ن‌جنگیدند»، بعد مطلبی را ذکر نمود که در ذهنم نیست. سپس گفت: «وقتی او را دیدید، با او بیعت کنید، هرچند سینه‌خیز بر روی برف‌ها، زیرا ایشان خلیفه‌ی خدا، مهدي است». در زوائد گفته شده است که سند این روایت صحیح و رجالش ثقه هستند. حاکم در المستدرک آن را روایت نموده و گفته است: با شرط شیخین، صحیح است. (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۶)

وعنه: [حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا فضل بن دكين ثنا ياسين العجلي عن إبراهيم بن محمد بن الحنفية عن أبيه عن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: المهدي منا أهل البيت يصلحه الله في ليلة] مسند أحمد: ج ۳ ص ۳۷.

۲۶- ابن ماجه: رسول الله (ص) فرمود: «مهدي از ما اهل بيت است. خداوند (کار) او را در یک شب آماده می‌کند». (مسند احمد: ج ۳ ص ۳۷)

ب- المهدي يواطئ اسمه اسم النبي واسم أبيه اسم أبيه^۱:

ب- نام مهدی (ع)، شبیه نام پیامبر (ص) و نام پدرش نام پدر پیامبر (ص) است^۲:

۴۰۸۶- حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة. ثنا أحمد بن عبد الملك. ثنا أبو المليح الرقي عن زياد بن بيان، عن علي بن نفيل، عن سعيد بن المسيب، قال: كنا عند أم سلمة. فتذاكرنا المهدي. فقالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: "المهدي من ولد فاطمة" [سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸].

۲۷- ابن ماجه: سعيد بن مسيب می گوید: نزد ام سلمه بودیم. از مهدی (ع) یاد نمودیم. می گفت: از رسول الله (ص) شنیدم که فرمود: «مهدی از فرزندان فاطمه است». (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸)

أبو داود السجستاني: [۴۲۸۲- ... عن عاصم، عن زر، عن عبد الله، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (لو لم يبق من الدنيا إلا يوم) قال زائدة في حديثه: (لطول الله ذلك اليوم) ثم اتفقوا (حتى يبعث فيه رجلاً مني) أو (من أهل بيتي، يواطئ اسمه اسمي، واسم أبيه اسم أبي) زاد في حديث فطر (يملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً) وقال في حديث سفیان: (لا تذهب، أو لا تنقضي، الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي، يواطئ اسمه اسمي) [سنن أبي داود: ج ۲ ص ۳۰۹].

۲۸- ابو داود سجستانی: پیامبر (ص) فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد»، (راوی می گوید: این عبارت هم در حدیث است: «خدا آن روز را طولانی می کند» بر این عبارت اتفاق دارند: «تا این که مردی از من برانگیخته شود» یا، «از اهل بیت من است، نام او شبیه نام من است، و نام پدرش نام پدر من است» و در حدیث این عبارت هم موجود است: «زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که از ستم و جور پر شده است». در حدیث سفیان آمده است: «دنیا به پایان نمی رسد تا این که بر عرب، مردی از اهل بیت من فرمانروایی کند، نام او شبیه نام من است...». (سنن ابو داود: ج ۲ ص ۳۰۹)

ج- المهدي خليفة يمانى يقود الملاحم:

^۱ - لا يخفى أن المواظفة تعني المشابهة، والمهدي أحمد الحسن جاءهم اليوم تماماً كما وعد جده (ص)، فاسمه يواطئ اسم النبي (أي أحمد) واسم أبيه يواطئ اسم أبي النبي (أي إسماعيل)، وقد قال (ص): (أنا ابن الذبيحين عبد الله وإسماعيل).

^۲ - پوشیده نیست که منظور از «یواطئ» تشابه و شباهت است. و مهدی احمد الحسن (ص) امروز، دقیقاً آن گونه که جدش (ص) وعده داده است، آمده است؛ نام او شبیه نام پیامبر (ص) یعنی «احمد» و نام پدرش شبیه نام پدر پیامبر (ص) «اسماعیل» است. پیامبر (ص) فرمود: «من فرزند دو قربانی هستم، عبد الله و اسماعیل»

ج- مهدي (ع) خليفه‌ی یمانی است که جنگ‌ها را رهبری می‌کند:

نعيم بن حماد المروزي: [حدثنا بقيّة وعبد القدوس عن صفوان عن شريح بن عبيد عن كعب قال: ما المهدي إلا من قريش وما الخلافة إلا فيهم غير أن له أصلاً ونسباً في اليمن] الفتن: ۲۳۱.

۲۹- نعيم بن حماد مروزی: کعب می‌گوید: مهدي (ع) نیست مگر از قريش و خلافت نیست مگر در میان آنها، مگر این که اصل و نسبی در یمن دارد. (فتن: ۲۳۱)

وعنه: [حدثنا الوليد عن يزيد بن سعيد عن يزيد بن أبي عطاء عن كعب قال: فيظهر اليماني ويقتل قريش ببیت المقدس وعلى يديه تكون الملاحم] الفتن: ۲۳۷.

۳۰- نعيم بن حماد مروزی: کعب می‌گوید: یمانی ظاهر می‌شود و قريش را در بیت المقدس می‌کشد و جنگ‌ها به دستان او است. (فتن: ۲۳۷)

وعنه: [قال الوليد: فأخبرني جراح عن أرطاة قال: فيجتمعون وينظرون لمن يبائعون فيينا هم كذلك إذ سمعوا صوتاً ما قاله إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه، ليس من ذي ولا ذو ولكنه خليفة يمانى] الفتن: ۲۴۱.

۳۱- نعيم بن حماد مروزی: ارطاه می‌گوید: جمع می‌شوند و به فردی که با ایشان بیعت می‌شود، نگاه می‌کنند. در این حال صدایی می‌شنوند که نه انسان آن را گفته است و نه جن: با فالانی به نامش بیعت کنید، نه از این سمت است و نه از آن سمت، ولی ایشان خليفه‌ی یمانی است. (فتن: ۲۴۱)

د- المهدي من ولد الحسين (ع) ومبده المشرق:

د- مهدي از فرزندان حسين (ع) و آغاز (حرکت) او از مشرق است:

نعيم بن حماد المروزي: [حدثنا الوليد ورشد بن عبد الله عن أبي قبيل عن عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما قال: يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق ولو استقبلته الجبال لهدمها واتخذ فيها طرقاتاً] الفتن: ص ۲۳۹.

۳۲- نعيم بن حماد مروزی: عبدالله بن عمرو می‌گوید: مردی از فرزندان حسين (ع) از مشرق خروج می‌کند. اگر کوه‌ها در برابر او بایستند، آن را منهدم می‌کند و در آن راهی به وجود می‌آورد. (فتن: ۲۳۹)

يوسف بن يحيى المقدسي الشافعي: [وعن جابر بن يزيد الجعفي، قال: قال أبو جعفر (ع): ... والمهدي، يا جابر، رجل من ولد الحسين، يصلح الله له أمره في ليلة واحدة ...

۳۳- يوسف بن يحيى مقدسی شافعی: از جابر بن یزید جعفی: امام باقر (ع) فرمود: «... ای جابر! مهدی، مردی از فرزندان حسین (ع) است که خدا امر او را در یک شب آماده می کند...»

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) (في وصف المهدي): ... ألا أصفه لكم، لا وإن الدهر فينا قسمت حدوده، ولنا أخذت عهده، وإلينا ترد شهوده، ألا وإن أهل حرم الله عز وجل سيطلبون لنا بالفضل من عرف عودتنا فهو مشاهدنا، ألا فهو أشبه خلق الله عز وجل برسول الله صلى الله عليه وسلم واسمه على اسمه، واسم أبيه على اسم أبيه، من ولد ابنة محمد، صلى الله عليه وسلم من ولد الحسين، ألا فمن تولى غيره لعنه الله [عقد الدرر في أخبار المهدي المنتظر: ص ۸۹ - ۹۵.

اميرالمؤمنين (ع)، علی بن ابی طالب (ع) در توصیف مهدی (ع) ، می فرماید: «... آیا او را برایتان توصیف نکنم؟ روزگار برای ما تقسیم شده و پیمانهای آن برای ما گرفته شده است، و شاهدان آن به سوی ما برمی گردند. به گوش باشید، اهل حرم خداوند عزوجل خواهان فضل ما هستند و کسی که بازگشت ما را باور داشته باشد، ما را خواهد دید. آگاه باشید که او شبیه ترین فرد به رسول الله (ص) است. و نام او نام پیامبر (ص) است، و نام پدرش، نام پدر او است، از فرزندان دختر محمد (ص)، از فرزندان حسین (ع). به گوش باشید! هر فردی که ولایت غیر او را دارد، لعنت خدا بر او». (عقد الدرر فی اخبار مهدی منتظر: ص ۸۹ تا ۹۵)

ابن ماجه: [۴۰۸۲]— حدثنا عثمان بن أبي شيبة. ثنا معاوية بن هشام. ثنا علي بن صالح عن يزيد بن أبي زياد، عن إبراهيم، عن علقمة، عن عبد الله، قال: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ أقبل فتية من بني هاشم. فلما رأهم النبي صلى الله عليه وسلم، أغر ورقت عيناه وتغير لونه. قال، فقلت: ما نزال نرى في وجهك شيئاً نكرهه. فقال: "إنا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا. وإن أهل بيتي سيقون بعدي بلاء وتشريداً وتطريداً. حتى يأتي قوم من قبل المشرق معهم رايات سود. فيسألون الخير، فلا يعطونه. فيقاتلون فينصرون. فيعطون ما سألوا. فلا يقبلونه. حتى يدفعوها إلى رجل من أهل بيتي فيملؤها قسطاً، كما ملؤها جوراً. فمن أدرك ذلك منكم، فليأتهم ولو حبواً على الثلج]" [سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۶.

۳۴- ابن ماجه: عبدالله می گوید: وقتی نزد رسول الله (ص) بودیم، جوانانی از بنی هاشم آمدند. وقتی پیامبر (ص) آنها را دید، اشک هایش سرزیر شد و رنگش تغییر کرد. (راوی) می گوید: عرض نمودم: چیز

ناخوشایندی در چهره‌ی شما می‌بینیم. فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خدا برای ما، آخرت را بر دنیا ترجیح داده است. اهل بیت من، بعد از من دچار بلا و طرد شدن می‌شود، تا این که گروهی از سوی مشرق می‌آیند که همراه آنها پرچم‌های سیاه است. خیر و خوبی را طلب می‌کنند، ولی به آنها نمی‌دهند. می‌جنگند تا این که پیروز می‌شوند. آنچه می‌خواستند، به آنها داده می‌شود، ولی آن را قبول نمی‌کنند، تا این که آن را به مردی از اهل بیت من می‌دهند که زمین را از عدل پُر می‌کند همان گونه که از ستم پُر شده است. هر فردی که آن زمان را درک کند، به سوی آنها برود هر چند سینه خیز بر روی برف». (سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۶)

المتقي الهندي: [۳۹۶۸۰] — عن محمد ابن الحنفية أن علي بن أبي طالب قال يوماً في مجلسه: ... والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لا يزال ملك بني أمية ثابتاً لهم حتى يملك زنديقهم ... ومنهم السناط الخليع يبايعه جل أهل الشام، ثم يسير إليه حماز الجزيرة من مدينة الأوثان، فيقاتله الخليع ويغلب على الخزائن، فيقاتله من دمشق إلى حران، ويعمل عمل الجبارة الأولى، فيغضب الله من السماء لكل عمله، فيبعث عليه فتى من قبل المشرق يدعو إلى أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم، هم أصحاب الرايات السود المستضعفون، فيعزهم الله وينزل عليهم النصر، فلا يقاتلهم أحد إلا هزموه ... [كنز العمال: ج ۱۴ ص ۵۹۶].

۳۵- متقی هندی: محمد بن حنفیه می‌گوید: روزی علی بن ابی طالب (ع) در مجلس خود فرمود: «...قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سلطنت بنی امیه ثابت می‌ماند تا این که زندق (کافر) آنها به فرمان‌روایی برسد... از میان آنها فردی بدون ریش (به نام) «خلیع» است که همه‌ی مردم شام با او بیعت می‌کنند. بعد... از سوی جزیره از شهر بت‌ها به سوی او می‌آید. خلیع با وی می‌جنگد و بر گنجینه‌ها دست می‌یابد. با او از دمشق تا حران می‌جنگند. او همانند کارهای ستم‌گران اول عمل می‌کند. خدا از آسمان از او به خاطر کارش خشمگین می‌شود. خدا به سوی آنها جوانی از سوی مشرق که به اهل بیت پیامبر (ص) دعوت می‌کند، می‌فرستد. آنها اصحاب پرچم‌های سیاه مُستضعفان هستند. خدا آنها را عزیز می‌کند و یاری را بر آنها می‌فرستد. فردی با آنها نمی‌جنگد مگر این که او را از بین می‌برند...». (کنز العمال: ج ۱۴ ص ۵۹۶)

ه- عمره ووصفه الجسدي:

ه- عمر و ویژگی جسمانی او:

نعيم بن حماد المروزي: [حدثنا الوليد عن سعيد عن قتادة عن عبد الله بن الحارث قال: يخرج المهدي وهو ابن أربعين سنة كأنه رجل من بني إسرائيل] الفتن: ۲۲۵.

۳۶- نعیم بن حماد مروزی: عبدالله بن حارث می گوید: مهدی (ع) خروج می کند، درحالی که چهل ساله است، گویی مردی از بنی اسرائیل است. (فتن: ۲۲۵)

وعنه: [حدثنا ابن وهب عن إسحاق بن يحيى بن طلحة التيمي عن طاوس قال قال علي بن أبي طالب رضي الله عنه: هو فتى من قریش آدم ضرب (الرجل الخفيف اللحم) من الرجال] الفتن: ص ۲۲۶.

۳۷- نعیم بن حماد مروزی: علی بن ابی طالب (رض) فرمود: «او جوانی از قریش است، انسان است (از گوشت و پوست است) و از مردان می باشد،...». (فتن: ص ۲۲۶)

العجلوني: [۲۶۶۱-..... ومنها ما أخرجه الروياني في مسنده وأبو نعیم عن حذيفة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: المهدي رجل من ولدي لونه لون عربي وجسمه جسم إسرائيلي علي خده الأيمن خال كأنه كوكب دري يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً يرضى بخلافته أهل الأرض وأهل السماء والطير في الجوا] كشف الخفاء: ص ۲۸۸.

۳۸- عجلونی: رسول الله (ص) فرمود: «مهدی فردی از فرزندان من است. رنگ (پوست) او، رنگ عربی است، و جسم او جسم اسرائیلی است. بر گونه‌ی راستش خال است. مانند ستاره‌ای درخشان است. زمین را پراز عدل می کند همان طور که از ستم پرشده است. در خلافت او، مردم زمین و اهل آسمان و پرندگان در هوا خوشنود می شوند». (کشف الخفاء: ص ۲۸۸)

* * *

في الختام كلمة

سخن پایانی

كانت هذه القرائن الـ (١١٠) من مصادر المسلمين، شيعة وسنة، مجرد أمثلة ليس إلا، وإلا فقائمة الروايات تطول، فماذا ينتظر المسلمون بعد هذا حتى يصدّقوا نبينهم محمداً (ص) في وصيته (كتابه العاصم من الضلال) التي احتجّ بها مهدي أمة محمد ويمانهم الموعود (أحمد الحسن)، وانطبق عليه ما ورد في الروايات المذكورة؛ اسماً ونسباً ومسكناً وصفةً وجميع ما يتعلق به، ثم بعد هذا احتج عليهم بعلمه المدوّن في كتبه العديدة التي أحكم فيها ما تشابه على أتباع الرسالات السماوية جميعاً، وقبل هذا كله شهادة الله له بآلاف الرؤى الصادقة بمحمد وآله وبالأنبيا والمرسلين وملائكة الله المقربين (ع) وعباده الصالحين الدالة على صدقه وأحقّيته والأمره باتباعه.

آنچه بیان شد، قرآینی ۱۱۰ گانه از منابع مسلمانان (شیعیان و اهل سنت) بود که فقط به عنوان نمونه آورده شده است وگرنه تعداد روایتها بسیار زیاد است. بعد از این، مسلمانان منتظر چه هستند، تا وصیت پیامبرشان، محمد (ص) را تصدیق کنند: «نوشتار بازدارنده از گمراهی»؛ همان وصیتی که مهدي (ع) امت محمد (ص) و یمانی موعودشان احمدالحسن (ع) به آن احتجاج کرد. آنچه در روایات مذکور آمده است بر او تطبیق دارد؛ نام، نسب، محل سکونت، ویژگی او و همه‌ی مواردی که به او تعلق دارد! با این همه، با علمش، احتجاج نموده است؛ علمی که در کتاب‌های متعدد او، آمده است؛ کتاب‌هایی که در آنها متشابهات همه‌ی پیروان رسالت‌های آسمانی را مُحکم نموده است. قبل از همه‌ی اینها، شهادت و گواهی خداوند برای او به وسیله‌ی هزاران رؤیای صادق، به واسطه‌ی محمد (ص) و آل محمد (ع) و پیامبران (ع) و فرشتگان مقرب و بندگان شایسته‌ی خدا می‌باشد که دلیل بر راستی و حقانیت او و دستور به تبعیت از او است.

وإذا قرّروا أن يتنكروا لكل هذا فبأيّ وجهٍ يصوّرون أنفسهم مسلمين!! أفيقوا يرحمكم الله.

وصلی الله علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً. والحمد لله رب العالمین

اگر تمام این دلایل و نشانه‌ها را ردّ کنید، چگونه می‌توانید خود را مسلمان بدانید!!!
خدا رحمتتان کند. بیدار شوید! و صلوات و درود خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیین باد!
و الحمد لله رب العالمین